



# کتاب الزکوٰۃ

زکوٰۃ در لغت بمعنی نما و تطهیر آید و زکوٰۃ موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر است  
و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب است و زکوٰۃ را صدق نیز گویند بجهت آنکه  
دلیل است بر صدق صاحب و می در دعوی صحت ایمان بدانکه در شریعت زکوٰۃ و سایر  
صدقات مانند عشر و جزآن و در احکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها مرعیت که در می یابند  
از اهل خبرت و بصیرت و در همه احکام شرعی و فائق حکم لا یعد ولا یحصی است عادت حضرت  
نبوی سلم در زکوٰۃ و صدقات مراعات فقراء است و مواسات ایشانست چنانچه وصیت  
کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان بدیانت و امانت و غنبت  
بی محنت و مشقت و بی من و اذی و ایجاب انشی و ارباب که منفعت انشی

در وی بیشتر از دگر راست و تیز ازین باب است مراعات با صاحب اموال تا اعمال برایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد عدل نکند  
 و از اموال جیده و خلاصه انتخاب ننماید و زیاده بر قدر فرض از ده ایا و ضیافات نستاند و شولنا و حولان حول که ناظر بر سر و فقی است  
 داخل آنست و هم از جهت رعایت حکمت و عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج  
 کسان آن فراوان تر است واجب گردانید تا دادن آن آبسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردید که در یک صنف زرع و ثمار چنانچه  
 دانه خرمالو و دانه گندم و مانند آن نیشل قبول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد و صنف دوم بهیمه الا انعام از شتر و گاو و گوسفند شتر انطی و غیره  
 که در فقه مذکور است سوم صنف زرع و سیم که قوام و معاش عالمیان با اعتبار تقویم شایسته است چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد  
 در هر سال یکبار فرمود و در زرع و ثمار در وقت حصاد و کمال آن فرمود و تیز از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال و دست  
 و مشقت وی و مقدار واجب تفاوت بیان فرمود و لاجرم پنج را یکی واجب کرد و در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید همچو کخی که بیاید زکات  
 یا از دهنیه و آمدن سال دادن اعتبار نکرد و بلکه در حال که بیاید بروی واجب شود که اخراج جنس کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و تکلفی است  
 نیمه آن که ده را یکی باشد واجب کرد و چنانکه در زرع و ثمار که باب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیت را یکی واجب کرد و آنچه زیادت تکلفی  
 محتاج بود از دولای که بآن از جوینها و جوینها آب بکشند یا از چاهای بجا و و شتر و خر کشند و نیمه آن که چهل را یکی است واجب شود و آنچه محتاج است  
 بعمل و تعب و اتمام کار تکلیف مشقت اسفار و کوب بکار و زرق و انتظار قیام و مثال آن در دیگر رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب مصلحت  
 حال و حکمتی که جز علم شایع بدان نرسد نصایب تعیین فرمود چنانکه در زرع و ثمار دو بیت درم و در بیت شغال و در گوسفند چهل درک و سی و در شتر پنج  
 درک و تیزین نصایب چیزی واجب نبود الفصل الاول عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث معاذ الى اليمن فقال روا  
 ان ابن عباس رضی عن آن حضرت صلح فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و آده سنت که آن حضرت بنفس کریم خود مشایعت او کرد  
 پیاده و معادنوار بود و گفت شاید که باز در نیایی ما را تو یا معاذ و هم چنین واقع شد پس گفت آن حضرت معاذ انا انک تاقی قوم اهل کتاب بدینکه  
 تومی آتی قومی را که اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب بدینکه بجهت اتمام بحال ایشانست و کردند آنجا مشرکان غیر آن را بیل و مدبیا بود و غنای عجم  
 شهادت پس نخست دعوت کن ایشان را بگو ای و ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا لذک پس اگر فرمان بردار گشتی  
 ایشان را برای آن یعنی ادبی شهادتین کنند و مسلمان شوند فاعلم همدان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی الیوم و اللیلۃ پس بدان  
 ایشان را که بدینکه خدای تعالی تحقیق فرض کرده است برایشان پنج نماز در روز و شب فان هم اطاعوا لذک فاعلم همدان الله قد فرض



[illegible]



مرا در اشتران یا گاو یا گوسفندان که ادا کنند حتی آنرا را الا انی بها يوم القيمة اعظم ما يكون واسمه کما ذکر کرده شود آن اشتران و گاو و گوسفندان  
در حال بودن آنرا زکوة و نه تر قطاهه یا خفا فها پی بر یکند آنرا در اشتران یا بیای خود و بیخود بقر و هانا و نیزند گاو و گوسفندان و او را بشاخای خود کلا  
جاذت اخوها و دت علیه اولها هر بار که بگذرد و طائفه پسین آنرا باز کرده شود و غنیمت آنرا بن عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف تجارت حدیث ابی هریره که  
سابقا کشت چنانکه اشارت بدان کرده شد حتی بقضی بین الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه و عمن جوی بر بن عبد الله روایت است از جوی  
عبد الله بجلی که از مشایر صحابه است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا افاکم  
المصدق چون باید شما را صدقه رسانده یعنی از جانب امام برای گرفتن کوة اموال باید که آنرا ساعی و عامل خوانند و دقا موص گفته که صدق بروزن محدث گیرند و  
صدقه و متصدق بنا دهنده صدقه فلبصد و عنکم و هو عنکم واضح پس باید که باز کرد و صدق از پیش شما و حال آنکه وی از شما راضی و خوشنود است بانظرین که  
خوب پیش آید بوسی و ادا کند صدقه تمام و کمال و او را مسلم و عمن عبد الله بن ابی اوفی پدر و پسر بر و صحابی اند و این عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم  
رفت قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا افاه قوم بصدقه قال حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش آنحضرت می آوردند آنحضرت صلعم در  
مصارف آن صرف نمیداد و بوا آنحضرت که چون می آوردند نزد وی قومی صدقه خود را و میگردانید آنرا و میگفت اللهم صل علی فلان خداوند او را درود بفرست  
و رحمت کن بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی فا فاه ابی بصدقه پس آورد و نزد آنحضرت پدرین که ابو اوفی است صدقه خود را فقال پس  
گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی ابی اوفی و حکم کنی بر چنین بود که بکسر صدقه ایشانرا و صلوات بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علیه و فی  
روایه اذا انزل الی کر حل النبی صلی الله علیه و سلم بصدقه قال چون می آورد مردمی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را میگفت آنحضرت اللهم صل علیه و این  
روایت معلوم شد که مراد آل فلان همان فلانت و آل تمام است چنانکه آل فرعون و آل داود و مراد ذوات آنهاست و اتباع نیز تبعیت در آن داخل اند چنانکه اشارت  
کردیم و عمن ابی هریره قال گفت بشت رسول الله صلی الله علیه و سلم عمری علی الصدقه فرستاد آنحضرت یکباری عمر بن الخطاب را بر گرفتن صدقه از مردم فطلب  
منع ابن جمیل بفتح جیم پس آمده گفتند آنحضرت صلعم که منع کرد و نداد زکوة را ابن جمیل که منافق بود و فقیر بود و خدای تعالی او را غنی گردانیده و ذقح ابی هریره گفت که وقت  
نشدم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده بعضی گفته اند حمید و گفته اند جمیل مناقق بود و بعد از آن تو بر کرد از نفاق و قاضی حسین گفته که در  
نماز شده است قول حمید بن عمار ما را تثنی انما من فضل الصدق الایه استی و خالد بن الولید که صحابی مشهور بود و از نیر ناد و العباس و عباس بن عبد  
المطلب هم رسول الله صلی الله علیه و سلم را و نیزند او دیگران همه دادند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما بنعم ابن جمیل نعم یعنی شد  
که راست است که بحدیث رسد و موجب کفران نعمت کرد و و انتقام یعنی مبالغه در عقوبت نیز از این باب است یعنی کرده نمی پذیرد از این جمیل و کفران نعمت میورزد الا  
اندکان ضلوا فاعناه الله و دسوله که سبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت پس توانگر گردانید او را خدا و رسول وی داین توانگری سبب بقی و طغیان وی  
شد و بکفران نعمت کشید و غنا بحقیقت از خداست و ذکر رسول بجهت آنست که وی صلعم و اسطاست در اخلاص خیرات و وصول نما از جانب حق در تفسیر کرد و نهیم  
ما را تثنی انما من فضل الصدق و لنكونن بن الصالحین آورده اند که آنحضرت صلعم و عاکر او را بنیاد ثروت و التماس وی و وعده وی که شکرگزاری نعمت کند و  
اما خالد فاکثر تظلم و خالد بن الولید که میکوشید وی نیزند از زکوة سببش آن بود که شما ظلم میکنید او را و حال وی نیست که وی قداحنسل ادراعه و  
اعنه حتی بسبیل الله تحقیق وقت کرده است زره های خود و هر ساز نامی جنگ خود را و اسلحه و چار پایا در راه خدا بر خاریان و هر که حالش این باشد که بچنین  
خیرات فعل میکند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شما است بروی و شجاع بر ظلم صبر نتوان کرد و یا مواد آنست که وی چیزی ندارد  
که زکوة آن دهد و هر چه نزد وی بود و مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است و احدی بفتح بمره و سکون حین و ضم تا جمع  
خدا و بفتح بغی ساخت و آما دکی و اتداعلم و اما العباس همی علی و اما عباس پس زکوة وی برین است و من خاسن آنم و سببش آن بود که میکشید که آنحضرت صلعم بیشتر  
گرفته بود و دساره زکوة عباس را یکی زکوة این سال که از وی می طلبیدند دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرمود و مثلها معها و مانند زکوة این سال مانند آنست که  
زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم ملت داده و تاخیر کرده در زکوة و دساره عباس را راضی بالتماس وی بجهت ضرورتی و حاجتی که داشت و اما  
جائز است که ملت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و مصلحت و بعد از آن بگوید یا آن اخضا یمن آنحضرت بود صلعم ثم قال پس گفت آنحضرت یا عمو اما شعوت انعم الرجل  
ای عمر ندانستی و نه فهمیدی که برادر پدر زمر دمل پدر اوست پس عباس را بجای پدرین دان و تقسیم دنی کا دارد و باید که حاصل بکسر صاد و سکون نون آنست که وقت  
دست خرا از یکت بیخ بر آید و هر یک را منو کونید و هر دو را رضوان فی الصحاح بکسری از چند تنه درخت که هم از یکت بیخ رسته باشند و برادر پدر متفق علیه و عمن ابی حمید  
بضم ح و فتح هم المساعدی منوب بی ساعده که قبل از ایت از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب هفت صلوة گذشت قال استعمل  
النبی صلی الله علیه و سلم رجلا من الازد کنت عال کر دینا آنحضرت بروی را از آن دینج بمره و سکون نون که از بلا دین است و آنرا از دشمنان نیز کونید فقال له گفته



بشد و نام برده بشد از در این اللّٰه بضم لام و فتح آن و فتح ثناء و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یای نسبت نام ما در اوست که منسوب است به نبی  
 بسکون تا قبله مشهور است و نام ابن اللّٰه عبد الله است علی الصدقة عامل گردانید بر کفر حق صدقه فلما قدم قال هذا الکرم پس چون باز آمد ایمنه و از آن فرگفت  
 بمسلمان این مقدار مال برای شماست که صدقه اموال است و هذا الهدی فی و این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من و چون این سخن آنحضرت رسید  
 ناخوش آمد فخطب الیهم صلی الله علیه و سلم پس خطبه برآمد آنحضرت محمد الله و اشقی علیه پس حمد گفت آنحضرت و ستایش کرد بزرگات پاک و می تعالی چنانکه در خطبه  
 ثمره قال پشگرفت اما بعد فانی استعمل دجاله نکر علی امور و الحمد و ستایش بدستی کس عامل میکردم مردان از شمار کار را ما و لانی الله از حمد آن کار که  
 ولایت اده و حاکم گردانیده است مرا خدا تعالی فانی احدهم بقول پس می آید یکی از شما از اهلان پس میگوید هذا الکرم و هذه هدی اهدیت لی این بر شما  
 راست و این هدیه است که فرستاده شده است مرا خدا تعالی پس چنان گفت ایمنه در خانه پدر خود او بپشت آمده یا دو خانه مادر خود شک را ویت  
 یا تنويع است فنظر اهدی له ام لا پس به بنید و می که آیا پیشکش فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب علمداری و  
 اگر عمل داری بود و در خانه خود نشستی بودی میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد و از اینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که همیشه برای وی  
 هدیه میفرستادند از جهت این عمل جائز است که فتن او چنانکه در پاره قاضی و صیاف و می گفتند و الذی نفسی بیده لا باخذ احد منه شیشا نجا سوگند و  
 هیچ یکی از آن مال مذکور چیز را الاجابه به يوم القيمة بحمله عقوبت که اگر کسی از آن مال را در روز قیامت برگردان کند اگر باشد آن مال  
 جنت شریع باشد مرا و در غنیمت را و فین میبرد و ده آواز شتر و کرک و کفتار و شتر مرغ و آواز کریم صبی و کریمت او بقوله خوار با اگر باشد آن مال از جنس کا و  
 می باشد مرا و آواز کا و خوار بضم حا آواز قمر و در ناموس گفته آواز کا و کو سفند و آهوا و شافه تعبر یا اگر باشد آن مال از جنس کوسفند که آواز سبک تعبر کبر صر  
 فتح آن بر وزن بغرب یا بر وزن یفتح و یعار بضم یاء آواز غم را گویند فرفع میدید بر برداشت آنحضرت هر دو دست خود را حتی و انما عفو البطله تا آنکه دیدیم  
 ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت و غره بر وزن حمه و صفرة بیاض و اعز بیض چنانکه هر و بیضی فقال پشگرفت آنحضرت اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت کرد  
 بار خداوند آری رسانیدم حکم ترا بخل متفق علیه قال الخطابی و فی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت و هلا جلس و فی بدت لعه و ابیه فلنظر اهدی  
 الیه ام لا دلیل علی ان کل امر میبندد به الی امر محظوظ و محظوظ دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده شود و وسیله شود بوی سویی امری حرام است  
 و می حرام است زیرا که وسائل را حکم مصادات پس هر چه وسیله امر حرام است آن نیز حرام است ازینجهت آمده است که هر فرضی که بآن منتهی حاصل شود حرام است و کل  
 داخل فی العفو و این تیر لایم خطابی است که هر چیزی که در آمده است در عفو مثل عبدی و هبه و نكاح مثلا بنظر هل بكون حکم عند الانفراد نظر کرده شود  
 و تا مل نموده شود که آیا هست حکم وی زداغوا یعنی پیش از دخل در عقد کحکه عند الاقتران همچون حکم وی زداقران و اجتماع در آمدن وی در عقد ام لا یا  
 نیست هکذا فی شروح السنه و این کلامی لانی بنده بکسی است که از حیل منع میکند چنانچه امام مالک و احمد و امام ابو حنیفه و شافعی و غریبان که حیل را جائز  
 میدانند نظر میکنند باین داخل کذا فی شرح الشیخ و عن عدی بن عجبیه و فتح مین و کسریم و سکون یا صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 استعملناه منکم علی عمل هر کسی که مال گردانیم ما و را از شمار عملی نکنما محیطا پس بشد و می از ما سوزنی را محیطا بکسریم و سکون و فتح یا متافوفه پس پوشید  
 که بالای سوزن است در یکی باز یا دی که آن غلولا میباشد این گمان خیانت و غلول بضم نین مجرایت و غیبت و بعضی مطلق خیانت نیز آمده بانی به يوم القيمة  
 می آید آنکس باین فضل و زقیامت و عتاب کرده شود و در باران و او مسلمة الفصل الثانی عن ابن عباس رضی قال لما نزلت هذه الاية گفت ابن عباس  
 چون نازل شد این آیت که و الذین یکنزون الذی و الفضة یعمل مضمون آیت گفت که آنکس آنکه گنج میکند زر و سیم را و خرج میکند از راه خدا کرم کرده  
 میشود آن زر و سیم و آتش و دوزخ و داغ کرده میشود بدان پشیمان و هلا و پشیمانی از چنانکه در فضل اول گذشت بگوید لله علی المسلمین بزرک و کران  
 آمد آن مسلمانان فقال عموفا اوج عنکر پس گفت عمر بن خطاب شکی این اشکال را از شما تقبیح مجیم و تشدید کشادن از فوج بعضی کشایش فافظی عمر پس رفت عمر  
 فقال پس گفت یا بنی الله که علی صحابک هذه الاية بدستیکر آن آمد بر باران تو این آیت فقال پس گفت آنحضرت ان الله لم یفرض الزکوة الا  
 لیطیب ما بین من اموالکم بدستیکر خدا تعالی فرض نکرد اینده است زکوة را که برای آنکه پاک گردانید چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة و ادا آن را باها  
 شما پس چون زکوة مال ا و اگر دیدن مال شما پاک شد اگر جمع کنید و گنجینه بپازید باکی نماند و در آیت قرآن که بر گنج نهادن و عید فرو داده است بر تقدیر بیت که  
 منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند گنج نهند داخل و عید نیست و انما فرض المودیه فرض نکرد انید فی تعالی میراثا و ذکر کلمه و ذکر کرد آنحضرت علیه السلام انقول  
 را ویت یعنی آنحضرت بعد از قول وی و انما فرض الموارث لکه ذکر کرد که من یاد ندارد آنرا و آنچه یاد دارم همین است که فرمود که تعالی که موارث فرض کرده است  
 برای همین کرده است که لنگون لمن بعد که تا باشد اموال هر کسانی را که بعد از شما نماند و از شما نماند یعنی در حکم میراثا را بیجا جمع مال کرده که مال جمع نشود  
 و بعد از کسی باقی نماند میراثا زکوة باشد فقال پس گفت را وی فکرم عمر پس کبر گفت عمر بخت تعجب از منی و حمد و ستایش حق برگشته شدن که این اشکال و حاجت



[illegible]



[illegible]

۷ کو قیامت آنجا اراق و دم است و در قناره فیض حاجت محتاج است بر بندرتعلق بزمه اگر چه بصورت نکاح لطیف نیست

پس چون زیاده کرد و بر صد و بیست پس در هر چهل نیت لبون است و فی کل خمسين حقته و در هر پنجاه حقته است و من لم یکن معه الا اربع من الابل و یک  
 نباشد با وی مگر چهار شتر فلین فیما صدقه پس نیت واجب در وی صدقه الا ان یشاء و بها مکرکه گواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطلع چیزی  
 بکند فاذا بلغت خمساً پس چون برسد پنج شتر را ففیها شاة پس در وی یک کوسپند است و من بلغت عنده من الابل صدقه الجذعة و کسی که  
 برسد نزد وی از شتران هفت دوی که صدقه در وی بدهد باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است و لیت عنده جذعة و حال آنکه نیت نزد وی بدهد و عنده  
 حقته و نزد وی حقته است فانها تقبل منه الحقته و یجبل معها شاتین پس قبول کرده میشود از آن کس حقته و میگرداند با وی دو کوسفند ان استیسر تاله  
 اگر آسان شود آن دو کوسفند را و او عشرين درهما یا یکصد و بیست درهم را و من بلغت عنده صدقه الحقته و کسی که برسد نزد وی صدقه حقته  
 و لیت عنده الحقته و عنده الجذعة و نیست نزد آن حقته و نزد او جذعه است که فوق حقته است فانها تقبل منه الجذعة پس بدستیکه قبول کرده میشود  
 از وی جذعه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین و میداد او را صدقه سنانده بیست درهم یا دو کوسفند چنانکه بمصدق میداد و در قسم سابق و من  
 بلغت عنده صدقه الحقته و لیت عنده الابل و یکصد و بیست درهم یا دو کوسفند چنانکه بمصدق میداد و نیت لبون فانها تقبل منه نیت لبون  
 و یعطی معها شاتین و عشرين درهما پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی نیت لبون و بدستیکه آن دو شاة یا بیست درهم و من بلغت صدقه نیت  
 لبون و عنده حقته یکصد و بیست درهم یا دو کوسفند چنانکه بمصدق میداد و نیت لبون و نیت لبون و لیت عنده  
 بدستیکه قبول کرده میشود از وی حقته و میداد او را صدقه بیست درهم یا دو کوسفند چنانکه بمصدق میداد و من بلغت صدقه نیت لبون و لیت عنده  
 و عنده نیت مخاض فانها تقبل منه نیت مخاض و یعطی معها عشرين درهما و شاتین و من بلغت صدقه نیت مخاض و لیت عنده و عنده  
 نیت لبون فانها تقبل منه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین ترجمه این عبارت نظر باینست ظاهر است حاصل آنست که اگر صدق باشد  
 کمتر از واجب و چسبیده ی یکربان ضم کند و اگر بیشتر بود صدق چیزی بوی دهد فان لم یکن عنده نیت مخاض علی وجهها و عنده ابن لبون پس اگر شاة  
 نزد وی نیت مخاض بطریق وی و نزد وی ابن لبون است نیت لبون یعنی زناده فانه تقبل منه و لیس معد شیء پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی همان  
 ابن لبون و نیت با وی چسبیده ی این دلیل است که فضیلت آن وقت بمجرید فضل من و فی صدقه الغنم فی سائتها اذا كانت اربعین الی عشرين و مائة  
 شاة و در صدقه کوسفندان در بیرون چندان این قید محبت آن کرده که در علوف که در غایه علف میخورند زکوة میت از وقتی که باشد چهل تا صد و بیست کوسپند است  
 فاذا اذادت علی عشرين و مائة الی مائتين ففیها شاتان پس وقتیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دویست در وی دو کوسفند بزرگ فاذا اذادت علی ثلثمائة  
 کل مائة شاة پس چون زیاده شود ندر صد پس در هر صد یک کوسفند است فاذا اذادت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاتاً واحدة پس  
 چون باشد بیرون چسبیده نکان مرد که در آنها زکوة است که از چهل کوسفند یک کوسفند یعنی اگر چه یک کوسفند هم کم باشد از چهل فلین فیها صدقه الا ان یشاء  
 و بها پس واجب نیت در آن صدقه مکرکه خواهد صاحبان بطریق نقل چیزی بدهد و لا تخرج فی الصدقة هرة و بیرون آورد و نشود و داده نشود و  
 صدقه دابل و غنم و بقره کلا الی الی و لا اذات عوار و نه خاوند عیب و نقصان عوار یقع عین و ضم آن عیب و نقصان ظاهر مراد عیبی خواهد بود که  
 مر جبه نقصان قیمت کرد و لا تیس و بیرون آورده شود و تیس بقیع فغانیه و سکون تختانی در آخرین مصله بر آن را که گویند الا ما شاء المصدق گرفته  
 خواستن صدقه سنانده محبت غرضی و مصلحتی بین استثناء است از نیت یا از هر قسم که مذکور شدند و لا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق و لا  
 یفرق بین مجتمع و تفریق کرده نشود میان مجتمع یا این هر دو احتمال دارد و در ساعی را مثال اول در بیت که مالک است چهل کوسفند داد  
 واجب در وی یک شاة است پس رفت و خلط کرد بچهل شاة شخصی دیگر تا بگرد صدقه او را شاة نصف شاة یا بودا و ایت شاة مخلوط ایت شاة دیگر پس  
 تفریق کرد تا بحد صاب بود و مثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آن را ساعی تا واجب کرد در وی زکوة یا مردیت که بود و ایت و صد  
 شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا صد شاة واجب کرد و خشية الصدقة این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که  
 تقلیل و استفا یا بیکثیر احباب است چنانکه تصور کرده شد و ما کان من الخلیطین و نصابی که باشد میان و و شریک فانها یقر احباجان بدینهما  
 بالسوية پس بدستیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر بر بری میانش آنکه مثلاً و مردانند و دویست شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگر بر صد  
 شمت پس واجب کرد در بر اول یک شاة و بر دیگر می یک شاة که واجب کرد در بر اول شاة و باقی بر ثانی و فی الزکوة ربع العشر واجب کرد در دقره چهل  
 یک و دقه بکسر و تخفف قاف و هم چنین و رقی سیم سکه زده که آنرا در هم کیند و مرد او اینجا مطلق سیم است فان لم تکن الا تسعین و مائة فلین فیها  
 شاة الا ان یشاء و بها پس اگر نباشد مکره و نود یعنی کمتر از دویست اگر چه یک در هم کم باشد پس نیت در آن چیزی مکرکه خواهد صاحبان که بطریق نقل بدهد و لا یجوز  
 و عن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم فیما سقت السماء و العیون ذریع کباب داده است آسمان چشمها و او کان عشرين یا باشد زمین عشری بقیع عین مملو و





۷  
۱۴۹  
تحریر



و نه برای تجارت صدقه چنانکه گذشت و لافى الجبهة صدقه و نه ديه صدقه قال الصقر الجبهة النجيل والبعال والعبد گفته است متفرقا ف كان  
روايتين حديث است که مراد به سبانه استرمان و نه مانند که میانی دارند و او الله دلقنى و عن طاووس ان معاذ بن جبل اتي بوقص للفقير روايت زناكوس يالى که  
از مشايخ ما بعين است و ده شده بوقص کلان باز که آنجا استند فقال لم ياتنى في هذا النبي صلى الله عليه وسلم شئى كنت معاذ امرتك و مراد لوى بن حضرت پيغمبرى از  
نكوة و و الله الدلقنى و الشافعى و قال الوقص عالم تبلغ الغريضة و گفته است شافعى که قص چيزيت که بحد نصاب که مدوى ذكوة واجب که و در سید دست خواه ابتدا  
خواه در میان دو غريضة و گفته اند که مراد اینجا اول است زیرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ بن جبل اول بود و الله علم و وقص و لغت بمعنی شکست و نقصان آید باب صدقه  
الغلول صدقه فطر فرض است نزد شافعى و هم چنین نزد احمد و ظاهرند سبب و سنت مولا که است نزد مالک و واجب است نزد ما بعضی مقابل فرض و در حدیث غیر چنانکه  
اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعى و احمد بر ظاهر حمل میکنند و مالک میگوید فرض بمعنی لغت ریاست و ما میگوئیم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر قاض  
باین معنی تعهد و وجوب است و شرط وجوب صدقه فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرطان و نزد شافعى هر که قادر است بر قوت یومیه  
غیر بجای کسیکه بروى نقد دست فاضل از لباس مسکن و خادم و دین فرض است بروى صدقه فطر و شرا نیست نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقه نصف  
صاع از بر و صاع از تر و شعیر و در بعضی احادیث صاع از بر نیز آمده و در بعضی صاع از طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده غیر مقید بچیزی و گفته اند  
که واجب دندان نبوت همان نصف صاع بود و زیاده بطریق تقویم بوده و وجوب و بعضی گفته اند که واجب دندان زمان صاع از بر یا تر یا شعیر بود پس مردم بعد از آن  
نصف صاع از بر گرفتند که معادل بود و قیمت بصاع از تر یا شعیر یا غنم و زبیب در حکم بر است نزد ابی حنیفه و در حکم شعیر است نزد ابی یوسف و محمد و مرویست از  
امیرالمؤمنین علی رضی که دندان خلافت خود سه بود که واجب نصف صاع است از بر یا چون توسعه کرد و پر و دو کار تقالی بر شام صاع و در دیگر از بر و غیره و اینجا  
معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریق تقویم است الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكوة  
الغلول صاعا من تمر او صاعا من شعير گفت ابن عمر فرض کردند انید انخست ذكوة فطر یا صاعی از تر یا صاعی از شعیر درین حدیث ذکر بر نبوت و اینجا توهم کرده اند  
بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از آن نبوت بود از جهت معادلت دی بصاع از تر یا شعیر و صواب است که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تر و شعیر  
در حدیث به جهت غلبه وجود این دو و جنس باشد و گویند که ابن عمر از تر میزد و چون وجود تر و شعیر در مدینه کم شد از شعیر سید و آن خریکها رنود علی العبد و المحو و الذکر  
والانثی و الصغیر و الکبیر من المسلمین بر بنده و آزاد و مردن و خور و کلان از مسلمانان بنده چون ملک نذر و وجوب بروى معنی وجوب بر مالک او خواهد بود و از جانب  
وى و هم چنین وجوب بر صغیر معنی وجوب بر بیده است اگر مالک مال نبود و الا از مال وی خواهد بود و امام محمد گوید با وجود مال پریدر واجب است و امر بهمان توعدی  
قبل خروج الناس الى الصلوة و امر که در بصدقه فطر که اگر کرده شود پیش از برآمدن مردم بسوی نماز ظاهر حدیث درین است که او بعد از نماز کفایت میکند لیکن آنرا بعد  
اتفاق دارند که او پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا برای احتیاط است و در اینجا تفصیل بسیار است در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردیم متفق علیه و عن ابی  
سعید الخدری قال کما خرج ذكوة الغلول صاعا من طعام گفت ابو سعید خدری بود یکدیگر بر آوردیم صدقه فطر یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام که مردم  
که متعارف است و غالب قوت و سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مرادند است با غنم و آل و سحر و تشدید را که متعارف و آن وقت نزد ما بل حجاز و غالب اوقات ایشان آن بود و او  
صاعا من شعير یا برین می آید و دریم صاعی از جو او صاعا من تمر یا صاعی از خرماى خشک او صاعا من اقطا بفتح مزه و کسراف بطلای محلی اصاعی از قروت که آنرا ما خمرنر  
گویند و آن شعیر ترش که خشک میشود و مثل شک میگردد او صاعا من زبیب یا صاعی از انکو خشک که آنرا بر میخوانند متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله  
عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم گفت ابن عباس در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه روزه خود را و صدقه فطر است و در حقیقت آن صدقه صوم است  
که صوم بی ادای آن حلقه باشد و چون آن ذکرده میشود در محل آنزل یافته چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا الصدقة صاعا من تمر  
و شعير و ما یکبر و انید است حضرت این صدقه یک صاع از خرما یا جو و نصف صاع من قمح بفتح قاف و سکر نیم یا نصف صاع از گندم علی کل حال و مملوک ذکوة  
واشی صغیرا و کبیر بیکر کس آزاد باشد یا بنده و مراد باشد یا بنده و مراد باشد یا بنده و واه ابو داود و النسائی و عنه قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ذکوة الغلول و هم این عباس رضی است گفت واجب گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذکوة فطر یعنی صدقه فطر الطهر الصیام از جهت پاک گردانیدن روزه را  
و در بعضی نسخ طهره الصیام من اللغو و الوقت از غنی پیوده و لایغنی گفتن و انداخت که واقع شده باشد و صوم در وقت بفتح با و یا معنی صاع و قش و آنچه میرود از سخن  
عباس و صدقه نیز بخلاف آنچه خطاب کند مردان را و قش بعد از آن استعمال کرده میشود و هر کلام قمع را حقیقت و گنا است که مدای روز یکبار و صدقه و جو داده باشد  
در حقیقت سالکین و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بسایکین بی نیاز کردن ایشان و از آن جهت که در حدیث آمده است و واجب ذکوة الفصل  
الثالث عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم بعث منادی فینادی فی خیال مكة بمنزلة من یبکت فتمت و انک من ذکوة و ما یکبر کما یکبر  
تکون ذکوة لیس و احب علی کل مسلم ان یبکی صدقه فطر واجب است بر هر مسلم این ذکوة از غنی و صغیر و کبیر و کس و ذکوة من قمح صدقه



فطر و دست از کدم یعنی نصف صاع چه صاع چهار مد است او سواه یا جز کدم کم از نیم باشد چنانکه مد سبب نام و بنیست او صاع من طعام اگر در او بطعام کند  
باشد و اگر برای شکست راوی است و اگر خزان باشد برای تفریح و التزمندی و عن عبد الله بن ثعلبة بن عبد الله بن ابی صعب بن مضر بن سعد بن قیس بن  
عن ابیه یحیی بن است در نسخ مشکو و صواب عبد بن ثعلب بن معیر بن ابی معیر و ثعلب صحابی است را و یک حدیث است از آنحضرت در صدقه فطر که داشت گفت  
ثعلب بن معیر بعضی یکویند بن ابی معیر را و از حضرت است روایت میکند از وی پسرش عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صاع من بر او فطر یک  
از دست بر تو فتح هر دو یعنی کدم است میفرماید صاع از کدم است عن کل الثین از هر دو کس نصف صاع از هر کس صغیرا و کبیرا و عبد ذکر او اشیا اما غنیم  
فی زکوة الله اما تو انحرشاپس پاک میگرداند و او را و اما میبخشد مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن و اما اختیار کم ضرر و علیه اکثر نعم اعطاه و اما قیر شاپس  
و میرساند او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میگرداند او را برکت صدقه و مضاعف ثواب آن ماین یعنی در غنی بیشتر خواهد بود تخصیص او بفقیر از برای تسلیه و ترغیب  
اوست و راه بود او در باب من لا تحل له الصدقة باب در بیان کسیکه حلال نیست مراد صدقه خوردن مال زکوة که حقش و گاهی عنوان باب این چنین میا در باب  
من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسیکه روا نیست دادن زکوة و در مورد مال معنی هر دو عبارت یکیت اما در راه که فقره ثانی میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع  
زکوة بسوی کافر جایز نیست مضطربانه بحث کرده غنی شد از عدم حل آن بر وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است ظاهر و باجمله زکوة که فقره ثانی و اختلاف صدقات  
دیگر مثل صدقه فطر و کفارات و فقرای مسلمانان حب و فضل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی از امام ابی حنیفه جایز است در زمان و معنی خود  
زمان بود و در روایتی از وی و از ابویوسف جایز است دفع بعضی بنی هاشم بعضی و جائز نیست دادن زکوة به کسیکه مالک غنایب است و در روایتی از ابی حنیفه که حواج ایشان صغیر  
جمع کتب ایشان در کار است بسیار است و یکیکه میان او و مرئی نسبت و لا دست است بخلاف دیگر اقربا اعلام و عحات و احوال خلافت اهل ایشان بلکه اولی و فصل  
صله با صدقه منع میشود و یکیکه نسبت زوجیت دارد و یکیکه خود و پدر و ام ولد خود نیستند به الفصل الاول عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بقره  
فی الطریق که شدت آن حضرت بیک خرمای غنی سه راه افتاده بود نظر آن حضرت بر آن خرمای افتاد فقال لولا انی لخاف ان یتکون من الصدقة لا کلام لیس  
گفت آن حضرت اگر نمی بود که میرسد ملک باشد این خرمای از صدقه هزیمه بخوردم آن را و لیکن بخوردم از ترس آنکه مباد از صدقه باشد از خیمای معلوم شد که صدقه بر آنحضرت  
صلح از جهت کرامت و جلالت جوهر شریف و حرام بود و با جادیت دیگر نیز معلوم شد که از بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که حضرت و سی صلح  
مطلقا حرام است چه صدقه واجب چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب قطع که قال الطبری و بعضی کتب فقه حنفیه صدقه نقل نیز حرام است بنی هاشم نه صاحبیه و زوالی  
حنفیه در روایت است نیز معلوم شد که بر دشمن طعام بزمین افتاده باشد اگر چنانچه چیزی باشد شدت است اگر بخورد نیز جائز است در کمال تواضع و تعظیم نعمت الهی است اگر چه قلیل باشد  
و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط و تعلیم شبه حرمت واجب است متفق علیه و عن ابی هریره قال الخلد الحسن ابن علی حمرة من تمر الصدقة گفت ابو هریره که  
امام حسن ابن علی رضی خدا از خرمای صدقه فجعلا فی فیه پس گردانید حسن رضی آن سه راه را در دهن خود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کخ کخ ففخ  
کاف و کسرن و کسرن فافی عجمه و کسرن بالتسویین کلمه است که زجر و منع کرده میشود بوی صبی و بار و شسته میشود و از آنحضرت نیز گفته میشود  
لیطحنها گفت آن حضرت این کلمه را تا بنیداز حسن رضی آن سه راه را و آن خرمای را و بعضی گفته اند که کلمه انجم است و بنام این ابیاب من حکم بالفارسیه و در علم کمال است که گفت  
آنحضرت بحسن رضی اما مشغوف انا لا ماکل الصدقة ایامی وانی فکله لانی هاشم و اهل بیت طهارت نیز میخورد صدقه را ظاهر این عبارت مشغول است بسا بقوله علم امام حسن بن علی علم  
و بعد نیست زیرا که وی رضی سخر عاقل بود و تحقیق تحمل کرد و این دو امام اجل احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم هشت سال  
زیرا که بود ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه و عن عبد المطلب بن دبیعة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از عبد المطلب  
بر جارت بن هاشم قرشی که در زمان آن حضرت بن جریب رسیده بود و گفت گفت آن حضرت ان هذه الصدقات انما هی او ساخ الناس بدستیک این صدقه ها نیستند  
چون گمای مردم که اسوال ایشان را و ایشان را پاک میگرداند و انما لا تمکل الحمد و لا ال محمد و این صدقات این او ساخ حلال نیستند محمد و نه مال محمد را و ابی انجاسی هاشم اند که  
حلال نیست ایشان را زکوة و ال را چند معنی است که در جای خود تحقیق کرده شده است و او مسلم و عن ابی هریره قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم انانی  
بطعام سال عنه اهل یدام صدقه گفت ابو هریره بود آنحضرت وقتی که آورده میشد نزد وی طعام می پرسید آیا بهیاست یا صدقه فرق میان صدقه و هدیه است  
که صدقه چیز است که اتفاق کرده میشود و بر فقر بطریق تملطف و مهربانی و داده کرده میشود بوی ثواب آخرت و در وی نوعی از خوری ضرر نونی است از آنکه داده میشود صدقه  
بوی هدیه مقصود بوی تعظیم و اکرام است و برده میشود و زانینا و مکافات کرده میشود در وی نه در صدقه فان قیل صدقه پس اگر گفته میشود که این طعام صدقه است  
قال لا صلا به کلوا می گفت آن حضرت باران خود را بخورید شما و لم یاکل و خود نمی خورد و ان قیل هدیه و اگر گفته میشود که هدیه است صواب بدیهه میزد و در انجاسی  
دست مبارک خود را بی تخاشا فاکل معهم پس میزد با ایشان و ضرب بعضی شانی داده رفتن یعنی رفتن بطلب ندق آید و از خیمای معلوم شد که آنحضرت قبول نمیکرد صدقه را و  
نیخورد از راه هدیه قبول میکرد و بر غنیمت میخورد آنرا متفق علیه و عن عایشة و صلی الله علیه و سلم قالت کان فی بیدة ثلاث منهن کلمه عایشه بود و بر هدیه و بقیه با کسری

خورد و کلام آن را از او میبرد و در زمان

علم نزلت اعلیٰ است بر تو مگر کسی که دلائل نشانید که در دست یحیی است باشد چو منی و منادی که بر کسب باشد

و ابو داود والدارمی و رواه احمد و النسائی و ابن ماجه عن ابی هريره و عن عبد الله بن عبدی بن الحیار و کثیر بن جهم و تخفیف و تخانیه زکاء  
تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود قال الخبر فی وجلان انهما اتیا النبی کنت خبرا و انما و مر که آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و هو  
فی حجة الوداع و حال آنکه آنحضرت در حجت الوداع بود که عبارت است از حجی که آن حضرت کرده و بیان احکام نموده و در بیعت نمود و هو تقسیم الصدقة  
و آنحضرت قیمت میکرد و صدقه را فسادا منها پس سؤال کردند آن دو مرد و آنحضرت را از آن صدقه پس آن دو مرد میگویند که فرفع فیما النظر و خفضه پس چون سؤال  
کردیم ما بر داشت و بلند کرد و انداخت آن حضرت در ما نظر خود را و پست کرد و انداخت یعنی بالا و پایین را از دستهای او دید و نگاه کرد و فرمود الحمد لله پس دید و دانست ما را یک و ثلث  
فقال ان شئتما اعطیکما پس گفت آن حضرت اگر خواهید شما به هم شمارا و لا حظ فیها لغنی و حال آنکه نیت نصیب در صدقه متواتر است و لا لقوی ملک من  
مرونا را که کسب میتوان کرد و معنی این حدیث بر مذہب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شمارام است و اگر شماراضی شود به بر خوردن حرام میباشد پس شمارا و این بطریق شریف  
و تقریح است و تخفیف یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع تخفیف یابد که تو کم یابد حلال نیست شمارا و الا به هم شمارا و در مذہب مالک آنست که در صدقه خود را  
خواری و زوال است اگر باین صنعت راضی آید به هم شمارا و درین نیز نوعی از تشدید و تویج است و رواه ابو داود و النسائی و عن عطاء بن یداد و مسلا  
از علماء تابعین و کما را ایشانست ثقة کثیر الحدیث مولی میمونه ام المؤمنین قال قال رسول الله صلعم لا تحل الصدقة لغنی الا لخصه حلال نیست زکوة بر  
غنی را مگر برای پنج کس اگر چه غنی بهم باشند میتوان داد و لغاف فی سبیل الله یکی مخرج کنند را در راه خدا او لعامل علیها دوم مری که عامل است بر صدقات  
و کما شئت سلطان است بر تحصیل آن او لغادم یوم مری که می یون است و دینی بر زنده می نشسته که غنای می با دای دین می و فایمکنند او را و لرجل اشتد الحاجة  
چهارم مردی که غریه است صدقه را مال خود مثل صدقه که زکوة فقیری بود و غنی از زکوة بخیر حلال است او را و نسبت بوی صدقه نیست او را و لرجل کان له عیال  
پنجم مردی را که است مراد را همسایه سکنین فصدق علی المسکین پس تصدق کرده شد بر سکنین فاهلی المسکین لغنی پس به فقرتادان سکنین پس  
غنی را از آن صدقه چنانکه در حدیث بریره معلوم شد و استحقاق غازی غنی زکوة را مذہب شافعی است و نزد ما عامل و غارم را درست است زیرا که عامل محبت  
عمل خود میکند و غنا و فقر در آن برابر است و غارم بسبب استحقاق غنی نیست افت که دین وی او ایام بدستست نه غازی از حجت اطلاق حدیث معاوی بن جبل  
که آنحضرت فرمود که از غنیها بگیر و بر فقرا ای ایشان صرف کن و حجت حدیثان صلعم حلال نیست صدقه غنی را و رواه مالک و ابو داود و فی و رواه  
لابی داود عن ابی سعید و ابی السبیل و در روایتی مرابی و در از ابی سعید خدری و ابی السبیل نیز واقع شده است که بدان مراد مسافر است که از  
وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال وی از ملک وی برآمده و وی حکم فقیر دارد و با شارت قول وی تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم و انما لهم  
و عن زیاد بن الحارث الصدائی بنهم ساد مملو و تخفیف و ال منسوب بشخصی که نام وی صد است صحابی است بمبايعت کرد آن حضرت را و از آن گفت  
در پیش وی صلعم چنانکه در باب الاذان گذشت قال انیت النبی گفت آدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فبايقته پس مبايعت کرد و بعد مسلمان  
دست بوی دادم فلک و حله قیاطویدا پس ذکر کرد وی حدیثی در از زرافانه و رجل پس آمد نزد آن حضرت مردی فقال اعط من الصدقة پس گفت آید  
با آنحضرت بده مرا ز صدقه فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الله لم یرض بحکم نبی و لا غیره فی الصدقات  
بدستیک خدی تعالی راضی نشده است نه بحکم پیغمبر و نه بحکم جزوی از علماء و مجتهدین در تقسیم صدقه که باید داد و حتی حکم فیها هو تانکه حکم کرده در صدقات و ما  
تعالی خود قرآن فخرها نمائیه اجزاء پس پاره پاره ساخت و تقسیم کرده از هر شت پاره یعنی قسمت کرده از هر شت طایفه که خدایش از انبایه و از چنانکه گوید  
انما الصدقات للفقراء و المساکین یکنفل بیان آن است و در کتب فقه سبع طوائف واقع شده و مگردانیدن فقر و مساکین یکی بی اعتبار فقر میان ایشان فاکت  
من تلك الاجزاء اعطيتک پس اگر کسی تو را بخوان قسام میدهد ترا ظاهر حال می معلوم نبود و نزد وی و شتابی بود و از آن رواه ابو داود و الفصل  
الثالث عن زید بن اسلم فقیه عسری مولای عمر بن الخطاب رضی الله عنه عالم فقیه عابد زبده از چهل فقیه در حلقه درس او می نشستند و امام زین العابدین  
پیش او میرفت و استماع میکرد قال مشرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه نوشید عمر بن شیر بر این خوش آمد آشپز او را فمثال الذی سقاها من لبن  
هنا اللبن پس رسید عمر بن شیر نوشانید و اگر از کجا بود این شیر فاحبه و انه و رد علی ماء قل سماه پس خبر داد عمر بن شیر که وی غرور آمده  
بود بر آنی که به تحقیق نام برد آن آب را و آن موضع را که آن آب از کجا رسیده و آمده بود فاذا النعم من نعم الصدقة پس ما که شتری چند از شتران زکوة  
آنجا حاضر بودند و هم مستحقان و ایشان آب میدادند شترانرا فخلبوا من البانها پس و شیدند قدری از شیرهای آن شتران فخلطه فی سقاکی پس کم نمید  
و انداختیم شیر را در مشک خود و سقا میکردیم مشک شیر و آب فهو هذا پس این شیر که خوردن شیر بود که از آنجا آورده بودم فادخل عمر یله و پس ما که  
آنکس آن است خود را و دهان خود فاستقاء پس زنده و تکلف می کرد و شیر که خورده بود را در مشک بر آورد و این نهایت تقوی تو بود و الا اگر فقیه بکند یا بهیاد زنده  
خود و نیست خوردن آن آنچه آنحضرت فرموده و حدیث بریره خصصت بود که از برای بیان جزو فرمود که اقل و رواه مالک و البیهقی فی شعب الایمان باب من اهل حلال



المسئلة ومن تحمل له باب در بيان کسی که حلال نیست مراد سوال کردن و کذا فی نمودن و کسی که حلال است مراد سوال کردن و گفته اند که نمی باید که سوال کند مگر نزد وی و قیوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشت باشد یا چیزی نداشت که بدان ستر عورت کند حلال است که سوال کند و فقیری که او را قوت یوم حاصل است یا قوت یوم است بکسب حلال مراد احرام است سوال و حرام است زکوة و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قوت یوم نیست بکسب حلال حلال است مراد سوال و اتفاق دارند علماء بر نهی از سوال بی ضرورت و اختلاف در این است که حرام است یا حلال با کراحت بشرط اول آنکه خوار نکند نفس خود و اولی الحاح نکند و سوال و انداختن سوال غرض را و اگر یکی از این سه شرط مفقود کرد و حرام است با تعاقب و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لو جاهد سوال کند داده شود بوی چسبی زیرا که دنیا خفیس است چون لو جاهد طلبه تقطیم کرد چسبی را که فقیر کرده و ادا حق تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید حق خدا و بحق محمد و واجب نمیکند و پرسوئال غنی چیزی دادن بوی و کسی که گرفت با ظهار حاجت بدروغ ملک نمیکند و همچنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و اگر یکی را بجهت مصالح بدهد وی در باطن را کتاب محبت نمیکند اگر بداند آنرا معطی نداند نیز ملک نمیکند و حرام است بکردار واجب است در وی بر ملک و همچنین کسی که داده شود او را چیزی بجهت بد زبانی وی یا شریعت وی حرام است بروی و اگر فقیری بیاید برای سوال و خواهد که دست سوال حنی برسد تا چیزی بوی بدد مگر دست و افضل آنست که رسول غنی دست بوی بدد بقصد منع و نباید داد سائل را که طفل زده بر دوش میگرد و دو مطرب را که از همه فحش است این مسائل همه در مطالب المؤمنین ذکر کرده نقل از کتب و الله اعلم الفصل الاول عن قبضة نفع قاف و کسر موصد و مسکون تخانیه و صداد مصله بن مخارق بضم میم و خای مجده و کسر او قاف در آخر صحابی است معدود در اهل بصره قال گفت قبضة تحملت حمالة کفیل و فنامش شده بودم مرغی یا از جهت دیت و حمالة نفع حای حمالة مالی که بر میسار در دو بر خود میگرد آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن و دیون میکرد و بجهت اصلاح ذات این یعنی جماعت در میان خود جنگ میکند و خون یکدیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دینا که برایشان لازم می آید بر خود میگرد و فنامش میگرد و بجهت آن غنی بر و غنی می نشیند و چون غارم یعنی دیون یکی از مصارف زکوة است این مرد و زود آنحضرت آمد تا از سال زکوة بوی بدهند چنانکه گفت فاقیت و رسول الله پس آمد پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم اساله فیها در مالی که سوال میکنم آنحضرت را در حال یعنی در ایام حاله فقال قم پس گفت آنحضرت بایست و آرام کن نزد ما حتی تأتينا الصدقة تا آنکه بیاید ما را مال زکوة قنا ملک بها پس میفرمایم برای تو بدان صدقه یعنی بفرمایم که از آن بوی چسبی بدهند که بدان از دین خلاصی بیایم ثم قال پشرفت آنحضرت یا قبضة ان المسئلة لا تحل الا لاجل ثلاثة و جل برستیک سوال را و امنیت مگر یکی از سه مورد و تحمل حمالة یکی از آن سه موردی است که برداشته است حال را یعنی مال را که او را کند از آنچه فنامش شده است بدان فخلت له المسئلة حتی یصیبها یا حلال شده است مراد سوال کردن تا برسد آن حال را لم یسک پشرباز دارد و خود را از سوال بعد از ایام مال و زیاده بر قدر حاجت سوال نکند و رجل فاضل حاجته لاجل مال و دوم مردیکه رسیده و حادثه و آفتیکه هلاک گردانید و از پنج برگند مال او را و جرح هلاک گردانید و از پنج برگند و باطنی شدت و سختی که هلاک کند مال را از قحط و فخلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش پس حلال شد او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیازی نشود و بر پاشود بدان حاجت ضروری و وی از زندگانی او قال سدا دامن عیش یا گفت سدا دامن عیش بجای قواما من عیش یعنی چیزی که ببندد حاجت او را از زندگانی و قوام بکسر قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت و قوام شئی یعنی چیزی که نظام و عماد و ملاک وی بود نیز آید و آن نیز قریب همین معنی است و اما قوام نفع قاف معنی مدد و وساطت چنانکه در متن ان مجید فرمود و کان بین ذلک قواما و سدا بکسر سین چیزی که بسته شود بوی حاجت و هر چیزی که ببندد چسبی را سدا و است چنانکه سدا و در و جز آن و سدا و نفع سین یعنی رستی و میان روی در قول و عمل و در ذکر قوام و سدا و سدا بکسر سین و سدا آمدن از سوال کو یا تشبیه و ادسایل را بمضطر که حلاست او را اکل میست برای سدا و قوام بدن اگر چه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم بدان کافی است و این کو یا ذکر حال سکین است و ذکر حال فقر این است که سدا و در و حل اصابت فاقه و سیوم مردیکه رسیده و حاجت در وی شایسته حاجت و افتیاق حاجت شدن حتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قومه تا آنکه بایستند و خبر دهند و بگویند که کس از خداوند عقل و فراست از قوم وی که بحقیقت حال میرسد و سخن به تخمین و قیاس نمیکند و محمی بکسر حاء و فتح سمع عقل لقد اصابت فلانا فاقه بحقیقت رسیده است فلان کس را فاقه فخلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و کذا فی کردن حتی یصیب قواما من عیش او قال سدا دامن عیش پوشده نماید که ظاهر مراد از قیوم آنست که شهادت دهند و گفته اند که آن مراد است بلکه مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابی داود و بقول آمد و در ذکر قیوم منبأ لعه است که چنانچه عین خبر دهند که گویا شهادت و در ذکر لاهام اصابت نیز تاکید است و ذکر ثلث نیز از اجتناب است و همچنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و در سدا و مسائل در آن فاسو اهن من المسئلة یا قبضة صحت با کلامها صاحبها استخار چیزی که جز این سه مورد نیست از سوال کردن ای قبضة حرام است که میخورند و در هر دو و صحت بضم بین مسکون علی ملتین حرام و صحت و اجات در اصل یعنی هلاک است و لو مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه



از باری تعالی که بهترین عطاهاست متفق علیه و عن عمر بن الخطاب قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعطینی الحطاً کفتم عمرض بود آنحضرت میداد  
 بخششی فاقول اعطه فقر الیه منی پس میگفتم آن حضرت به از آنجای ترین بوی این من قال اخذ فتموله و تصدق به پس میگفت آنحضرت بیکر آنرا و مال ساز آنرا  
 و تصدق کن آن فلجاء من هذا المال و انت غیر مشرف و لا سائل پس چسبیدی که بیاید بر این مال و حال آنکه تو اشراف کنده و انتظار نمبرند و طمع  
 نکنند و نه سوال کنند از آن فخذ و ما لا فلا تتعجه نفسک و چیزی که در این چنین است پس بر و مگردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرد و طمع کن و  
 انتظار بر چنانچه در میان مردم مشهور است که لار و لاکه متفق علیه الفصل الثانی عن سمره بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار بود و از خفا تا کثر  
 احیث از رسول خدا صلعم روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة ثمان و خمسين و ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللسان  
 کد و کج بهما الرجل و جمعه سواهما فرائضا و جراحا است که مجروح میکرد و انداخته بهانه را و در وی خود را فتنه بشاء الحق و جمعه پس یکپارچه نگذاشت و در وی خود را از خراش  
 و سوال نکند و در بعضی نسخ ابقی علی وجهه و در بعضی النقی علی وجهه و من مثله ترک و کیکه خواهد ترک کند از این نگاه ندارد و آب روی خود را و سوال کند اختیار بدست  
 اوست و این تهدید است بر ارتکاب سوال کردن پس سوال نباید کرد الا ان یسأل الرجل فی سلطان مکر آنکه سوال کند مرد خداوند سلطنت را که امیر است آن  
 امر لا یجبد منه بد یا سوال میکند در کاری که نمی یابد از آن چاره و چنانکه احتیاج و کوششی و نایاقین قوت بوم چنانکه در شرح ترجمه باب گذشت رواه ابو داود  
 و الترمذی و النسائی و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس وله ما یغنیه کسبه سوال کند مرد مرد را و حاکم  
 آنکه او را است چیزی که بی نیاز کرد و انداخته او را جلع یوم القیمه و مسئله فی وجهه می آید و ز قیامت و حال آنکه سوال در روی وی بود خموشی و خل و شلو  
 کد و ج بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعانی اند و او بجهت شک راوی است و بعضی گفته اند که متباین اند و معنی خدش پوست کند و بچوب و خمش کردن بناخن و کج  
 بدانند اشارت بتفاوت احوال سالان در قلت سوال و کثرت آن و توسط قیل گفته شد یا رسول الله و ما یغنیه و چه چیزی بی نیاز میکند از او و این حدیثی حدیثی است که سوال  
 بآن حرام است چیست قال جنس من درهما گفت پنجاه درهم او قیمتها من الذهب یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابو داود و الترمذی و النسائی  
 ابن ماجه و الدارمی و عن سهل بن الحنظلة بفتح حاء سکون نون و فتح طای مجزما ما و در سهل است مابکی از مردان اوست قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم من سأل و عنده ما یغنیه کسبه سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز کرد از او از سوال فاما یستکثر من الناس پس نیست می گوید که میگوید طلب بسیار  
 از آنش قال التخیلی گفته است محمد بن عبد بن محمد بن فضال بضم نون و فتح فاء کشیم بود او و سبختانی است و هو احدث و اقله و فیل یکی از او بان این حدیث است  
 فی موضع آخر گفته است در جای دیگر در میان این حدیث و ما المعنی الذی لا ینبغی معه المسئلة و چیست غنا که روایتی است که سوال کردن قال قل و ما  
 یغنیه و یغنیه گفت آن غنا که روایتی است که سوال مقدار چیزی است که آن را قوت بدارد و قوت شبانگاه کرد و انداخته بر کرا قوت یکروز و شب حاصل باشد که  
 بدان توام بدن شود و کفایت کند سوال کردن و در هر دو سوال است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد و قال فی موضع آخر و گفته است فیلی در موضع دیگر ان یكون له  
 شیع یوم اولیله و یوم حد غنا که بان سوال حرام است این است که باشد را و چه چیزی که سیر کرد از او و روز یا در شب و روز و شب و تحقیق سیری و بکسر و فتح چیزی که بوی  
 سیری شود رواه ابو داود و بآن حدیث ابن مسعود که گذشت دلالت دارد بر آنکه حد غنا که مانع از سوال است ملک پنجاه درهم است یا قیمت آن و در حدیث آئینه عطاء ملک  
 او قیله است که چهل درهم باشد و درین حدیث قدر تغذی و تعشی و صبیح یوم یلید پس شافعی اقتضای کرده و احمد و ابن المبارک و اسحاق ثالث و بعضی علما شبانی داخل کرده و بخیفه  
 و صاحب بی ملک و نیست در هم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده است که در کافی آنرا ذکر کرده مضبوطش است که هر که سوال کند و باشد و اینج و قتیله  
 الحدیث و پنج اوقیه و نیست در هم است و طبعی گفته که این آسان تر است بر مردم و در کافی گفته که این مانع است مرا حدیث و دیگر را و اعدا علم پوشیده نماند که اینجا  
 و چیزی است منع از اخذ زکوة و منع از سوال و اعتبار مانتی در هم نزدی حنیفه و اول است و در ثانی قدر تغذی و تعشی است و اعدا علم و عن عطاء بن سیدار  
 عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله روایت است از عطاء بن سیدار که از مشایخ بنی نعیم است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت گفت پیغمبر  
 خدا صلی الله علیه وسلم من سأل منکم وله اوقیه او عده لها فخذ سال المحاکا کیکه سوال کند از شما و حال آنکه مرا و راست اوقیه که چهل درهم است ما  
 مثل اوقیه باشد و قیمت پس تحقیق سوال میکند بطریق الحاف و الحاح که مذموم و منہی عنه است و در قرآن مجید در مدح فقر گفته است لا تَسْئَلُوا النَّاسَ فَكَا  
 رواه مالک و ابو داود و النسائی و عن حبشی بضم حاء سکون و حده و شین معجم بن جناده بضم جیم و تحف نون قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم ان المسئلة لا تحل لغنی و لا لذی مرة سوی بدرستیکه سوال کردن حلال نیست مگر آنکه مراد از آن مراد و قوت سلیم الاعضارا  
 الا لذی فقر مدقع و لیکن حلال است مراد و فقر را که چنانچه است نجا که دفعه و بقیه دال و سکون قاف خاک و دفع بر خاک خفیدن مدقع بضم میم و  
 سکون هال و کسر قاف نجا که چنانچه کنایت است از شدت حاجت و فقر که در اینجا گفته است نمیتواند بخواست و لیکن نیز ازین و گویند که طاقت حرکت ندارد و چنانچه  
 قرآن مجید میفرماید و مشکیتا و امیرا و غرم مغطیع یا عیالست بر خداوند و ام که در طاعت شاعت گفته است غم بضم غین معجم و امه و ان فطاعت ربوانی و من سأل الناس شیئ





تغییل عمار دادون قهلت مثل قولك پس گفتم من بازند گفتن تو که من این کار باری خدا کردم من بر خداست فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اعطيت شيئا من غير ان تساله فكل وقصد چون داده شوی تو چیزی بر ابی انکه سئوال کنی تو بطلبی پس بخور و اگر از خوردن زیاده ماند تصدق کن رواه ابو داود و عن علی بن رضی الله عنه سمع لوم عوفه رجلا یسأل الناس روايت است از امیر المومنین علی رضی که وی شنید روزی فرمودی را که سئوال میکنی از مردم فعلا پس گفتم علی رضی الله عنه فی هذا الیوم و هذا المكان ایام این روز که روز عوفه است و روز خاص طاعت عبادت و دعا است و در این مکان که عوفه است مجلس عبادت و دعا است مغفرت و نزول انوار رحمت است تسال من غیر الله سئوال میکنی از غیر خدا فحققه بالدره پس زد علی رضی آنرا در آبره بکسر دال و تشدید الت زدن و خنق سخای محمد و فاف و قاف بدزدن کسی را فحققه دره و به پنهان شنیدن زدن کذا فی الصراح و گفتم طیب خنق بخیزی پنهان زدن داه و زین و عن عمرو بن قائل تعلل ایها الناس ان الطمع فقر گفتم امیر المومنین عمر رضی الله عنه یا بدیندی مردم که امید داشتن انزال مردم سبب فقر و زیادت حاجت است و ان الا یاس بکسر ه غنی و بدیندی که نوا میدزدن از مردم توانگری و بی نیازست و ان المروء اذا ابتس عن شیئ استخنی عنه و بدیندی که مرد وقتی که نا امید شود از چیزی بی نیاز میشود از آن و از احتیاج بدان و معنی طمع نظر داشتن بر مالی که مشکوک است رسیدن آن یعنی که میدهد یا نمیدهد اما اگر کسی را حق یا اداری بر کسی لازم است با حکم محبت و گرم یقین دارد بدان انجام معنی طمع محقق نیست قبح رواه دوزین و عن ثوبان مولای آن حضرت است حاضر درگاه و محرم کاه و بیگاه و ملازم سفر و حضر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کحل لی ان لا یسأل الناس شیئا گفتم آنحضرت کمیت که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سئوال نکند از مردم چیزی یافت کحل له بالجحۃ پس ضامن شوم من و عهد کنم مرا او را به بهشت غایت تاکید است بوقوع آن بحیث امر الی بدن و وعد صادق و بدین ان انبیا صلوات الله علیهم کایم ضامن میشوند ثواب طاعتی مخصوص باذن آتی تعالی و دو کس که نام یکی از انبیاست عم بهمن یعنی است که وی علیه السلام ضامن شده بود برای امت خود به بهشت کذا قبل فقال ثوبان پس گفتم ثوبان انا من ضامن یوم عید میکنم که سئوال نکنم مکان لا یسأل احدا شیئا پس بود ثوبان که سئوال نمیکرد هیچ کی را چیزی رواه ابو داود و التسانی و عن ابی ذر قال دعا فی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو شریط علی ان لا تسال الناس شیئا گفتم ابو ذر خاندان حضرت حال آنکه وی طلب شرع میکند بزمین که سئوال کنی تو از مردم چیزی قلت نعم گفتم پس آن شریط کرد که سئوال نکنم از کسی چیزی قال گفتم آنحضرت و لا سوطک اذا سقط منك و گفتم آنحضرت و نه طلبی از کسی تا زبانه خود را وقتی که میفتد تا زبانه از دست تو حتی نفوذ الیه فاختاره تا آنکه فروانی تو از اسب بروی بسوی زبانه پس چیزی از او این کمال مبالغه است در ترک طلب و سئوال رواه احمد باب الاتفاق و کواهیة الامساك اتفاق پس روی کردن و فرج کردن و امساك نگاه داشتن مال و بخیلی کردن بآن و نمک بخیل را گویند و ظاهر آنست که مراد اتفاق و امساك را غیره گفته باشد و لهذا الفقهاء را دیگر در بیان رکنه و احکام آن سابقا ذکر کرده و احتمال دارد که مراد مدح صفت اتفاق و دم بخل و امساك باشد مطلقا خواه از فرض یا قبل و سوقی احادیث مذکور در باب اکثر ناظر در مرجع نهاد اتفاق مال و باقی نکند اشتن چسبیری از آن است الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان لی مثل احد فها لرنی ان لا یمیر علی ثلث لیل و عندی منه شیئ فرمود اگر میبود مرا مانند کوه احد ظاهر اینست شاید میگرداند که اینک گذرد بر من سه شب حال آنکه نزد من چسبیری از آن باقی نیست الا شیئ ارسده لدین مگر چیزی که گاه و گاهم از برای ام و دین بخیان نهایت سخاوت آن حضرت مصلح و ترغیب و تحریص است باین رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من یوم یصبح العباد فی الامم الا ملک من بنی لادن میت میجو روزی که صبح میکنند بندگان در وی ملک آنکه دو فرشته فرود می آیند از آسمان و یکی احد هاست سیکوید یکی از آن دو فرشته اللهم اعط منفق خلفا و نداده اتفاق کنند و اخلف یعنی چیزی بجای آن که اتفاق میکند یعنی عوض زیادت قال و یقول الاخر اللهم اعط ممسكا تلفه و سیکوید فرشته دیگر خداوند بخیل را تلف یعنی هلاک شدن مالی که نگاه میدارد متفق علیه و عن سعلاء قالت قال رسول الله صلی الله علیه و روايت از اسماء بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و وجه برین العوام که از صحابیات منماقب بسیار است گفتم آنحضرت الفقی و لا تخضی اتفاق کن و شمار کن که چند دهم و چه دهم فخصی الله علیک پس احصا کند خدای تعالی بر تو و شمرده و دهد بتو را باحصای خدای تعالی قطع داده برکت و سبب بزرگ است یا مراد حساب آخرت است معنی اول ظاهر است و لا توعی فیوعی الله علیک و نگاه مدار مال را پس نگاه دار در خدای تعالی بر تو اصل یا عظام متاع در دعا است یعنی طرف مراد اینجا امساك ترک اتفاق است از شیئی ماست به آنچه میتوانی و وضع نضاد و خای عجم اعطای قلیل مراد آنست که به اگر چیزی جز این مذک باشد و آن حضرت سهالت قدرت سماء را نیز تصور کرد و دانست که تصرف دال و زج جز در شیئی سیر نخواهد بود متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعا این حدیث قدسی است که آن حضرت از رب الغر جلاله روايت میکند که گفت ای تقی با این آدم انفق علیک اتفاق کن ای پسر آدم اتفاق کنم یعنی فاضل و انتقام کنم من بر تو حکم که اتفاق شکر نعمت مال است و شکر سبب نیت نعمت متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعا این آدم ان کذل فی الفضل خیر لک ظاهر است که این حدیث قدسی است اگر لفظ حدیث صریح در آن نیست مستلزم آن هم نیست چه اگر چه حضرت رسالت پناه صلعم نیز باین لفظ خطاب بکردن و تواند و گوید و در جمل آن کردن تو زیاده از قدر حاجت بهتر است تا بزدل در باطن نگاه داشتن چیزی را و ان تمنسکه شرک و نگاه داشتن تو را بخیلی کردن بهتر است تا و لا ملا علی کفاف و گوید به پیشوی تو هر نگاه داشتن کفاف یعنی کفایتی قوی که باز دارد از جوع و سئوال این مختلف میشود باختلاف اشخاص و احوال و ابدان بمن بقول و آحاد کن در بزدل زائد





چنین و این چنین بر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرد بقول خود من بین بدیه و من خلفه و عن یمنه و عن شماله از پیش خود و از پس خود و از تنای خود و از  
 چپای خود و قلیل ماهم و اندک ازین جماعت که این چنین میدهند و میکنند و قال اینها معنی فعل است و عو با طلاق میکند قول را بر همه افعال چنانکه قال سید و یعنی گرفت  
 و قال بر جمل یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث متفق علیه **الفصل الثاني** عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم السخی قریب من الله سخی یزید  
 از جناب رحمت و رضای حق قریب من الجنة نزدیک است از بهشت که در آید نزد قریب من الناس نزدیک است از دلهای مردم محبت بعید من النار چون  
 نزدیک شد بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ و النجیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار بر عکس حال سخی درین حدیث بالعکس است  
 در معنی سخاوت و ذم بخل و ظاهر است که مراد سخا و بخل در ادای زکوة باشد یا مراد اتصاف باین دو صفت است مطلقا و لجاها لسخی احب الی الله من عابد النجیل  
 و تحقیق جابل سخی دوست و شتر شد با سخی بودی خدا را عابد بخل ظاهر مقابل اینرا اصطلاح گفته شود جابل سخی محبوب تر است از عالم بخل یا کوی غیر عابد سخی محبوب  
 تر است از عابد بخل و گویند که سلوک این طریقی شامل هر یکی از مقابل بر حکیت با مختصار در عبارت فافهم رواه الترمذی و عن ابی سعید الخدری قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لان یصدق المرء فی حیوته بد و هم خیر له من ان یتصدق بما له عند موته کنت ابی سعید خدی گفت آن حضرت سر آن  
 تصدق کردن مرد در زندگانی خود بیکدر هم بهتر است مراد از تصدق کردن وی بعد از مرگ و مردی که در دنیا عابد بخل و در آخرت عابد سخی و رواه ابو داود و عن  
 ابی الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل الذی یتصدق عند موته او یصدق ما لک یکتسب من الله و یصدق عند موته او یتصدق ما لک یتصدق عند موته  
 یعنی نزد مردن کالذی یتصدق فی حیاته کما لک کسب که بدیه میفرستد طعام را بعد از آنکه سیر شد و در احاطت طعام نماند و رواه احمد و النسائی و الدارمی  
 و الترمذی و صححه و حکم کرد بر مندی بصحت این حدیث و عن ابی سعید الخدری رضی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خصلتان لا یجتمعا  
 فی مومن النجیل و سوء الخلق و خصلت جمع نمی شوند در هیچ مومن که مسلمان است یکی بخلی و دیگر بد خلقی ازین اجتماع چنان معلوم میشود که اگر یکی از اینها باشد و باشد  
 و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت است یا سیدن بدرجه نهایت چنانکه افکار پذیر نباشد و صاحبان بدان راضی باشد و اما آنکه کاسی بد خلقی کند و بخل و رز و وجود  
 آن نادر باشد و بعذر وجود دشمنان شود و نفس را طاعت کند و با نفس در نزاع باشد منافات مسلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که بان گرفتار باشند مگر مراد از ثبوت  
 وقوع مکره در سیاق نفی که مفید عموم است مومن کامل باشد اگر چاره و این معنی درین عبارت خالی از بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی الجمع بنی از صد و افعال و آثار این دو  
 صفت و ترغیب بر ازاله آنها است بر ریاضت و مجاهدت و ترهیب از ابقا و رضا بدست یعنی آنکه آنها از شان مومن نیست و نبیاید که در وی موجود باشد و مراد بسوء خلق  
 اتصاف بدیخ مخالف دین شریعت است نه آنچه متعارف است در میان مردم اربعین جانب مسأله در امور زیر که بعضی بعد از قوی از کانی است فافهم رواه  
 الترمذی و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یدخل الجنة خب و لا یجیل و لا امنان درین اثبوت  
 این سه کس اول خب یعنی خا و کسین مرد فریبیده که بر چپ کند در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق خب لیم و و بخل که در ادای حق خدا و ماساه فقر تفصیل کند  
 سیوم منان باشد بدست نهند بعد از عطا و تواند که مراد از من معنی قطع و نقص باشد یعنی قطع حق و نقص آن که نجات داند و تواند قطع تواد و تحاب از وی لازم  
 و سایر مسلمانان از آنها که واجب است محبت و مودت آنها و امیل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بجهت لایل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة دارند و لیکن  
 رسول خدا صلعم اقتصار کرد در اشمال این مواطن بر قول بخل از جهت بقای خوف و نفوس مکلفین و تخدیر از آنچه موجب نقص است در دین با عقما و آنکه علمای  
 راسخ در دین ارجاع خواهند کرد از آنچه حق است از اصول دین رواه الترمذی و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ما فی الرجل شیخ هال و جبن خال و بدترین خصلتهای که در مرد است دو خصلت است یکی شیخ جریع و فرغ کننده بر آنچه حق در وی و طع خرو شدن بر آن  
 مکره و معنی شیخ سابق معلوم شد دیگر بدلی و ترسندگی که می بر آرد و جاز از بد از شدت خوف یعنی بخل شدید و صحن سخت رواه ابو داود و مسند کرمش  
 ابی هريرة و سرانجام است که ذکر کنم حدیثی برهه را که اولش این است لا یجتمع الشح و الايمان فی کتاب الجهاد ان شاء الله تعالی **الفصل الثالث** عن عائشة رضی الله عنها  
 و بر سیدان زوی اینا اسرع بلیحی قال کلامی از ما شتاب تر است پیوستن می تو و در یافتن می تر بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو پیشتر خواهد مرد و قال  
 اطولکن یداکنت ان حضرت شتاب ترین شتاب زوی لحوق من در از ترین شتاب است از زوی دست یعنی از شتاب تر من خواهد پیوست کی که در از دست تر است از شما  
 فاخت و اقضه ید و عونها پس گرفتند زمان فی پاره را در حالی که میسر کردند دست هر یک را و کانت سودة اطولهن ید او بود سوده که یکی از او و لحوق طولت ا  
 در از دست ترین این زمان فعلنا بعد از آنکه کان طول یدها الصلوة پس دستیم که بعد از آن نبود مراد بدست درازی از آن که آن حضرت خبر داده بود بدست لحوق و بی بود  
 مکره و خیرات که دست وی در آن در از تر و تیز تر بود یعنی اگر چه سخت طول ید را بر ظاهر حمل کردیم اما فرنگر قابل و نظیر برین واقعه معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت تصد  
 و انعام است و بدیع نعمت می آید و کانت اسرع عابده لحوق و غیب و بود شتاب ترین از ما زوی لحوق ابی حضرت صلعم زینت بخش که در سال بیت یاسیت و یک از بخت در

نهان عرض یافت و کانت تحب الصدقة و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را و او الهجادی و فی روایه مسلم قالت گفت عایشه سلم  
رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم امر عنک لحو قابی اطول کن بدی اثاب ترین شما زوی پیوستن من در از ترین شما است از وی است و کانت تطاول  
ایستادن اطول بدی او بود از زنان که گردن کشتی و نزاع میکردند در آنکه کدام یکی از ایشان در از دست تراست قالت و کانت اطول ناد از زینب پس بود در از دست  
ترین از زینب لاینها کانت تغل بیدها و تصدق زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد در هر روز وایت صریح معلوم نمی کرد که سخت در طول بد نظر  
حال کردند بعد از آن در یافتند که مراد بدان کثرت عمل و صدقه است و شاید که از اول همین معنی فهمیدند بعد از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زنی است فافهم بدیم  
از حدیث مشکوٰه معلوم شد که آنکه پیشتر لاقی شد بان حضرت صلح زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی گفته  
که حضرت سوده بود و عبارت بخاری در صحیح موسم است بدان بلکه تصریح کرده بدان در تاریخ صغیر خود و گفته اند این خطا است از بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود  
در سند اربع خمین و در شرح این معنی را بیشتر و بیان تفصیل داده شده است فدیرو عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قال رجل لا  
تصدقن بصدقة گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که هر آینه تصدق کنم نظر کرد یا سوزند خورد و فخرج بصدقة پس بیرون آورد صدقه خود را فوضعها فی  
یل سارق پس نهاد صدقه را در دست دزدی فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی سارق پس صبح کردند مردم در حالی که سخن می کنند بطریق تعجب و نگاه  
تصدق کرده شد شب بر دزدی فقال اللهم لك الحمد على سارق پس گفت اندر بار خدا یا مریز است حمد بر تصدق کردن بر دزد یا بطریق شکر گفت که باری تصدق  
بوجود آمد اگر چه بر دزد بود یا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت لا تصدقن بصدقة فخرج بصدقة فوضعها فی یل زانیة پس نهاد صدقه در دست  
زنا کار که اجرت میکرد بر زمانه خود فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی یل زانیة فقال اللهم لك الحمد على زانیة باز گفت لا تصدقن بصدقة  
فخرج بصدقة فوضعها فی یل غنی پس نهاد صدقه در دست تو بکری فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی غنی و بعضی نسخ در بیجا اللیلة نیت  
فقال اللهم لك الحمد على سارق و زانیة و غنی فاتی پس آمده شدن مردی بنی نووده شد و از خواب فقیل له پس گفته شد مر او را اما صدقتك علی  
سارق اما صدقه تو بر دزد پس نافع است و بی فایده نیست فلعله ان یتعفن عن سرقة پس شاید که وی پارسائی و زرد و باز آید از دزدی خود و در آن روز که قوتی پوی  
رسیده دیگر چه حاجت سرقه است و اما الزانیة فلعلها ان یتعفن عن زناها پس شاید که وی عفت و زرد و باز آید در آن روز زنا و اما الغنی فلعله ان یتعفن  
پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند فیتفق معها اعطاه الله پس اتفاق کند از آنچه داده است او را خدا تعالی متفق علیه و لفظه الهجادی و عن النبی  
صلی الله علیه و سلم قال گفت آن حضرت بنیاد اجل بفلاة من الارض و دشنامی آنکه مردی حاضر و ستاده است بیابانی و صحرائی گشاده از زمین فسمع  
صوتانی صحابة پس شنیدند و از وی در آریکی میگوید استق حلقة فلان آب دهستان فلان از حدیقه مرغزار یا درختستان از خرما و غیره ففطن ذلك  
السحاب پس کیوشد آن بر فافغ مائه فی حوة ففتح فاعطاه و تشدید را پس ریخت آن آب را بر آب خود را در زمین گشتان فاذ اشترجه من تلك الشراج قد  
استوعبت ذلك الماء كله پس ناکاه آب را سی از آن آب را بهما و از گرفته است آن آب را بهمه و شجره ففتح شجره و سكون را و بجم آب را از گشتان زمین زم شرح  
و شرج جماعت ففتح الماء پس پیروی کرد آن مرد که آن آب را شنیده بود آب را که کجا میرود و قادر باید که آن فلان که بحقیقه وی اب فرستاده است کیست و کجا است  
فاذا رجع قائم فی حل بقیه پس ناکاه مردی استاد است در حدیقه خود میجول الماء بمسحاة که بر سریم و سكون سین و حافله میکرد و انداز را بیل آبی خود را  
له یا عبد الله ما اسمك پس گفت این مرد در ای بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذي سمع فی الصحابة ان امی که  
شنیده بود در بر فقال له پس گفت اینم که شناده بود در حدیقه من مرد را که پرسید نام او را و او از شنیده بود در بر یا عبد الله لم تسألني من اسمی ای بنده خدا  
ای چه میپرسی مرا از نام من فقال انی سمعت صوتانی السحاب الذي هلك ما اراه پس گفت اندر که من شنیده ام و از وی را در بری که این آب و ست بقول  
استق حلقة فلان می گفت آن او از یعنی کیست که از میگرد آب ده حدیقه فلان را الاسمک نام ترا پس نام تو را میپرسم تا بگویم که آن فلان توئی فاضطع فلان  
پس چه کار میکنی تو در حدیقه خود که این فضل یافتی که در عالم غیب نام ترا می برند و اینم میکنند که برو حدیقه او را اب ده قال اما اذ اقلت هذا یعنی من خود بخویم  
که تحقیق حال را اظهار کنم و تو بگویم اما چون پرسیدی گفتی تو این را بگویم تو فانی انظر الی ما یخرج منها پس بپشتیک من نگاه میکنم نسوی چیزی کیرون آید  
از آن و حاصل میشود در آن فالتصدق بثلثه پس تصدق میکنم سوم حصه آن و اکل انا و عیالی ثلثا و یخویم من عیال من ثلث و یخویم من ثلث و یخویم من ثلث  
و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقه و در زراعت و عمارت آن ثلث از یعنی همه حاصل از سه حصه میکنم کی فقرا میدهم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر دایم  
صرف میکنم و او مسلم و عنه انه سمع النبی صلی الله علیه و سلم يقول و هم زانی بر سر راست که وی شنیده از حضرت را که میگفت ان ثلثة من منی من ثلث  
ابوص و افرع و اعمی بدستیک که کس بودند از قوم بنی اسرائیل کی میسی و و کل سیوم که مر قادر داد الله ان یتبلیهم پس خواست خدا تعالی که تبارک و تعالی را و  
از ایشان نماید که شکر نعمت میکنند یا نه فنبعث الله الیهم ملکا پس فرستاد خدا تعالی ابوبکر بنی کس فرشته را فاتی ابوص پس آمدن فرشته نزد ابوص فقال ای

شئى احب اليك پس گفت فرشته بابر من که ام چيز دوست داشته شد بهت بسوى تو قال لو حسن و جلد حسن گفت نيك و پوست نيك و بديهب  
عنى الذى قد علفنى الناس و اينكه برودار من انچه تحقيق پليد و مكره ميدهم از مردم يعنى اين علت پس برو و نذر است و پاكيزه شوم از ان و نذر تب و باده بانبص  
آن و قدنى بكسر ال زاياب سمع سمع قال فمسحه گفت آن حضرت پس مسح كرده فرشته او را و دست بر او نهاد و مى فذ هب عنه قلده پس رفت ازوى پليد  
وى و علت وى فاعطى لونه حسنا و جلد احسنا هم داده شد و از نيك نيك و پوست نيك فقال فامال احب اليك باز گفت فرشته بوى پس كدام مال  
محبوب تر است بسوى تو قال لا بل گفت محبوب تر به مال نزد من شتران اند و قال البقر يا كفت البقر بجاي الابل شك استحق شك كرده است استحق بن ابراهيم كه  
اقربان امام احمد بن حنبل است و مجتهد و راوى اين حديث است و الابل و البقر الا ان الابرص او الاقوع ليكر ابرص يا قوع قال لحد هما كفت بى از ايتان الا  
وقال الاخر البقر و كفت و يكرى البقر يعنى شك در تعيين است و كفتن بى ابل را و ديكرى بقر معلوم است كه محبوب امرى غير اين دو است و چون در اصل حديث  
قرار بر روايت الابل است كفت قال فاعطى ناقه عشر ابرص داده شد او را و ماد و شترى حامل ده ماهه در قافوس كفته غشيه بضم عين و فتح تشين و ده نيك بر حمل ام  
هشت ماهه ياده ماه كذشته باشند و بشتر اطلاق كرده ميشود در ابل و خيل فقال بارك الله فيهما پس كفت فرشته نزد كل پس كفت كدام چيز است محبوب تر نزد تو  
قال شعير حسن گفت موسى نيك و بديهب عنى هذا الذى قد علفنى الناس و اينكه برودار من اين چيزى كه تحقيق مكره ميدهم از مردم و قال كفت  
ان حضرت فمسحه فذ هب عنه پس مسح كرده فرشته او را پس رفت ازوى كل قال كفت فاعطى شعير احسنا پس داده موسى نيك قال فامال احب اليك كفت  
فرشته پس كدام مال محبوب تر است بسوى تو قال البقر كفت بقر فاعطى بقر حمالا پس داده شد او را و كاهى بار و دار و حامله كفت از بهت بودن وى از صفات مخصوصه  
بسا و در وى ذكر و تامين هر دو جاز است قال دعا كرده فرشته و كفت بارك الله لك فيها بركت و بارك الله تعالى و امنه و نكر دانا و ترازين كا و قال  
كفت ان حضرت فاقى الاعمى پس آمد آن فرشته آن كور را فقال اى شئى احب اليك پس كفت كدام چيز محبوب تر است بسوى تو قال ان يرد الله لى بصري  
كفت اينكه باز كرد انده خدای تعالى بسوى من بينائى مرا فالبصر به الناس پس برينم بوى مردم را قال مسح فود الله عليه بصره پس مسح كرده فرشته او را پس  
باز كرد انده خدای تعالى بر وى بينائى او را قال فامال احب اليك كفت پس كدام مال محبوب تر است بسوى تو قال الغنم كفت كوسفند ان محبوب تر از تو  
من فاعطى شاة و الالباس داده شد كوسفند زانده بن بيشل حامل است در جوارى كه تا فانيج هذان پس انماح كرو و ندين و يعنى صاحب ابل و صاحب بقر و  
تحقيق نفايح در موضع ديكر كرده شد و ولد هذا و توليد كرد اين يعنى صاحب غنم و نانا و توليد بىك معنى است و غالب استعمال انماح در ابل است و توليد  
غنم و نانا و مولد معنى زانده يعنى متولى ولادت چنانكه ايه اومى راست و لاله مالك تمار دارى و ولادت حيوانات خود ميكند فكان لهذا و ادمن الابل پس بود  
مراين را يعنى صاحب شتر و اداى ارشته و لهذا و ادمن البقر و مراين را يعنى صاحب كا و اداى از كاوان و لهذا و ادمن الغنم و مراين را يعنى صاحب كوسفند  
و اداى از كوسفند اين بسيار شده چنانكه و اديها پر كرده اند قال ثم انه اتى الابرص گفت ان حضرت پسر بر سينت كان فرشته آمد برص را فى صورته و هيئته در  
همان صورت و بىكه و نها و خود كه تحت آمده بود و اين او دخل است در ساعت منع و انكار وى فقال رجل مسكين پس كفت برص وى مسكينم قل انقطع بى الجبال  
فى سفوى بختي كسته است برن اسباب طلب رزق در غمر من جبال موده جمع جبل است معنى برن و م اوبان ب سباست و تخاينه نيز روايت است جمع جيل يعنى شاة  
و چاره امار و ايت بچيم و موده خطا و تقصير است فلا بلاغ الى اليوم الا بالله پس ميت كفايت و سيد من الامر ز كبرجها و توفيق و فضل وى ثم بك بستره و ولد  
و اعانت تو و اين برقت نيز نزل است بر وجه سبيت و مجاز و جاز است كه كويند برداشته ام حاجت بخار بعا زوى هو و و امنيت كه كويند بخار و بنوكه ا قالوا انسانا  
بالذى اعطاك اللون الحسن و الجلد الحسن و المال سوال ميكنم تر ايان خدای كه داده است تر از نيك نيك و پوست نيك و مال بعبير او اتلغ به فى  
سفوى سوال ميكنم شتر را كى رسم بوى در غر خود و مقصد خود را و كفايت كم در حصول مقصود و اين بطريق استعطاف و طلب مهربانى است و تحقيق اخبار زير كه واقع ميشود  
كه كفت فقال الحقوق كثره پس كفت ابرص چهاست يعنى جماعت كثره و ارم كه با نسا چيزى مى بايد و ا و نوبت بوى رسد فقال انه كالى اعوف كفت  
فرشته بر سينت كان اين است كه كواين ترا مى شناسم لم تكن ابرص فعندك الناس فقيرا يا بنوى تو ابرص كه پليد و مكره ميدهم از مردم فقير كمالى با خود داشته  
فاعطاك الله پس و اتر احدى تعالى صحت و مال فقال انما و دثت هذا المال كابر اعن كابر پس كفت داده شد من اين مال بگرير ايشا با عن جبه فقال ان كنت  
كاذبا فخيرك الله الى ما كنت پس كفت فرشته اگر مستر تو دروغ كويس كبر دانه ترا خدای تعالى باز كرده بسوى حاليكه بودى تو يعنى ابرص فقه قال كفت بخبره و اى الاقوع  
فى صورته و آ و انفرشته اصرع را در همان صورت كه تحت آمده بود فقال له مثل ما قال لهذا پس كفت فرشته مران اقوع را ماتا اينچه كفته بود مراين ابرص را و رد  
عليه مثل ما رد على هذا و جواب داد و رد كرد و بوى مانند آنچه رد كرده بود برين فقال ان كنت كاذبا فخيرك الله الى ما كنت قال كفت ان حضرت  
واى الاعمى فى صورته و هيئته فقال رجل مسكين و ابن سبيل پس كفت وى مسكينم و مرا فم انقطع بى الجبال فى سفوى فلا بلاغ الى  
اليوم الا بالله ثم بك اسالك بالذى و د عليك بصرك شاة سوال ميكنم از تو ايان خدای كه باز كرده بسوى تو يعنى ابرص فقه قال كفت بخبره و اى الاقوع

برست از نيك نيك و بديهب عنى هذا الذى قد علفنى الناس و اينكه برودار من اين چيزى كه تحقيق مكره ميدهم از مردم و قال كفت





[illegible]

و درین روز و جمعه و حدیث ابی ذر که در فصل ثالث بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد از انفاق است زیرا که چون یکبار مثلاً در جمعه انفاق نمود و بار دیگر نیز کرد انفاق زد و بین شدن معنی خالی از بعدی نیست و معنی من ابواب الجنة خوانده میشود و یکس از روی هشت و للجنة ابواب و مرهبت رادها است متعدد و بعد از اعمال خیر من کان من اهل الصلوة پس یکبار باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بروی نماز و معنی من باب الصلوة خوانده میشود و از در هشت که مخصوص بابل نماز است و من کان من اهل الجهاد و معنی من باب الجهاد و یکبار باشد از اهل جاد و کارزار با کافران کردن خوانده میشود و از در جاد و من کان من اهل الصدقة و معنی من باب الصدقة و یکبار باشد از اهل صدقه خوانده میشود و از در صدقه و من کان من اهل الصيام و معنی من باب الصيام و یکبار باشد از اهل روزه خوانده میشود و از در ریان و تشدید تخمیه مشق از روی یکس از معنی سیرانی نام درست از روی هشت که مخصوص از در آمدن از آن در و روزه داران قال ابو بکر ما علی من دعی من ثلاث الابواب من ضروریة پس گفت ابو بکر صدیق من نیست بر کسی که خوانده میشود و از روی ضروری یعنی بیج ضروری نیست که کسی از همه در را خوانده شود زیرا که اگر یک روز خوانده شود مراد که در آمدن هشت است حاصلی است و با وجود آنکه از هر در خواندن ضروری نیست فهل یدعی احد من ثلاث الابواب کلها پس آیا خوانده میشود و بیج کی از همه در را قال نعم گفت آن حضرت آری هشت یکبار خوانده میشود و از همه در را و از جوان که در هشت و امید میدرم که با شش توای ابو بکر از آن گمان که خوانده میشود از همه در را زیرا که تو جمع انواع خیرات و مبرات و اقسام خضائی متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ابصر منكم اليوم صائماً پس آن حضرت ابی بکر گفت که صبح کرد و از شما امروز روزه دار قال ابو بکر انا قال ابو بکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزه دار قال من تبع منكم اليوم جنازة گفت آن حضرت پس گفت که پیروی کرده است از شما امروز جاز را و نماز کرده است بر روی و دنبال وی رفته قال ابو بکر انا قال گفت آن حضرت من طعم منكم اليوم مسکینا پس گفت که طعام خوراند از شما امروز مسکینی را قال ابو بکر انا قال من عاد منكم اليوم صریضاً پس گفت که پرسیده از شما پیاری را امروز قال ابو بکر انا قال و رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ما اجتمعن فی امری الا دخل الجنة جمع نشو این چهار چیز یعنی در یک روز و بیج مردی که از همه در را دید و هشت و او مسلم و ازین حدیث معلوم شد که معنی نیست از آنکه گفتن و اثبات فضیلت برای خود بقصد طلب ثواب و طمع در آن کردن و آنکه بعضی صوفیه منع کرده اند و گفته اند که در ویش را که انبار زبان بود و مقید بآن بود که بر قصد بکرم و عویستی و انانیت باشد والا وقوع آن در کتاب سنت و آثار بیشتر از آن است که احصا کرده شود پس منع از آن چه صورت دارد و قول صدیق اکبر من و فقر حضرت پیغمبر صلعم من راجحت آن پس است و شیخ توریشی درین باب بطا کرده و طیبی آن را نقل کرده است و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جادا فجاءت نقای زنان مسلمانان باید که خوار و خور و شمرید زنی را که همسایه است به و تصدق را برائی نمی دیگر که همسایه او است و لوفوسن شاة اگر چه باشد سم که سفید فرس یکس را و سکن را و اسیرین و نون و آخر بر وزن بر ج خط بعیر و کاهی در شاة نیز اطلاق میکند و اکثر ذرات طلف می گویند چنانکه سم سب و خرافه فرنی مانند و این شی را تیفیع است که به و تصدق در وی میخورد و ذکر وی برای مبالغه است و در حدیث دیگر آمده است و لا یظلم محرق اگر چه سم سوخته بود و این شی احتمال دارد که برای فی باشد که میباید و میفرستد بهما یا برای فی باشد که او داده میشود و فرستاده میشود و برای وی تخصیص بدن بجهت آنست که کفران و سخط و طبع است متفق علیه و معنی جابر و وحید یقه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم کل معروف صدقة و روایت از جابر و حذیفه که گفتند گفت آن حضرت هر کار نیک که در وی خیر و تقرب بدارد الهی است و معروف است در شرح و منکر نیست خواه عطای الهی باشد یا سخنی نرم و روی کشاده که از وی دلی بیاساید و خاطر می شاد و صدقه است و صدقه مخصوص مال نیست متفق علیه و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحقرن بفتح تا و سکون حامن المعروف شیئا خرد و خوار پسندارید نیکی را چیزی و لو ان تلقی اخال بوجه طلق و اگر چه باشد آن معروف پیش آمدن تو بر او خود را بر روی کشاده و خوشی خوش رواه مسلم و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علی کل مسلم صدقة لازم است بر هر مسلمان تصدق کردن قالوا گفتند صحابه فان لم یجد پس اگر نیابد چیزی که تصدق کند چکار کند قال فلیجعل میده گفت آن حضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید که کار بکند هر دو دست خود که حاصل شود از آن چیزی فلیغنی نفسه و تصدق پس بهر رساند ذات خود را و تصدق کند با آنچه فاضل باشد قالوا فان لم یستطع گفتند پس اگر نتواند که آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر او لم یفعل مشک را وایت و معنی هاست که نتواند که و قال گفت آن حضرت فلیعین ذال الحاجة للملهوفه پس باری دهد خواند حاجت آنکه بیکس قسم زوده و افواه قالوا فان لم یفعله گفتند پس اگر نتواند عانت که ملوف را و در بعضی نسخ فاعلم استطاع قال فیا امر بالخیر گفت آن حضرت پس اگر نکرده دم زاید نیکی قالوا فان لم یفعل گفتند پس اگر نکند و نتواند که و بخیر قال فیمسک عن الشر گفت پس باز دار خود را از اینها و این شمر بر دم چنانکه گفته اند از آنجا که تو امید نیست شمر رسان فانه له صدقة پس بدینکه امساک از شر را و صدقه و خیر است خصوصاً که قدرت داشته باشد بر شر متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم کل سلامی من الناس علیه صدقة هر یک از آن که از آدمی است بروی معنی مقابله و می صدقه است و سلامی بضم سین و تخفیف لام بمعنی ضربه و معنی بخواند معنی بخواند استخوان گفته اند و قول اخیر از راست و در آن آدمی سه صد و شصت و هشت است چنانکه در حدیث آید و بیاید و چون در پیش آنها حکمتهای بالغه و نعمتهای عظیمه است شکر از آن



صدقه لازم باشد کل يوم قطع فيه الشمس هر روز يك بر آید و می آفتاب بعد از آن بیان میکند که صدقه مخصوص بافتان مال نیست بعد از آن بیان الاثنین صدقه لازم  
کردن میان دو کس و داد و ستد و غلام ز غلام شدن صدقه است و بعین الرجل علی دایقه و یاری دادن و در باره و ابوی فیجبل علیها پس بر دارد و در باره ابوی فرج علیها  
صدقه یا بر دارد و در باره او رخت او را صدقه است و الکحلۃ الطیبه صدقه و سخنی پاک که در وی ثواب باشد یا سخن نریم که بسائل گوید صدقه است و کل خطوه  
بخطوها الی الصلوة صدقه و هر کس که بزد از بسوی نماز صدقه است و خطوه بضم کلام و بفتح کبار کام زدن و میطی الاذی عن الطریق صدقه و در روز کردن نیم  
ازار کند مردم را مثل غار و شک و پلیدی از راه صدقه است متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق  
کل انسان من نخی آدم علی ستین و ثلثمائة مفصل پیکر کرده شد است هر شخص از او آدم عم بر سه صد و شصت بند فتن کبر الله پس سیکه کبیر گوید هر حرف از او یک  
بند کبر و حمد الله و ستایش بکنند خدا را بالحمد لله و هلل الله و تلیل کذب الله الا الله و سبح الله و هر پاکی یا بگوید خدا یا سبحان الله و استغفر الله و طلب  
امرزش کند یا بگوید استغفر الله یا الله اغفر لی او عزل حجرا عن طریق الناس یا کموا فکند و در کشتنکی را از راه مردم او شوکه یا غار را او عطا یا  
استخوان را که اندک باشد یا از راه معروف او نهی عن منکر یا امر کند بشر و ع که شناخته میشود و وجود او در شرع و نهی کند از نامشروع که شناخته نمیشود و عد ذلک  
الستین و الثلثمائة بگوید و بکنند این اقوال و افعال را بهر یا بعضی بشماران سه صد و شصت بند خصوصاً از راه معروف و نهی منکر که آن اقوال و افعال همه یکطرف و  
ایند و یکطرف فانه همیشه نفع یاوشین معجز یعنی راه میرود و دود و ایستی میسبب یا وسکون میم و سین بطریق شام میکند یومئذ در آن روز و قد خرج نفسه  
عن النار و حال آنکه در انداخته است نفس خود را از آتش و در قول وی یومئذ اشارت است بآن که باید که هر روز این کار را بکند تا کفایت شود و واه مسلم و عن  
ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بكل تسبیحه صدقه و بر تسبیح صدقه است و بكل تکبیر صدقه و بر تکبیر صدقه است و بر تسمیه صدقه است  
و بر تحمید صدقه و بر تهلل صدقه و بر تهلیل صدقه است و امر بالمعروف صدقه و نهی عن المنکر صدقه و بر  
امر معروف صدقه است و بر نهی منکر صدقه است و فی بضع احدکم صدقه و در بضع هر یکی از شما یعنی جماعی که بزن یا بدو و یکصد صدقه است یعنی ثواب است و چون در بون  
بضع صدقه محل استبعاد و تضارب بود قالوا الفقه صحابه یا رسول الله ایاتی احدنا شهوة آیا باید که از ناشیوت نفس خود را که جماع است و بیکون له فیها اجر و ثواب  
بر آوردن شهوت نزد و ثواب قال ایتیم و وضعها فی حرام کان علیه فیه و ذکرت آن حضرت خبر و میداد مرا تا که اگر نبیدی شهوت را در حرام ایامی باشد بروی بار کن  
فکنک لک اذا وضعها فی الجلال کان له اجر پس همچنین فرمودی که بعد شهوت در حلال باشد را و ثواب یعنی اگر چه جماع در عذرات خود صدقه و عبادت نیست  
و لیکن چون در ضمن آن ادای حق زوجه و نگاهداشت نفس از حرام است حکم نمی آید از هر مرد و کوف و می از رعیت متضمن اجر و ثواب باشد و لکن اینها بطریق آورد  
و گفت فی بضع احدکم صدقه بخلاف تسبیح و تحمید و تهلل و تهلیل و عن ابی هریره رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نغم الصدقة الحقنة الصغری منحة  
یعنی صدقه است شتر ماده زانیده که شیر دارد است از وی عطیه نغم بکسر لام و فتح نیر آمده نامة حلوب و از  
لقوح بفتح لام نیز گویند و نامة بعد از ایشان دو سه ماده نام و لقوح است بعد از آن لبون و صفی بر وزن غنی بسیار شیر دارد و منحه بکسر میم و سکون نون و اصل یعنی  
عطیه است و غالب طلاق او بر نامة و شات است که تمجادی را بعبادت دهند تا از شیر و می مستغفر گردد و بعد از قضای حاجت با کفش باز دهد و این دلیل خیر عزت و تعارف  
بود و آن حضرت صلعم آن را مدح کرده و ستوده و الشاة الصغری منحة و نیز صدقه است که پسند بسیار شیر دارد از وی بخور و نامة تروح باخو بامد میکند  
تا وند شیر و شبا نامة میکند باوندی و دیگر یعنی بکاه و بکاه شیر میدهد و بدنی منتفع میشوند متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و  
سلم ما من مسلم یغرس غرساً ینتفع به مسلمان فی کبشانه درختی را اویند و غرس و غایا بکار در کشتی را فیا کل منہ انسان او طیار و بهیچه پس بخور و از آن آید  
یا پرند یا چارپای الا کانت له صدقة مگر آنکه باشد در او اصدقه و صدقه بر فتح و نصب هر روز و ایت است متفق علیه و فی رواية لمسلم عن جابر  
و در روایتی بر مسلم را از جابر آمده که و ما سرق منہ له صدقة و آنچه ز دیده شد از آن نیز در او اصدقه است و عن ابی هریره رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و  
سلم غفر لامرءة مومنة من ثوب یحلب علی رأسه وکی آرمیده شد در زنی زانیه را که کشت بسکی بر سر جامی و مومنة بضم میم اولی و کسر ثانی یعنی  
زانیه از وس یعنی احتکاک یعنی در مالیدن چیز بر چیزی و زکی بر وزن کی چاه یلمث کاد قیتله العطش در حالیکه بر می آرد آن سک زبان خود را از تشنگی زخمیت  
که بکشد و از تشنگی فزع خفها پس بکشد آن زانیه موزه خود را فاق و فته بمخار و هاپس رست موزه را بمخار خود بکسر و بر پیش زنمان فزعته له الماء  
پس بکشد آن زن برای آن سک چیزی از آب که سر بکشت بدن فغفر لها بذلك پس آرمیده شد مردان زن را بان عمل که آب واد آن سک است فکیف یا و فی صحاح  
صالح قبل گفته شد یعنی صحاح بگفت بطریق استفهام ان لنا فی البهائم اجوا بهر سیکه ما را در احسان کردن بهیمیا و سیراب کردن آنها ثواب است قال فی کل  
ذات کبد و طیبه احو گفت آنحضرت و احسان کردن بر حیوان خداوند و جگر ثواب است و جگر کنایت است از حیات زیرا که رطوبت لازمه حیات است و بعضی  
گویند جگر چون تشنه گردد و تر شود و همچنین چون آتش نماند و شود و بعضی گفته اند که وصف کرد جگر را تبری باعتبار حصول آن بعد از سیرابی و در روایتی ذات کبد مراد است یعنی ذوات

حکم کرده اند که در کعبه بطرف مباحثه است چه راه در کعبه تواجش شده و هر کس که بطریق اولی خواهد بود و این حکم مخصوص بغیر مویالت است مثل بار و کثرت و جز آن متفق علیه و عن ابن عمر و  
 هر موی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عذبت امرأة في هرة أمسكتها غداً بکرده شدند فی از حبست که بکرده بته نگار داشت آن زن که بر راسحتی مانت  
 من التجموع تا آنکه مردان که بازگرشکی فلم تکن بطلعها پس بود آن زن که چندی بخواند آن که بر او و لا تترسلها و نبود که بگذارد و در کعبه ماکل من خشاش الارض  
 پس بخورد که باز که کله که بر زمین اند و خشاش کبر خای جمع شده است زمین آنچه و مانع ندارد و اب تلبلیث خاشرات زمین و کجسکها و مانند آن متفق علیه و عن  
 ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من رجل بخص شجرة على ظهر طريق كذا شت مردی بشلخ درختی که بر پشت راه است و فوق او  
 و ظاهراً است بران فقال پس گفت آنزد و لا تخين هذا البضم سبعة و فتح نون و کسر حای مملد مشد و اترخیه و بسکون نون و تخفيف حاء و فتح تاء و نون و ثقله  
 از انهار انیه یکو که و این شاخ را عن طریق المسلمین از راه مسلمانان لایو ذیهم تا اید انخذلین شاخ مسلمانان را فادخل الجنة پس در آورده شد  
 آن مرد در بهشت بهین نیت که کرد و یا کیو هم کرد و انید متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد رأيت رجلاً يتقلب في الجنة  
 گفت آن حضرت هر انیه تحقیق و یدم من مردی را که میکرد و تنم میکند در بهشت فی شجرة قطعها من ظهر الطريق بحيث یحیی که بر آنرا از ظاهر طریق و فوق آن  
 کانت تؤذي الناس بود آن درخت که آزار میکرد مردم را ممنون حدیث اول است و اینها تا کید و مبالغه بیشتر است که آن حضرت را و اینچشم مبارک خود دید که هر  
 میکرد و در بهشت بنار و نعمت و در حدیث سابق نیز نوحی از سبالغ بود که بریدن شاخی بهشت در آمد چه جای تمام درخت دوا و مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله  
 و سکون را و بنای صحابیت مشهور قدیم الاسلام همیشه غرامیکرد و با شخصت اوست کشد و عید اندن بخل نجای جمده و طای مملد من حیثین در در فتح که قال گفت ابی هريرة  
 قلت کفتم من یأثمی الله علی شئنا انتفع به بیا موزان را چیزی از اعمال که سودمند شوم بدان قال اعزل الاذی عن طریق المسلمین گفت آن حضرت  
 یکو کن آنچه را که کشند است از راه مسلمانان از خار و شک و جز آن و بنید اخنق و از راه و حکم یکو کردن است و بنا و یل شامل تمامه دفع را را هست از هر جنس که  
 باشد و راه مسلم و سند کوحل یث عدی بن حاتم و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عدی بن حاتم طائی را که بعد از بد آمد و مسلمان شد که در وی این حکایت  
 اتفقوا ان فی باب علامات النبوة در باب علامات النبوة ان شاء الله تعالی و این حدیث در از است که آن مناسب تر است الفصل الثاني عن  
 عبد الله بن سلام بن قاضی قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدينة جئت عبد الله بن سلام که از صحاب کبار است و از اخبار بیود بود گفت هنگامیکه قدوم  
 آورد آنحضرت مدینه را بهر تاز که آمد من نزد آنحضرت صلعم تحقیق حال و صحت نبوت وی فلما بتیثت وجهه عرفته ان وجهه لیس بوجه کذاب پس  
 هنگامیکه دیدم و تا مل کردم روی مبارک آنحضرت را شناختم که روی وی نیست روی دروغ کوئی و تبیین بطریق مامل و تفرس بود یا بعلامات مذکور و در توریه و سیاق  
 حدیث ناظر در غی اول است بیت در وال هر امتی که حق نمره است روی و او از پیغمبر مجرب است پس در همان مجلس ایان آورد عبد الله و بیودیان بر وی حسد  
 و بر او غنا و رفعت چنانکه در مجلس مذکور است فکان اول ما قال پس بود نخست چیز که گفت آن حضرت در نصیحت و دعوت مردم ایحکام بود یا ایها الناس افشوا  
 السلام ای آدمیان فاش کرد و اندید سلام گفتن را یا با آن غمی که ظاهر کرد انید و بلند گوئید چنانکه مسلم علیه بشنو یا بمعنی آنکه عام کرد انید بر آتش و بیکار و بکینه هر که  
 پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق محبت و اطعموا الطعام و بخوروا من طعامهم همانا از که یا از او هر که محتاج باشد بدن و صلوا الاطعموا  
 و بیوینید در هم را با احسان کردن و محبت و شستن و محالطت نمودن بخویشان بر قدر رعایت قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد و در اصل موضعیت  
 که بجهت بدین سپیدی کرد و صلوا باللیل والناس بنیام و نماز بگذارد و شب در حالیکه مردم در خواب باشند که این داخل است در اخلاص حضور و جمعیت تکلیف  
 الجنة سلام ایکارها بکنید می در اندید در بهشت سلامت از غدا و بعد و حجاب و اشارت کرد آنحضرت صلعم با اجتماع صفت تواضع وجود و عبادت که در  
 کمالات بنی و مالی و لایم و متعدسیت و راه الترمذی و ابن ملجه و الدارمی و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 و سلم اعبدوا الرحمن جهاد کتید خدای مهربان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است تا شکر نعمتهای او را کرده باشید و اطعموا  
 الطعام و افشوا السلام تذخروا الجنة سلام درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرد چه نماز و چه خزان و تقسیم کرد طعام را بر سلام که داخل است در دفع و در آن حدیث  
 تقدیم کرد سلام را که اقرست بمحبت و اتیلاف و تخصیص کرد بزرگوار و عام و صلوة وقت نماز را محبت اغناء و اتمام و راه الترمذی و ابن ماجه و عن  
 انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصدقة لتطفي غضب الرب برسنیک تصدق کردن بر آنیه میکشد آتش خشم الهی را و دفع میبده  
 السوء و در و سبک داند که بدر اشارت است بحصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و مبداء و مال و میتة بکثر هم و سکون یا و حالت موت و مراد بتمتة السوء  
 حالت بدی که در وقت موت باشد از آنچه مودی بکفر و کفران کرد و از الام و اوجاع و مخرج و مخرج و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان بعد و حجاب آنحضرت مجرب کفراری و  
 شیطان مغیران از آنچه مضی کرد و بدو عاقبت موخامت عاقبت غور نامه من لک موت فجات در طاعت غیر محو تر از آن قبل است و راه الترمذی و عن جابر قال قال رسول الله  
 صلى الله علیه وسلم کل معروف صدقة هر که از خیر که شاخته شده است و جواد و در شرع صدقه است یعنی صدقه مخصوص به مال نیت و این من المعروف ان لقی خاک وجهه

طلق و بدستیکه از خلیفه و احسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را بر وی کشاده طلق بفتح طاء و سکون لام معنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور بود و ان تفرغ  
 من دلوک فی اناء اخیک و از خلیفه و فاست که بریزی از دلو و اب خود و از دلو برادر خود و اگر که در دلو تو فاضل ماند در ظرف مسلمان بری بری مراد ظاهر این است یا کنایت است  
 از فضل و احسان و واه احمد و الترمذی و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تبسمک فی وجه اخیک صدقة تبسم کردن تو در  
 روی برادر خود صدقة است در صراح گفته تبسم لب شیرین کردن و امرک بالمعروف صدقة و امر کردن تو معروف صدقة است و نهیک عن المنکر صدقة و نهی  
 کردن تو از منکر صدقة است و ادشادک للوجل فی ارض الضلال لك صدقة و راه نمودن تو در زمین گمراهی یعنی در زمین گمراهی که مردم در روی راه کم میکنند ترا  
 صدقة است و نصرتک الرجل الودی البصر لك صدقة و یاری دادن تو بر تباہ بینائی را بر ترا صدقة است و اداة بفتح و مد و تباہ شدن و اما طلتک  
 و الشوک و العظم عن الطريق لك صدقة و دور کردن تو شک را و خار را و استخوان را که در روی احتمال آزار مردم باشد از راه ترا صدقة است و افراغت من دلوک  
 فی دلو اخیک لك صدقة و ریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود ترا صدقة است و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن سعد بن  
 عبادة قال روایت است از سعد بن عبادة رضای که از شایسته صحابه است و مقبولان در کاه نبوت بود که گفت یا رسول الله ان لام سعد مانت بدستیکه  
 ما در سعد یعنی او من مرده است فای الصدقة افضل پس که ام صدقه که بر روح وی کنم یا خمر و تبسم است قال الماء کنت آن حضرت که آب بهترین صدقه است  
 که برای منی چاه بکنی و تشنگان به منی تحفر بنوا پس بکن سعد بن عبادة چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد و قال و کنت هذه لام سعد این چاه برای  
 ام سعد است و برای دوست ما ثواب این بر روح وی برسد و واه ابو داود و النسائی و عن ابی سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 روایت است از ابی سعد خدری که گفت گفت آن حضرت ایما مسلم کما مسلما ثوبا علی عری هر مسلمانی که پوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برکت او و عری بضم  
 عین و سکون را بر بکنی صدس بضم لام کساه الله من خضر الجنة پوشاند او را خدی تعالی از خدای سبز بهشت و خضر بضم خاء و سکون ضا جمع خضر جمع است  
 بقول عز وجل علیهم ثياب سندس خضر و ایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه الله من ثمار الجنة و بر مسلمانی که بخوراند مسلمانی دیگر را بخوراند و از خدی تعالی ثواب  
 بهشت و ایما مسلم سقا مسلما علی ظمأ و بر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی فی الصراح ظاهر بختین هموز نشه شدن سقاؤه الله من الریح الختم بنوشان  
 او را خدی تعالی از شراب پاک حلس صافی که مکرده شده است ظرف آن از جهت نقاست آن و و قرآن مجید فرموده یستقون من ریح مختوم خمر مسک یعنی مکرده  
 او را مشک بجای کل که او را بدان هر یک از جهت نجات نفاست یا بعد از خوردن از آن بوی مشک می آید و واه ابو داود و الترمذی و عن فاطمة بنت طیس  
 صحابه قرشیة از مهاجرات ولی است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المال خمس سوی الزکوة بدستیکه در مال حق است جز که بدستیکه مال خود و حق  
 البتة باید داد و غیر زکوة صدقه نفل بر مستحب است که می باید کرد چنانکه نماز و روزه و حج هم فرض است و هم نفل ثم قلا یستخرج صدقة برای اثبات و تأیید این مطلب  
 این است که لیس البران تو لو اوجوهکم قبل المشرق و المغرب الا یقاربت وجهه استدلال باین است بر ثبوت حق جز زکوة در مال آنست که حق تعالی مدح کرده است  
 و لا مؤمنان را بدون مال محبت و می خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن مدح کرده است با قامت صلوة و ایتای زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال  
 و ان صدقة نفل است و واه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن بهیسه بضم موحده و فتح با و سکون تخانیه و سیدین مملای رضایا است و حدیث و ما  
 در بصریان است عن ابیها روایت میکند از پدر خود قالت گفت بهیسه که قال گفت پدر وی یا رسول الله ما الشئی الذی لا یحیل منعه چه چیز است که  
 و امانیت باز داشتن و ندادن کسی را از آن قال الماء گفت آن حضرت آنچه است که منع نمیتوان کرد کسی را از آن چنانچه کسی را چاهی و جوی باشد و دیگر را از آن منع نماید  
 کرد قال باز گفت یا نبی الله ما الشئی الذی لا یحیل منعه و دیگر چه چیز است که ممانعت منع وی قال الملح گفت دیگر نمک است که منع آن را و امانیت چنان  
 نمک نداری دارد مردم را از گرفتن نمک از آن منع روانیت و در مثل آب تفصیل است که ذکر آن در باب احیاء الموات و الشرب بیاید انشاء الله تعالی و در آنجا  
 اشر را نیز گفته که منع آن جایز نیست قال باز گفت یا نبی الله ما الشئی الذی لا یحیل منعه قال گفت آن حضرت ان یفعل الخیر خصک کردن تو خیر را  
 بهتر است مژ و این کلمه جامع است بر همه خیرات را یعنی بدو هر چه بخوایی و هر چه از دست تو آید و هیچکس از آن منع مکن و واه ابو داود و عن جابر قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم من لعی ارضا مینة فله فیها الجوزیکه زنده کرد و اندر زمین مرده را یعنی زمین فاد و را زراعت کند پس ثابت است مراد در آن ثواب و حکم  
 آن در باب احیاء موات بیاید و ما اکلت العافیة منه فهو له صدقة و چه چیز است که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن مراد است و عافیة هر طایفه از  
 از انسان و بهیمه و طائر عافی بکی و عافیت جماعت و در وایتی العوالی نیز آمده و واه النسائی و الدارمی و بعضی نسخ و واه الدارمی و عن البواء قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم من مض مضعة لبن کیکه عطا کنه عطیة شیر یعنی ما قیاشاتی دهد بقیقه تا مد شیر آن را بخورد و باز زد کند بوی وی او و دق یا  
 عطا کنه عطیة نقره را مثلا و ورق مشهور بفتح و او و کسر نام و ادم مضروب است و مراد قرض و ادم و ذانی است و آنرا منخ نام کرد زیرا که در کرد و میشود بصاحبش و منخ معنی  
 عطای هلق نیز آید و هدی ذقاق یا راه نماید که کسی را یا کوری رشتن از پشته و ذقاق بضم لامی جمع یعنی کوچ که بخارد و بدو معنی برتر از خرما که در سابقین شایسته نیز آید برین تقدیر یا از





فرج کرد و گو سپندی را فقال النبي پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ما بقی منها چه چیز باقی ماند از آن که سفند قالت ما بقی منها الا کفها کفحت عایشه باقی نماند از وی مگر شانه وی یعنی پشمی که بر سرش بود و فقیران دادند و بخانه نه بسیار با فرستادند و الا کفها که در خانه ماند ظالم گفت آن حضرت حتی کلاهها غیر کفها باقی نماند مگر شانه جز کف و یغنی باقی آن است که آنچه برودم و اوید که ثواب آن در در تقابست شد و آنچه در خانه ماند فانی است چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندکم نعید و ما عندنا نعید آنچه نزد شماست پسری میکرد و آنچه نزد خداست پانیده است و راه الترمذی و صحیح و عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را که می گفت ما من مسلم کسا مسلما ثوبا یستبج مسلما فی کبریا من المسلمانی را جامه الاکان فی حفظ الله که اگر کسی باشد آن جامه پوشانده در نگاهداشتند و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ من الله ما دام علیه منه خرقة تا آن وقت که باقی ماند از آن جامه پاره و راه احمد و الترمذی و عن عبد الله بن مسعود فی ربه روایت است از ابن مسعود در حدیث را میسر میماند آن را بان حضرت قال ثلثة یحییهم الله که س که اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و جل فام من اللیل یلو کتاب الله یکی از آن سه مرد مردی است که برخواست در پاره زشب در حالی که نخواست قرآن را در نماز یا غیر نماز و ظاهر اول است و جل یتصدق بصدقة یمینه تخفیفها دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند از او راه قال کان میسر مردی که گفت من شماله یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که میپوشد صدقه را از دست چپ و این سه با لغت است مد خدا و جل کان فی سوره سیوم مردی است که بوده است در پاره زشب که فاشک فانهزم اصحابه پس شکست خورد و زیاران او فاستقبل العبد و پس روی آورد و دشمنان پس را و جنگ فتح نمود و راه الترمذی و قال هذا حدیث غیر محفوظ را بهایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است معنی محفوظ در مقدمه معلوم شد احد و راه ابو بکر بن عیاش کثیر الغلط یکی از رویان این حدیث ابو بکر بن عیاش است به تخمین و شش مجید و روی با غلط میکند حدیث این کلام ترمذی و راه خاص است از انس بن حدیث با سند و بیکر صحیح است که اقبل و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثة یحییهم الله و ثلثة یخضهم الله که س که اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و سه که دیگرند که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی فاما الذین یخضهم الله پس آن کسانی که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی فجل اتی قوم ما یکی از آن سه مردی که مذکور است درین قضیه که مردی سایل آمد که روی را ضالم بالله پس سوال کرد ایشان را بحضرت ام حادی تعالی و انجبت رضای و لم یسألهم بقراة بینه و یلینهم و سوال نکرد ایشان را بقره خویشی که میان او و میان ایشان است فمعهوه پس ندانند ایشان را و آنچه سوال کرد و مختلف و جل با عیالهم توریشی در شرح این عبارت گفته است پس که داشت مردی ازین قوم این قوم را با ایشان ایشان نمی ترک داد این قوم را که ندانند و پیش رفت داد او را با سبقت کرد در ایشان این چیز پس انداخت ایشان فاعطاه سراپا پس داد آنرا نهایی لا یعلم بعطیته الا الله و الذی اعطاه در حالی که نمیدانند داده شده و او را که ندانند کسی که داده است او را در روایت طبرانی من اعیانهم آمده و این روایت اشبه و انساب است بخلاف که بعضی خاخر است چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از غزوه فلان یعنی متاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و علوت کرد و باطل و داد او را پوشیده که اقال التوریشی پس آن مرد که دوست میدارد او را خدای تعالی این مردی است که از میان قوم جدا شد و پنهان باطل داد آن مرد که آمد قومی را و سوال کرد چنانکه ظاهر عبارت است فافهم و قوم سارو الیتهم و دوم مردی است که از میان قومی که راه رفتند تمام شب حتی از کان النوم احب الیهم مما یجدل به تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر بسوی ایشان از هر چه برابر کرده شود و حیل ساخته شود و خواب بخوبی محبوب تر شد از هر چیز فوضعوا و سهم پس نهادند این قوم سرهای خود را بخواب فقام و جل هم پس ایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ فقام احد هم یتملقنی در حالی که مناجات میکند مرا و غایت تفرغ مینماید و یقولوا یا ای و میخواند آیات کتاب ما را و این حکایت قول حق تعالی است که آن حضرت کرده و فی الصراح تملق چاپلوسی کرد و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در ملق باز و نیاز است که میان محب و محبوب میکند و اسرار است که جز زبان وقت و حال شکل بیان آن توان شد چنانکه بزبان مجاز اشارت بدان کرده است و حال حقیقت عالیه از آن است نظم ای عاشق نازا رجمندان معشوق نیازستمدان چشم گرم تو عین ناز است نازی که در او دو صد نیاز است و الله المثل الاعلی تعالی و تقدس عز و علا شایع طریقت گفته اند که یکی از نشانه های بهشت که درین دنیا که نشاند و قی تلقی است که مجاز در مناجات وقت سحر می آیند اشارت بشاید طبعی که نمون ز روی بصیرت که در عالم خواب الله المثل و جل کان فی سوره قلقلی العبد و فمعه موا قبل بصدقه سوم مردی است که بود و لشکری پس پیش آمد دشمنان را جنگ پس شکست داده شد و باطل را لشکر پس اقبال کرد و نیمه بخیه خود یعنی روی آورد و جنگ و در اقبال سینه مبالغه است در قتال جرأت یعنی سینه کشاده بی تحاشی مقابل شد حتی قتل او یفتح له تا آنکه کشته شود آن مرد یا کاشیش کرده شود و نصرت داده شود و راه ابو الیثمه الذین یخضهم الله الشیخ الزانی و ان سه که دشمن میدارد ایشان را یکی پسرنا گفته است که شرم ندارد و پسر خود را و چه وضعف که و عدم قدرت بجهنم جنب باطن و کفاری شوت آلوده میشود بدین و العقیق المختال و هم در ویش بگرفته است که با وجود اسباب غیث و نامادوی و شکلی بتویل نفس و شیطان غرور میکند و سرکش مینماید که شست از کدایان نشت تر روز برف و وقت سرد و جامه تر اما استغنائی فقیر و تعفف از سوا ناشی از عزت فقر و نیاز و ان و عدم البقات بدینا و اهل آن مگر است بشیر جرات ایل المؤمنین علی بعض از خواب یک گفت پند مرا یا ایل المؤمنین فرمود چنانکه است مدانی تو که مرا





یا منی الله وایت الصدقة ماذا می گفت ابو ذری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست قال اصنعها مضاعفة گفت  
 آنحضرت ثواب صدقه چند و چند است و از احادیث معلوم میشود که ده چند است تا بقصد آیت کریمه کمل جبه اغتت سبع سابل فی کل سبله فانه تحبیر و لای ترد  
 بر آن و عند الله المزیل و نزد خداست زیادت که اگر خواهی بدی بیشتر از ده چند که قول وی بسجانه و الله یضاعف لمن یشاء و آخر که میزند که در شایسته آن و  
 ضعف بکسرها بمغنی مثل چیزی است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف اوست همچنین تا می رود و واه احمد باب افضل الصدقة افضل صدقات  
 است که این در حد ذات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هر چه محتاج الیه است در وقتی و حالی یا نسبت بقومی یا واقع است بر قاع  
 محمود که موجود است در صدق مثل صدق و بودن وی بر ظریفی چنانکه در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صدور آن بر وجه خلاص و صدق و انشراح صدر بل من  
 وادی و مانند آن یا بصفتی که در حق است در صدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق ذی حم و میسوا لکنده و بوجه و مانند  
 آن و اکثر احادیث که مذکورند درین باب از قسم اخیر است الفصل الاول عن ابی هریره و حکیم بن حزام بکسر حاء و زبیر صحابی مشهور است بر ادراک احوال  
 خدیجه است از اشرف قریش بود صد و بیست سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذرانده و شصت در اسلام قالا قال رسول الله گفتند این دو صحابی که گفت  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خیر الصدقة ما کان عن ظمغنی بهترین صدقه چنانچه است که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند متصدق بر آن و دستخط  
 نماید بدان یعنی تمام باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج بگرداند یعنی قوت ابل و عیال را بگذارد و بچیز زیادت از آن مانند صدق کند و عیال را محتاج و گرسنه بگذرد چنانکه  
 فرمود و ابل از من تعول و تا از کن بانفاق بر یکدیگر غم خاری وی می آید عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد متوکل و ثقه خدای عز  
 و جل و در تصدق کردن از فقر ترسد و لهذا شایسته کرد آن حضرت ابوبکر صدیق را چون برآمد تمام مال خود و پرسید که در باقی داشته برای عیال خود گفت اسیر فرمود  
 افضل الصدقة جبه المقل چنانکه در فصل ثانی بیاید و اما احادیث و معنی اول بسیار است و تحقیق آن است که اگر تو کل درست باشد و عیال نیز و او تنگسند  
 به هر چه خواهد بود اگر عیال کفو سابق دارد و جانب نفس عیال را و در جبه المقل نیز فرموده است و ابل از من تعول و رواه البخاری و رواه مسلم و در حدیث  
 و روایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام تمنا و بخاری از ابی هریره و حکیم برده کرده پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی هریره از او بخاری باشد و عن  
 ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما انفق المسلم نفقه على اهله وهو محتسبها كانت له صدقة روایت است از ابی مسعود  
 انصاری که صحابی مشهور است و او را بدی گفته اند جمهور بر آنند که نسبت ابوبکر باقیار کون است که در انعامی بود به بخت حضور خود آن و الله علم که گفت آنحضرت  
 چون اتفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیت ثواب و ادای حق کند در آن میباشند نفقه صدقه اگر چه بفقرا ندهد است باطل و عیال خود داده متفق  
 علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دنیا و نفقه فی سبیل الله یک دنیا راست که انفاق کرده و نیز از راه خدا یعنی جبار  
 و دنیا و نفقه فی وقت و دنیا ری دیگر است که انفاق کرده و دنیا را گردون نه و دنیا و نقدت به علی مسکین و دنیا ری دیگر است که تصدق کرده  
 بدان بر مسکین و دنیا و نفقه علی هلاک و دنیا ریست که انفاق کرده باطل و عیال خود اعظمها احوال الذی انفقته علی هلاک بزرگترین آن دنیا را از وی  
 اجزان دنیا ریست که انفاق کردی آن را بر عیال خود و رواه مسلم و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل دنیا و نفقه الرجل فاضلین  
 دنیا ری که انفاق کند از امر دنیا و نفقه علی عیاله دنیا ریست که انفاق کند از ابر عیال خود و عیال مردوزن و فرزند و هر که در نفقه و مؤنت او باشد و دنیا و نفقه  
 علی دایم فی سبیل الله و دنیا ریست که انفاق کند از ابر چار و ای خود دهنده خدا که برای جهاد است و اما چار و ای سواری که برای جهاد عیال نیست کو یا که حکم عیال  
 دارد و دنیا و نفقه علی عیاله فی سبیل الله و دنیا ریست که انفاق میکند از ابر یا این خود در راه خدا که این سه محل افضل مصارف صدقه است از غیر خود  
 اما افضل یکی از اینها بر دیگری ازین حدیث معلوم نمی گردد و یارب مکر تقدیم ذکر اشعار می بدان توان نمود و احادیث دیگر صریح است بدان رواه مسلم و عن ام سلمه  
 قالت قلت روایت است از ام المومنین ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله الی اجزان انفق علی منی ابی سلمه آیا مرا نزد و ثوابی است از جبه انفاق می کنم بر پدر  
 ابی سلمه انما هم نبی نیستند پس بر من ابی سلمه مگر پس بر من و ابوسلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت صلح و از کبا صلح بود چون از عالم رفت ام سلمه در خانه آن حضرت نه  
 و از ام سلمه پس بر من و ام سلمه بود و ام سلمه از آن حضرت پرسید از آن حضرت که مراد انفاق بر ایشان ثوابی است که انما چون پس بر من و ابی سلمه پس بر من و ابی سلمه  
 و ام سلمه پس بر من و ام سلمه از آن حضرت پرسید از آن حضرت که مراد انفاق بر ایشان ثوابی است که انما چون پس بر من و ابی سلمه پس بر من و ابی سلمه  
 فلک اجزما انفق علیهم پس گفت این حضرت انفاق کن بر پس بر من و ابی سلمه پس بر من و ابی سلمه از آن حضرت پرسید از آن حضرت که مراد انفاق بر ایشان ثوابی است که انما چون پس بر من و ابی سلمه پس بر من و ابی سلمه  
 مسعود روایت است از زبیر بن ابن مسعود که صحابه است و متعلق بکرم و غایت آن حضرت بود و زبیر و ابی هریره و ابی سعید خدری و عایشه از وی روایت  
 دارند قالت قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در ترغیب نساک بانفاق تصدقن یا معشر النساء تصدقن کنیای کرده زنان و ولو  
 من حلین اگر چه از زبیر می شنایان باشد قالت فوجبت الی عبد الله گفت زینب پس بر شتم از مجلس آن حضرت که این کلامی در آن شنیدم بسوی جبه المقل

انك وجعل خفيف ذات اليد پس كنتم بدستيك و مردی هستی بک دست یعنی فقیر که گران مال نداری و ان رسول الله و بدستیک پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قلنا  
یصلدقه تحقیق امر کرده است ما را بتصدق فاته فاساله پس بیای آن حضرت را پس پرسید در این کفایت میکند که بر تو بر او لا و تو تصدق کنم تا وجود داشته باشد و اختلافی و از دنیا  
که ما باست فان كان ذلك یخرجی عنی پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر او لا و تو که بسند کی میکند از من و اگر کم آنرا و صرف کنم بر شما و الا صرفه فی غیرکم و اگر  
کفایت نکند صرف کنم بر غیر شما و برم آنرا بسوی غیر شما ای پیغمبر که و علی غیرکم مرد و روایت است قالت فقال لی عبد الله بل انتی انت گفت زینب پس گفت مرا عبد  
بلکه یا تو آن حضرت را یعنی تو خود برد و پیس و تکلیف کن که یا مردی من شرم داشت از پرسیدن آن که محل جای حاجت است قالت فانطلقت گفت زینب پس نفتم من نزد حضرت  
فاذا امرأة من الانصار و باب رسول الله پس ناکاه زنی از انصار ایستاده است بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و حاجتی حاجتها مدعی که حاجت  
من حاجت او است یعنی آن فنی نیز برای پرسیدن این سخن و استغفای همین سبب آمده بود که ای اتفاق کند بر شوهر متعلقان و جای و کان رسول الله صلی الله علیه  
و سلم قل الفیت علیه المهابه و بود آنحضرت که تحقیق انداخته شده بروی بزرگی و ترس و همت و عظمت که هر کس نمیتوانست در آمد بروی بیرون وی و حالت فخرج  
علینا بلال گفت زینب پس بیرون آمد بر بلال از نزد آنحضرت قلنا له آیت رسول الله صلی الله علیه و سلم فخرج به ان اثنا عشر رجلا بالباب پس گفتیم ما  
بلال را بیای آنحضرت را پس خبر کن که در زن بردار استاده اند تسالناک التجزئ الصدقة عنهما علی از ولجها و علی ایام فی محجوها و هاسا سوال میکنند و وزن  
ترا یا بسند کی میکند تصدق کردن از ان و وزن بر شوهر ان ایشان و بر تمانی که در کنار ایشانند بظاهر آمد بقصد سوال از اتفاق بر از ولج بود ظاهر سوال از اتفاق بر تمانی  
دل مضمر و شتند بالان بخاطر ایشان رسید فافهم ولا تخبره من محج و خبر کن آن حضرت که چه کسانیم یا یعنی نام ما را و حضرت وی خبر که مبادا بشنید که نام تصدیق است  
شریف وی لازم آید بطلبیدن و حضور و از جهت عدم حاجت بدان قالت فدخل بلال علی رسول الله گفت زینب پس آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
فساله پس پرسید آن حضرت را این سبب فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من هما چه کس اندان و وزن قال امرأة من الانصار  
و فطلب گفت بلال یکدن است از قبیل انصار و دیگری زینب است فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الزینب پس گفت آن حضرت کدام یکی از  
زینبها است زینب نام چندک از صحابیات بود پس پرسید اینکه آمده است کدام یکی از انها است بلال باقما و آنکه مشهور بین زینب امرأة عبد الله خواهد بود مطلق آورد یا  
نام آن زن و دیگری را شنید و این را شنید قال امرأة عبد الله گفت بلال زینب زن عبد الله بن مسعود است فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت پیغمبر خدا صلعم نعم ای  
کفایت میکند اتفاق بر شوهر ان و بر تمانی که در کنار ایشانند و بعضی نسخها نعم نیست و همین گفت که لهما اجران اجر القنایة و اجر الصدقة و این را از هر دو برت  
و خوشی است که شوهر ان و تمانی دارند و اجر صدق است پس افضل و اکمل باشد از تصدق بر غیر ایشان متفق علیه و اللفظ لمسلم و عن میمونة بنت الحارث  
انها اعتقت و لیدة فی نمان رسول الله ر فایت است از ام المومنین میمونه که وی از او کرده و او خانه زاد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فلما  
ذلك لرسول الله پس ذکر میمونه آنرا رسول خدا را صلعم فقال لواء عطيتها اخوالک کان اعظم لاجلک پس گفت آن حضرت اگر میمونه ای توان داد اتعالم ان  
خود که محتاج بودند بخدا میمونه بزرگ تر از ثواب ترا از انجا معلوم میشود که صدقه رحم افضل است از اخلاق متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت  
یا رسول الله ان لی جادین بدستیک مراد و همایه اند فالی ایها اهدی پس بوی کدام یکی ازین دو بهدیر فرستم قال لی اقر بها منك باا کنت آن حضرت نفرست بسوی  
کسی که نزدیک تر است در وی از دور تر پس معتبر در همایه ای دین باب نزدیک در است اتصال خانه و قربان و واه الجادی و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و سلم اذا طحنت مرة فاکثر ماءها و قتی که بزی شو را بی را پس بپار کن آب کن و نعا هک جیرامک و باز پرس کن همایه ای خود را بفرستادن شو را بخاک یا  
و مرق نفع مسم و آشوبار و واه مسلم الفصل الثانی عن ابی هريرة قال یا رسول الله ای الصدقة افضل کدام یکی از انواع صدقه فاضل تر است قال  
جهل المقل گفت افضل صدقات صدق است که در قلیل المال مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت او است بهد و جبهه بضم جیم و فتح آن هر دو لغت است و  
بعضی گویند نفع بمعنی مشقت و بضم یعنی وسع و این بر بقدر صحت و طول و قوت یقین و موافقت عیال است و اگر ایشان را فنی نباشد ر و هیت و لهذا فرمود  
و ابد آمن تعول و بدایت کن بجایی که عیال ندی آنها میکنی و نفعه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت و واه ابو ذر و عن سلیمان بن عامر بن جهم  
در نسخ مشکوٰۃ سلیمان بن جهم سن و یا ای تهمانیه و گفته اند که ثواب سلمان است بفتح سین بی و یا سلیمان سلواست یا از کاتب یا از صاحب کتاب و در مخفی گوید که سلیمان  
همی است مگر سلمان فارسی و سلمان ابن عامر و سلمان ابو عبد الرحمن بن سلمان که آنها بی یا است و سلیمان بن عامر صحابی است و عذر وی در صبر نیست قال قل  
رسول الله صلی الله علیه و سلم الصدقة علی المسکین صدقة تصدق کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد و هی علی ذی الرحم ثلثا صدقة و صلة  
و صدقه کردن بر کسی که قرابت ولادت و رحم دارد و ثواب دارد و یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صدقه و واه احمد و الترمذی و اللسان و ابن ملجه و الدردک  
و عن ابی هريرة قال جله و جل الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال عندی دینا و کنت ابو هريرة آمده مردی نزد آنحضرت پس گفت نزد من یک دینا است قال  
انفقه علی نفسک گفت آنحضرت من خرج کن آن دینا را خود قال عندی آخر کنت آن مردی را دینا و دیگر است قال انفقه علی ولدک فرمود خرج کن آن دینا را بر فرزند

[illegible]



باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق رواه البیهقی فی شعب الایمان باب عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب بی ترجمه ذکر میکند در تہمت و تہمتات  
باب سابق را در بعضی نسخ باب صدقہ المرأة من مال الزوج واقع شد و بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیت براءة خازن خادم را نیز شامل است  
الفصل الاول عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلعم اذا نفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة چون اتفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه  
خود را آنچه خورده میشود و ذخیره نموده میشود در حالی که تباہ نکند و اسراف ننماید است کان لها اجرها بما انفقت باشد مر آن زن را ثواب ان بجنب اتفاق کردن  
دی و لزوجهها اجره بما کسب و باشد مر شوهر را ثواب و بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست و الخازن مثل ذلک و باشد مر کنیز را در کار این طعام و اگر او  
ماند آن ثواب که زن را و شوهر او است لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا کم فی کذا بعضی ازین سنتن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان  
متفق علیہ و این حدیث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام مرد و خواندن کند یا نه و بعضی میگویند که جائز نیست زن را تصدق هیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی پس حدیث  
سویل میکند یا اینکه این حدیث بر عادت اہل حجاز کہ اہل و خادم را از زن کرده میکردند در اتفاق و تصدق را آنچه در خانه است بر سلطان ضعیفان حدیث آمدیم  
صریح است در جواز بی امر دادن شاید کہ ان جماعت حمل کنند از ابرام مدیدہ فافهم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم اذا نفقت المرأة من کسب زوجها  
من غیر امره چون اتفاق کند زن از مال شوهر خود بی امر وی یا علم زن بر رضای زوج صریحا یا دلالت و چیزی اندک باشد کہ انی العواشی و توریتی گفته کہ امر او راجع است  
بعادت مرد و خواه شہری باشد یا روستائی مختار بمن قول است فلها نصف اجره پس مر آن زن را دست نیمه اجر آن یعنی مشترک است میان ایشان متفق علیہ  
و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلعم الخازن المسلم الامین الذی یعطى ما امر به کنیزہ و ارسلان امانت دار کہ میدہد آنچه امر کرد  
شد است بان و حکم کرده است بدن مالک کاملاً موقفاً بحال و تمام طبیعتہ بہ نفسہ در حالیکہ خوش است بآن نفس می کر است نمیدہد و توکنی نمیدہد قیل فہو  
الی الذی یصلیہ پس میرساند از بسوی کسی کہ امر کرده شد است مر او باین محل المتصدقین یکی از دو تصدق کنندگان است و مر او بدو تصدق کنندہ یکی  
مالک کہ کیفیت تصدق میکند دیگر بمن خازن متصف بصفات مذکور و تصدق است کہ در حکم تصدق کنند است بظاهر و این عبارت از قبیل قول ایشان است کہ  
میکنند العلم احد السائین و الخازن احد الابون مر در شرکت و در اجر و ثواب المتصدقین بکسر قاف نیز خواندہ اند متفق علیہ و عن عائشة رض قالت ان  
رجلاً قال للنبی صلی اللہ علیہ وسلم انی اقلمت فہما کنت عائشہ کہ مردی گفت مر آن حضرت را کہ مادر من برده است بر من کہانی و فکدہ حقن نگاہان شوم  
کاری و افکات بعضی را بودن نیز آید و اظنہا لو تکلمت تصدقت و کان میرم اورا کہ اگر سخن میکرد و ہوشیار می بود تصدق میکرد و بجزئی و وصیت میکرد بدن فعل  
لها اجر ان تصدقت عنہا پس ایست مر او را ثوابی اگر تصدق کند کم از جانبی قال نعم گفت آن حضرت آری میرسد او را ثواب تصدقی کہ میکنی از جانبی متفق  
علیہ و درین حدیث دلیل است بر آنکہ ثواب تصدق میرسد بہیت و بختین و عاوتہ و غیرہ برای وصیت و نہ بہ اہل حق کہ اہل سنت جماعت اند این است و در عبارات متنبہ  
اختلاف دارند مثل نماز و قرائت و محار و وصول ثواب تلاوت قرآن و در بخاتم خلاف آن افتخار و البصیر الفضل الثانی عن ابی امامۃ قال سمعت  
رسول الله صلعم یقول فی خطبته عام حجة الوداع گفت ابوامامہ شنیدم آن حضرت را کہ میگوید در خطبہ خود سال حجہ الوداع لا تصفق امرأۃ شیئاً من بیت  
زوجہا الا باذن زوجها اتفاق نکند زنی هیچ چیز را از خانه شوهر خود مگر باذن شوهر خود قیل گفته شد ما رسول الله ولا الطعام و طعام نیز اتفاق نکند زنی  
شوهر بی اذن شوهر یا وجود را لیت آن قدر نیست کہ در ہم و ذانیہ مثل الخازن ذلک افضل اموالنا گفت آن حضرت یعنی طعام بهتر یا امانت است کہ افضل بد کیف  
معیشہ و بقای بنیہ است مر او بطعام اینجا جویبار است نہ مطبخ نہ تواند عامتر باشد و بعضی نسخ افضل اموال الناس و و اما المقصدی و عن سعد قال لما  
بایع رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم النساء کنت سعد بن ابی وقاص قتی کہ ما بیعت کرد آن حضرت ثناء ما قامت امرأۃ جلیلہ کاہنما من نسائہم  
باشا و زنی بزرگ کو یا کہ آن زن از زمان قبیلہ مضرست بقمیم و فتح ضا و محجہ کہ قبیلہ مشہور است از قبایل عرب را و لا و مضر بن زرارہ قالت پرس گفت آن زن ما بخی  
اما کل علی اماننا و اماننا و اماننا فاما بجل لنا من اموالہم بدستیکہ ما کریمیم بر پدران پس بر شوهران خود پس چیز حلال است طار از امانتہا  
ایشان و کل ففتح کاف و تشدید لکمرانی و خیال و گوی مستغن نیست در کار خود قال الوطی تا کلند و فقلند نبدہ گفت آن حضرت حلال است شمار اموال ایشان  
تزار آنچه زود تباہ میکرد و مثل شہر و شیر و میوہ و ترہ و امثال آن منجور شد آن را و بدید میکنید و می فرستید از ان برای هر کہ میخواستید و حاجت نیت بدان بستانید از غیر این معروف  
عادت جاریست بمساحت دار الطعام خشک چارہ نیست بدان از آن در رضا و طیبی گفته کہ این در آبا و ابناء و امانت و دلزد و اج و زوجات جائز نیست مگر باذن  
انہی و حدیث صریح است در شمول از و اج و در بہر عرف و عادتست چنانکہ گفته شد و رواہ ابوداؤد الفصل الثالث عن عیرومولی ابی اللہم عیریم  
عن و فتح میم کہ صحابیت حاضر شدہ ففتح غیر را و روایت دارد از مولای خود کہ ابی اللہم است و از قدیمی صحابہ و شاہیر ایشان است اوجا فرشد بدو و شہر شد  
خیزن ابی اللہم لقب اوست بہت با کردن او از گوشت مطلقاً و بعضی گفته اند کہ فی منجور و در جہانیت از آنچه ذبح کردہ میشد برہنہ نام قال گفت عیرومولی مولای من اقل

الحمد لله الذي جعل في التمسك بالكتاب والالتزام به منافع عظيمة لا يحصى في الدنيا والآخرة. والحمد لله الذي جعل في التمسك بالكتاب والالتزام به منافع عظيمة لا يحصى في الدنيا والآخرة. والحمد لله الذي جعل في التمسك بالكتاب والالتزام به منافع عظيمة لا يحصى في الدنيا والآخرة.





[illegible]

[illegible]

واینکه الحلال محال بعض القوم هو این ملتین قطعی لیلیه و ایتموه گفت ابن عباس کلمه شب می باشد شاهر قلنا لیلیه کذا و کذا گفتیم می باشد شب چنین بود  
یعنی فلان شب تعیین کردند شب را که دیده بودند فقال رسول الله پس گفت ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه و سلم مدد و الوثیه مدت گردانیده است رمضان را وقت دیدن بلال یعنی  
مدت رمضان مانده این بلال گردانیده است یعنی هرگاه که بلال بنید رمضان کند ففعل لیلیه و ایتموه پس ابن بلال بر شبی است که دیده و دیده و در آن شب و فی روایه عنه قال و در روایتی از ابی النخعی  
همچنین است گفت می اهلنا و رمضان و دیده ماه رمضان را اهل و استطلاع و دیدن معنی برداشتن و از نزد دیدن بلال نیز آید و سخن بذات حقوق و حال آنچه بودیم و در وضعی که نام وی بود  
عرق است بکسر العین سکون را نزد یک همان موضع است که مذکور شد فاولسنا و جللا الی ابن عباس ساله پس فرستادیم همدی را بسوی ابن عباس که پرسید و لاینا که مدت شب است فقال  
عباس قال رسول الله پس گفت ابن عباس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان الله قل مدد و الوثیه مدتی که خدا تعالی بقیه مدت گردانیده است رمضان را زمان دیدن بلال  
فان اغنی علیکم فاکملوا العده پس اگر پوشیده شود ماه بر شاپس تمام و مکمل گردانید شاهر یعنی هر روز شمار کنید و روزه دارید و واه مسلم باب در حرم و مقاصد مختلفه فموم الفصل الاول  
عن ابن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تسحروا فان فی السحور و بکله طعام محرر یزیرا که در طعام محرر بکرت است و سحر بفتح سین رمضان بود و جاز است که بفتح است معنی آن طعام  
سحر است و بعض طعام محرر در مخوفانه از کرمشین نفع است و اگر مدعی نم است زیرا که بکرت و فعل است متباعد است و بعض طعام که اقل متفق علیه و عن حمرو ابن العاص قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم فصل ما بین صیامنا و صیام اهل الکتاب السحور فموم میان روزه ما و روزه اهل کتاب خوردن سحر است زیرا که خدا تعالی صیام گردانیده ما را چیزی  
حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن ما با ایشان شکر گذاری این نعمت است و اگر بفتح نمره و سکونی کافی یکبار خوردن و بعض نمره یعنی نعمه و این موافق روایت سحر است بفتح سین و لیکن روایت  
اینجا بفتح نمره است و واه مسلم و عن سهل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر روایت است از سهل بن جده السامدی که از شاپسیر صحابه و از کسی است  
که در مدینه از اصحاب گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم همیشه از مردم لباس بخیر و ارام کشتایی کند و در کشتان روزه متفق علیه و این نیز بحمت مخالفت اهل کتاب است که خیر میکنند و افطار  
ما شتابان بخوم و اختلاطان و در ملت اشعا بعضی از اهل بیت شده که از او اجب میکنند و لیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد و یقین بر آن احتیاط و در آن احتیاط تردد و یا در چای که بعضی از اهل کتاب  
در تنقین میکنند و توپشتی گفته است که اگر قصد و یا خیر از آب نفس و دفع کثرت و توستی کردن نفس یا سلسلت عشا بین نوافل باشد یا اعتقاد و جوب بیان دارد و در بیان و ایل است حدیث صحیح که در وقت  
گرد است از ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود وصال کنید و بر کلام شما که خواهد وصال کنید که که وصال کند سحر و یا خیر افطار نظر بسیار است نفس قطع شد است و است که کرده اند از  
بسیاری را با این معنی از باب احوال و معاطات عاده علیان بر کاتم انشی کلامه و عن عمر بنی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اقبل اللیل من ههنا چون پیش آید تاریکی شب  
از اینجا یعنی از جانب شرق و ادب الها و من ههنا و پس روزه را از اینجا یعنی از جانب مغرب و غروب الشمس و فرود و آفتاب این اقبال و ادب از نیز سبب غروب آفتاب خواهد بود و ذکر این  
برای تاکید و تقریر و دخول لیل است فقل افطر الصائم پس تحقیق روزه کساور و روزه را یعنی در آمد وقت افطار و میاید که افطار کند متفق علیه و عن ابی هریره قال نهی رسول الله صلی الله علیه  
و سلم عن الوصال فی الصوم منی که در است آنحضرت از وصال یعنی روزه دهنن و در روزی زیاده بی اکل و شرب در میان آن فقال له و جل پس گفت آن حضرت را در وی از اصحاب انک تو اصل  
بدستیکه تو وصال میکنی یا رسول الله پس بر این معنی که از آن حال آنکه تو میخانی ما را و ایم با تابع خود قال گفت آن حضرت و ایکم مثلی و کدام یکی از شما مانند من است انی ابیت بطعن بی یسقی  
بدستیکه من شب یکم در حالی که طعام میدیدم مرا که روزه و تربیت کند و من است و آب میدیدم و من متفق علیه بدانکه علماء از این طعام و شرب چند تو است یکی آنکه طعام و شرب محسوس بود  
بر آن آن حضرت هر شب از زردی و در کادی آمده و خورد و می نوشید و این کرامتی بود و از خدای تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه و سلم و این صافی وصال موجب بطلان صوم بود و اگر چه خود روزه نیز فرض کند چنانکه  
در روایت دیگر آمده است اخل عند بی طعنی و یسقی و روزه یکم نیز چرخ و کا خود طعام و شرب میدیدم و چه بچوب افطار است شرعاً طعام و شرب محتمل است اما بطریق خرق قاعدت است  
و از پیش پرور و کار آمده باشد بطل صوم بود و بعضی گفته اند که مراد طعام و شرب اینها تو است که لازم و است پس کو یا فرموده مراد پرور و کا من قوت اکل و شرب است و چرخ که قائم طعام طعام و شرب است  
میگوید و افاضه میکند و بدن قوت بر طاعت و عبادت می آید و یا در طعام و شرب سیر میسیر است که بی طعام و شرب آن حضرت را حاصل میشد و الم جموع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت  
چون تا که قوت بر طاعت و عبادت با وجود کوششی و تشنگی نیز بخشد و درین معنی قوت و ضمن سیری و سیرانی است و گفتند معنی اول را هیچ تر است چه سیری و سیرانی صافی حال صائم است و مغفوت  
مقصود و صوم وصال است چه روح این عمل کوششی است و تشنگی و نیز حال آن حضرت در اکثر جموع بود چنانکه مشک بر کم مبارک می بست که ازانی فتح الباری و مختار است که مراد طعام و شرب محسوس  
نیست و لازم می آید که قوت و شبع است بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل شریف صلی الله علیه و سلم وارد میگشت حاصل میشد که بدن از غذا  
جسمانی و لازم آن متغنی میشد و این در مجتبهای مجازی و مسرتهای جسمی مجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی که مراد آنحضرت را بود و تنبیه اختلاف است علماء از صوم وصال و نیز آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم که جائز است یا حرام است یا مکروه طایفه گویند که جائز است هر کسی را که قادر است بدین معنی از برای محبت و شفقت و تحفیف و چنانکه تصریح در حدیث عائشه آمده است و بعضی صاحبان  
عبد بن نبیره و غیره و تابعین مثل عبدالل بن ابی معمر و عابن بن عبد الله بن الزبیر و از ابراهیم بن میمنه نقل است و اکثر بزرگان که جائز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی تخصیص کرده اند بزرگ است  
و اختلاف کرده اند که گاه است تحریمی است یا تنزیهی اول صحیح تر است امام محمد گفته که جائز است و سحر و این در حقیقت تاخیر افطار است وصال و جمهور بر آنند که آن از خصائص حضرت نبوت است و ظاهر  
حدیث برین است و از اهل سلوک آنکه مولع اند بریا صفت نفس و اعتقاد افطار میکنند کفایتی از حقیقت وصال بر آید و الله علم الفصل الثانی من خصصه و صوا الله عنها قالت قال رسول  
صلی الله علیه و سلم من لم یحج الصیام قبل الفجر فلا صیام له کیفیت یکند و تقیم غرض ما در روزه را پیش از فجر پس نیست و روزه مراد از جمیع بصر یا سکون چشم و کسر نماز جمیع معنی درستی غرض و





[illegible]





سلم کبر بر میگردد و حدیث یزید آورده که گفته است رسول الله صلی الله علیه و سلم باید که بر سر بکشد آن سبزه و حدیث ضعیف است و علم و حدیث بعضی اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم قال لقد دایت النبی صلی الله علیه و سلم بالعج کف تحقیق یدم آن حضرت رابع نفع من ممل و سکون را نام وضعی است میان که و مدینه و بعضی گفته اند موضع است بدین نصیب علی و سلمه الماء بر خشت آن حضرت بر سر خود آرد  
هو صائم و حال آنکه آن حضرت روزه دار بود و من العطش بر خشت آب زجت تشکی او من الحویا زجت کرمی شک را دایت روزه مالک و ابوداود و عن شدل و نفع حیر و تشدید و ملین اوس  
نفع نموده و سکون و او انصاری بر دزدان و حصان بن ثابت و او پدیدار و صحبت حستان و رسول الله را این میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اتی رجلا بالقیح آدم روی را بقیح که تعبیه مدینه  
مطهر است و هو یحجم و آنرا دعامت میگرد و هو اخذ بیدی و آنحضرت کینه بود دست الهامی عشر تخلت من رمضان وقتی که بجهه شب که شته بود از رمضان فقل بر گفت آن حضرت  
اظهر الحاجم و المحجوم روزه که شاد و دعامت کننده و دعامت کرده شد و بعضی فاسد شد روزه و رواه ابوداود و ابن ماجه و الدلمی قال الشیخ الامام محی السنه و حقه الله علیه و رواه  
بعض من و خص فی الحجامه و ماویل کرده است این حدیث را که ظاهرش در فساد و صوم است بجماعت بعضی از کسانی که رخصت کرده اند در جماعت میگویند که روزه بجماعت نشکند و میگویند بقول خودی  
تعوض الالفاظ یعنی پیش از آنکه جماعت و محجوم برای افطار و روزه یک است که بشکند روزه ایشان المحجوم للمصنف اما محجوم بجماعت ضعیف و سست است عارض میشود و در واجب خون که کم و بیش میزیست که  
ضعف کند و بجهت آن خورد و روزه مالهک نشود و الحاجم لانه لا یا من من ان یصل شی الی جوفه و اما دعامت کننده زیرا که وی این نیست از سیدن چیزی از خون شکم وی بعضی الملامد بکینه شیشا  
جماعت در بیان طریق خون که میسکند که بر موضع خون نشیما میزنند و شایع باشد که از انجم کوبید کسیرم بر آن موضع نهاد و بدان یکشده و یکدند بر طای آن دارد که خون در دهن در آید و از دهن درون شکم  
و در طایر جمع ملزم کسیرم فار و روزه بجماعت که جمع میگرد و در وی خون بدینکه جمیع علمای آنکه بجماعت نشکند روزه و مکروه نیست و صائم را که بجهت طریان مصنف و این مذنب است و شافعی است  
و بعضی است بر وی افعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم و جماعتی از اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه و در فقه آنکه امام احمد و طائفه از اصحاب شافعی  
بن المبارک و از اعمی و حق و ابی نور با که جماعت مفسد است صوم حاجم و محجوم را چنانکه ظاهر حدیث است و واجب است قضا و تشدید که در عطا و کفارت را نیز واجب گردانیده و بقول احمد قائل شده اند  
بعضی از شافعیه شمس بن خزیمه و ابن المنذر و ابن جابر نقل کرده و بعضی از شافعی که گفت روایت کرده شد و بعضی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که جماعت کرده و می صائم بود و روایت کرده است که از افطار حاجم و  
المحجوم و من هیچ کدام از حدیث ثابت نمیشود پس اگر اجتناب کند صائم جماعت را باشد از من محبوب تر و اگر بجماعت نشکند که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون روزه بود و منع میکرد و اگر بجماعت و  
چون بصره میل کرد و رخصت و دفع المبارکی گفت که بود شافعی که میسکت حدیث ابن عباس در اجتماع آن حضرت مثل و ارجح است از حدیث اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از اجتناب او و در جماعت  
موفق حدیث بن عباس است زیرا که بجماعت بیرون می آید چیزی از داخل بخارج و در دینی آید چیزی از خارج بدخل و نیز جماعت موجب ضعف کسر شروت و موافق سلامت صائم است و جماع هم که در جماعت است  
و لیکن ثابت شده است اجتناب از این من جمیع علیه است و محض ما از اصحاب و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار بجماعت است و قوی میگویند که جماعت اگر چه مفسد نیست اما مکروه است از جهت طریان مصنف و خوف  
جاک و غلامی نهیب احمد مبارک کرده اند در تصحیح حدیث افطار الحاجم و المحجوم و مسلم بن عبد بن خود و حضرت ابن جابر و بنقول و منقول گفته اند که رواه و نفر از اصحاب روایت کرده اند حدیث در بطیب و جمهور و ماویل میسکند از آنکه  
مرا با افطار تعرض برای و ست و وقوع در آن چنانچه بولف در کتاب نقل از حدیث النبیان کرده است و بعضی میگویند این قول یعنی افطار الحاجم و المحجوم و بعضی معین را بود که با جماعت از کسب امری که جماعت صوم  
بود میگرد و نه از جهت جماعت و آن از رخصت بود و اما حدیث مظهر اغیاب مصادره اند بعضی میگویند که آن حضرت نزدیک شام حاجم و محجوم کشته این قول فرمود و مقصود بیان فدا از جانب ایشان بود یعنی  
خوب نکرد و نه که جماعت کرده اند و لیکن پاک نیست که وقت شام در رسیده است و بعضی میگویند که رخصت بعد از نیت است منی منسوخ است و علم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و سلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصه و لا مرض یکف الا کفره روزه را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر و بیماری هم مرض لم یقض عنه صوم الدهر کله تصاحبه روزه و روزه  
تمام عمر و ان صامه اگر چه روزه دارد و تمام عمر در این حدیث از باب تشدید و مبالغه است و در آن است که رخصت روزه فرض در آن مرتبه است که روزه داخل میتوان یافت اگر چه مدت عمر بود و  
الا کفره بر روزه و اما کفایت میکند در آن و او احمد و الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و الدلمی و البخاری فی وجهه باب و روایت کرده از بخاری در ترجمه ثواب یعنی بطریق حدیث  
نیاده و است چنانچه احادیث صحیح بخاریست و قال الترمذی سمعت محمدا بنی البخاری و گفته است ترمذی شنیدم محمد بنی بخاری را بقول یک گفت بخاری ابوالمطلوس بنفهم میفرم  
طایع کسر و او مشدده در آخرین جمله الواری که راوی این حدیث است لا اعرف له غیر هذا الحدیث نیستان هم و از بخاری حدیث و گفته است بکمان نسیرم به را و اگر کشیده باشند آنرا از ابی هریره  
و ابن خلف قریب گفته است که این حدیث ضعیف است احتجاج کرده میشود بشی که می آید فی بعض الحاشی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صام لیس له من صیامه الا الطما  
بیسار روزه و اگر کسیت مرا و حاصلی از روزه خود بکمر تشکی چنانکه روزه دارد و از روزه و غوا و غیبت و دیگر ناسی خود را باز ندارد و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و با شایسته خیزنا که از نیت را و حاصلی از آن  
قیام خود بکمر بیدی چنانکه نماز در زمین خضوب کند و از کسب مناسبی نماید و بنابر فرض جماعت در عایت را کمان آداب آن اعتنا ندارد و غایب تحقیق هم و در مقصود تشکی یا تشکی سخت و و اما الدلمی  
ذکر حدیث لقیط و ذکر کرده شده است میث لقیط بفتح لام و کسراف بن جعوه نفع صامه و کسره که در وی ترک بماند که تشنای است صائم را فی باب سفن الوضوء  
اگر چه در صایح اینجاست که در است الفصل الثالث عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلاث لا یفطرن الصائم خصلت است که روزه می کشا و نه روزه دارد  
الحجامه و التقی و الاحتمام را و بقی آن است که سبت کند و غالب آید و بعد بخند که وی مفسد است چنانکه کشت روزه الترمذی و قال هذا حدیث غیر محفوظ و گفته است که  
این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است و عبد الرحمن بن زید الواری یضعف فی الحدیث و گفته اند که روایت کرده است از ارقطی و یسعی و روایت کرده است ابوداود و در حدیث از اصحاب  
صلی الله علیه و سلم و او با علم گفته که حدیث ابوداود شایسته بصواب و ابوداود گفته که اصح است و عن ثابت البنانی بضم موحده و تخفیف نون از کبار تابعین است روایت میسکند از انس قال گفت مسئل



[illegible]





[illegible]

طالبيد ولدالت برعفت ان حضرت در درود و شسته زانند رسد هر گز و شكسته از علی در درود و زار و در شسته





قلت في الحق الثموني ذلك كلفتم بربكم من طاعت وقوت ارم بيشتر ازین در روزة وقرآن قال قلت آن حضرت صم افضل الصوم صوم داود وروزه داغ فاستبرأ من دنه که روز وادوست صم صيام يوم وافطادوم روزه یکروز و افطاد یکروز واقوافی کل سبع لیلال مرة ونحو آن در بخت شب یکبار و لا تزد علی ذلك و نیا و مک بران در روزه و در قرآن متفق علیه و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده اند باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحاح مروی باشد الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها حالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم الاثنین والخمیس و آنحضرت که روزه میداشت روز و شنبه و پنجشنبه و واه الترمذی و النسائی و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعرض الاعمال يوم الاثنین والخمیس عرض کرده میشود اعمال بنده که در روزها دعوت یابرونسند کار اعمال از ملائکه روز و شنبه و پنجشنبه علمای اخوند هر روز و شب میزند شاید که عرض دین و روز میکرده باشند یا هر روز عرض میکنند و دین و روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باینکه رانیده باشند مجله او منفصل از بخت حکم و مصالحی که خبری تعالی نمیداند چنانکه عرض اعمال در شب نصف شعبان مثل آن گفته اند فاحب ان یعرض علی وانا صائم پس دست میدارم که عرض کرده شود و عمل من در حال که من روزه دار باشم سبب روزه داشتن و شنبه و پنجشنبه نیست و از برای روز و شنبه سبب پنج نیز فصل اول در حدیث ابی قتاده و معلوم شد که در اختیار صوم بخت فضل است یا از بخت آنکه معلوم نیست که در کدام ساعت میکنند و صوم متعجب نه است و یا از بخت آنکه وی جمع میشود با دیگر علمای واه الترمذی و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا ذر اذا صمت من الشهر ثلثة ایام ای بوز چون خواهی که روزه داری بپوشه سه روز فسم ثلث عشرة و ادب عشرة و خمس عشرة پس روزه در سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم که آنرا ایام میگویند یعنی روزهای که شبهای آنهاروشن باشد یا معلوم شد که هر سه روز که روزه دارد در دست لیکن دین سه روز افضل است روایات در وی اکثر و بعضی آنرا در ایام سود یعنی روزهای که شبهای آنرا سیاه است میست و معتم و میت و شتم و میت و نهم باشد نیز آمده است واه الترمذی و النسائی و عن عبد الله بن مسعود رضی قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من غیره کل شهر ثلثة ایام بود آن حضرت که روزه میداشت و بعضی احیاناً زاوله سه روز و قلما کان یفطر یوم للحجة و انذیک افطار میکرد و جمعه ظاهر حدیث مطلق است که در جمعه تنهار داشته باشد یا روز دیگری فم واه الترمذی و النسائی و واه ابو داود و ابی ثلثة ایام روایت کرده اند تا حدیث الترمذی و نسائی و روایت کرده اند و ابی ثلثة ایام و آخر این حدیث را که قلما کان یفطر یوم لم یجد روایت بخرد و عن عائشة رضی الله عنها فانه هر کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من الشهر السبت والاحد والاثنین گفت عائشة بود آن حضرت که روزه میداشت و بعضی احیاناً زام و شنبه و یکشنبه و و شنبه و من الشهر الاخر الثلث والاربعاء والخمیس و از ماه و یکشنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و ثلثا بحدیث و فنیج و فنیج آن اول اکثر است و اربعاً ثلثه اباً آمده و واه الترمذی و عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامر انی انی اصوم ثلثة ایام من کل شهر کفتم مسلم که در حدیث آنکه در روزها دارم سه روز از هر ماه اولها الاثنین والخمیس اول آن سه روز یوم الاثنین بود و ثلثا و اربعاء و یوم الخمیس سیود و یا جمعه است و در روایتی و الخمیس آمده بحدیث و یا جمعه طبری آورده و بعضی اینچنین میشود که میفرمید است که تا به و شنبه کنایه پنجشنبه که هر دو متبرک اند و روایت کتاب را که بود است نیز بر این معنی حمل میتوان کرد و فاهم و واه ابو داود و النسائی و عن مسلم القوشی صحابیت ابو عبد الله سلم بعضی گفته اند عبدالله بوسلم قال سألت ارسال رسول الله گفت پرسیدم من ای گفت پرسیدم پیغمبر صلی الله علیه وسلم عن صیام الدهر ا حکم روزه و هر فقال ان لاهلک علیک حقایق گفت آن حضرت بربنیک مزن تر از تو خراست و میته روزه داشتن سبب منفعت و تقوی و قسور و از آن حق است صم و رمضان و الذی یلیه روزه دار ماه رمضان را که مختص است بر رمضان که در آن ماه شوال باشد و بعضی گفته اند ماه شعبان بر او است همچنین است در شرح ابن جریر و کل ادباً و خمیس و روزه و اربعه و شنبه و پنجشنبه فاذا انت قد صمت الدهر کلک یس کنون تو تحقیق روزه دوشتی تبه و در این حدیث معلوم میشود که حکم بصوم و بخت و حساب بودن در جمعه شوال نیست بلکه شارع بفضل خود ثواب صوم در هر سید و خواه بان حساب یا غیر آن حساب فاهم و واه ابو داود و الترمذی و عن ابی هريرة قال قال رسول الله روایت است از ابی هریرة که پیغمبر صلی الله علیه وسلم این معنی صوم یوم و عرفه بعرفه نمی کرد و روزه داشتن و در عرفه دعوات از بخت و بخت و جدد و ای طایف آن چنانکه گذشت و گویند نیز بر این است و تخریمی و واه ابو داود و عن عبد الله بن بسر نعم مروه و سکون مروه عن اخيه الصماء یفجع ما دخل و تشدید میم و بدان آن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت است از عبد الله بن بسر از نیکو صحابی است و پیدا که سرت ماه دوی که عطیه نام دارد و خوشترش که از صمان نام دارد و همه صحابی اند و روایت میکند از خواهر خود صا که آن حضرت گفت لا تصوموا یوم السبت روزه در روز و شنبه را یعنی تنها الا فیما افترض علیکم کرد چیزی که فرض کرده شده است بر شما که در این اقراض بنده باشد نان لم یجد احدکم الا لواء غنبة پس اگر نیاید یکی از شما که پوست درخت الحولیا کبر لام و محمد و او عود و شجره و یا نیا بکر چوب درخت فلیمضغه پس باید که بخاید از اینی افطار کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است اگر طعام نیاید یا نماند پوست الحولیا چاه و بخت هم بشکند و سبب نمی از صوم سبب نزد و تعظیم است بصوم و تعظیم و یا شبه است بیوه و اگر چایشان روزه نمیدارند بخت بود و عیالیشان و لیکن تعظیم میکنند باین عهد و روایت مسلم یاید که آنحضرت روزه میداشت و شنبه و یکشنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدادند از آن جهت آنکه عیالیشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبب و احداث تعظیم آنها را نمیداد و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت بخت مختلف است که اقل و واه احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی صبیل الله کیک روزه دارد و یکروز در راه خدا جعل الله بینه و بین الناس و دخلت فاسکروا و اندازی تعالی میان ای و میان آتش خندق که این السلا و الا و من بعد مسامحتی که میان آسان و زمین است مقصود مبالغه است باین المبح است از آنچه حدیث ابی سعید خدری گذشت بعد از جمع النابغین خرفیا و خندق کوی که در باره شهر بخند عرب کرده و واه الترمذی و عن عاصم بن مسعود و اخلاف کرده شد در بخت می بعضی از و صحابه ذکر کرده اند و بعضی دیگر بحین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغنمة الباردة الصوم فی الشهر مودر روزه داشتن و بخت و غنیمت بارده است که گنایت است از حصول می ابی تعب مشقت و واه لعل و الترمذی و قال هذا حدیث مرسول و گفته است



[illegible]





[illegible]





[illegible]



بعضی کتاب یا بعضی غیر شوق از سحر است یعنی می باشد در ملائکه اگر تسبیح نیکند کتب سجاده و در لایق محفوظ و می باشد میان خدی و کسلی یا فیما بین تسبیح و غیره میان خدی است  
یا در ادب اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم که اول تسبیح قرآن ایشان کرد دنیا فرشتگان که اعمال بندگان می نویسند و کرام جمع کریم بود و جمع یا بعضی بیک کار و الذی یقرأ القرآن طیبته فیه و هو علیه  
شاق له لجان و آنیکه بخواند قرآن و در میان خود نذر تسبیح آن خوب نرسد و زبان و در آن بر و میخیزد زبان را خواندن قرآن بر وی دشوار است و او را در اجابت یکی برت قرأت و علم بر شقت  
اگر چه با هر فضل و کمال است اما از حیثیت تعب و مشقت نیز از تفصیلی و امری ثابت است مقصود تسبیح و تثبیت طالب است بر شقت ریاضت فایده متفق علیه و عن ابن عمر رضی الله  
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحسد الاصلی الاصلی الاصلی نیست جای رشک بر دهن مکرر بر دوس و جل آقا الله العزیز الذی یقرآن فی قرآن  
فهم فیه و به آناه اللیل و آناه النهار پس آنرا بخواند قرآن و میخواند از ساعات ثابت ساعات روز و در جل آقا الله ما لا یفهم ینفق منه آناه اللیل و آناه النهار و دوم در می که داده است  
او را خدی نعلی یا پس آنرا در اتفاق میکند از آن ساعات شب ساعات روز متفق علیه و در کتاب العلم مثل این حدیث و تفصیل حکمت و حقیقت آن بر وی است چه علم قرآن است و علوم حکام بر عتقا  
از دست لیکن اینجا نیز تفصیل تلاوت قرآن را ثابت کرده و آن نیز مفید علم است فافهم و عن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن الذی یقرأ  
القرآن مثل الاوتیه قصه و حال مسلمانیکه بخواند قرآن از هر حال ترجمانست بضم سینه و مکن را و تشدید میم و تاج بی تا بخواند و ترجیح نیز یکیند و ترجمانست و است نیز آمده میوه معرفتی است که جامع است میان  
طیب طعم و طیب ایچ چنانچه فرمود و یحییها طیبته و طبعها طیب بوی خوش مزه و خوش است و همچنین نوس که میخواند قرآن از لذت میکند و از آن و منکسر میگرد و از وی شعله نوازده و وصول می یابد و  
و مثل المؤمن الذی لا یقرأ القرآن مثل التمره لا یریح لها و طبعها حل و حال مسلمانیکه بخواند قرآن از هر حال ترجمانست که نیت بوی را و مزه و می شیرین است و مثل المنافق الذی لا یقرء القرآن  
کسل الخطله لیس لها ریح و طبعها مر و حال منافق که میخواند قرآن از هر حال ترجمانست که نیت مراد بوی مزه و می تلخ است و مثل المنافق الذی یقرأ القرآن مثل الريحانة و یحییها طیب  
طبعها مر و حال منافق که میخواند قرآن از هر حال ترجمانست که بوی خوش است و مزه و می تلخ است متفق علیه و فی روایه و در و ای چنین آمده است المؤمن الذی یقرء القرآن  
یعمل به کمالا ترجیه و المؤمن الذی لا یقرء القرآن و یعمل به کماله و درین روایت و یعمل به زیادت کرده و در روایت و لی کتاب العزیز المؤمن مؤد که تسبیح عمل است احتمال دارد که طبع کثایت از  
اعتقادی که مؤمن در دل دارد و اشتباه و عن عمرو بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یرفع بهذا الکتاب قواما و یسیر به به یخون  
بدستی که خدی تعالی بلند مرتبه میگرد و از این کتاب یعنی قرآن که وی را ایمان آورد و نبوی عمل کرد و ندان و تلاوت میکند آنرا و خلاص میوزد در آن و است میگرد و از وی میگرد و بیکر که بخواند آن باشد  
و او مسلم و عن ابی سعید الخدری ان اسید بن عمر بنه و فتح سین معلوم حصیر بضم حاء و فتح میم و صحیح بی انصار است از تعالی انصار کبیر ایشان را فاضل باس بر داشت عرب الخطاب جانا  
او را فاضل کرده و در وی دفن کرده و شیعیهات سنه عشرين قبل احدی عشرين قال کفت بینما هو یقرء من اللیل سورة البقره و را می آنیکه وی بخواند در شب بوده و قرءه و فرسه مر و بوطه غل  
و سبب ی بسته شده بود و زردی از جالت الغوس ناکا و بجای سبب فی الصراح جولان کرده و بر آمدن فسک پس خاموش گشت سمید و ترک کرده خواندن را فسکت پس سکن شد سبب امام گرفت از جولان  
فغوس پس از خواند سبب فجالت پس از جولان کرد سبب فسکت فسکت پس از خاموش گشت اسید پس را میاد سبب ثم قراءه ستر خواند فجالت الغوس پس جولان کرد سبب سبب بگویند و صحیح واقع شد فاضل  
پس گشت سبب زواری که داشت قرأت را و کان ابنه یحیی قریباً منها و بود پس سبب که اش می بود و ترک سبب فاشفق ان تصیبه پس رسید سبب که بر سبب پیش او نازد و سبب او را و اما الخو  
راسه الی السماء و چون پس از آن است اسید سپر او را و لکن سبب بر داشت بخورد و با سبب آسمان فاذا مثل الظله فی ناکا چیزها به دید مانند سایبان فیها امثال المصابیح و ان الملائکة مثل چیزها است مانند  
چراغها فلما اصبح حدث النبی پس چون صبح کرد بر خیزد و خبر اصلی الله علیه و سلم قال پس گفت آن حضرت کرد و بار اقوال ابی بن حصیر اقوال ابی بن حصیر بخوان ای سپر خیزد و در او  
استمر است بر قرأت قال گفت اسید بن خیزد از آن طرف که داشت قرأت فاشفقت پس رسید من یا رسول الله و در آن وقت اشتفت بی تا ان تطایحی از آنکه ایام که سبب می بود کان  
قویا و بود یحیی سبب نزدیک فالصوف الیه پس بر گشتم بسوی یحیی و رفعت راسی الی السماء و بر دوشتم خیزد بسوی آسمان فاذا مثل الظله فیها امثال المصابیح پس که دیدم مانند  
سایبان است که در وی مانند چراغها است فخرجت حتی لا اریها پس بیرون آمدم از جای خود آنکه نمی بینم آنرا قال گفت آن حضرت و قدر ما ذاک و می دیدایی که حیثیت آنچه می بینی توانا  
و مصلح قال گفت اسید در نمی بینم که حیثیت آن قال گفت آن حضرت تلك الملائکة ذنت بصوتک آن فرشتگان که نزدیک شدند از جهت آنکه قرآن خواندی و لو قرأت لا یصحبک منظر  
الناس الیه و اگر میخواند تمام شب بر گزیده صبح میکند آن فرشتگان در حالی که نظر میکردند بر وی و می بیند که می بیند لا استوانی من بعد و نشدند آن فرشتگان از او میان متفق علیه و لفظ  
النجادی و فی مسلم و صحیح مسلم واقع شده است لفظ عوجت فی الجوارفت آن ملا و بولیان آسمانی و منین جو نفع حیم و تشدید و میان آسمان و زمین کشادگی وادی بدل فخرجت علی صیغه المنکمل  
بجای لفظ فخرجت صیغه منکر در روایت اولی واقع شده است و عن البراءة قال کان رجل یقرء سورة الکهف و کفت بر این باب از شایر صحابه است بود در وی که میخواند سوره کف و الی جانب کف  
و در بطولی ای پس بود و حسان کسر حاء طر مریسل مریو با بطنین بسته شده بود آن سبب بدوشن شلین بن حجر و طاعطه برد و مشق بر این دین در آن گونه ففقتنه صحابه پس پوشید آن سبب و آید بر بالای  
ابری ففجعت تل و فو فو پس گشت آن را که نزدیک شده می آید می آید و جعل فرسه تنفر و گشت سبب و می که میزد و متفرتا و با هر دو روایت است و فرس مذکر و مؤنث هر دو آید فلما اصبح  
فی النبی پس چون صبح کرد آنرا در روز بیخیزد صلی الله علیه و سلم فلکذک له پس ذکر آن واقع را برای آن حضرت فقال تلك السکینه پس گفت آن حضرت آن کینه است تنزل بالقرآن  
که فرو آمده است بسبب قرآن یکین یعنی آنرا مشق متکلی و معنی حمت آید و آنچه حاصل کرد و بوی آرام و مکن منغای قلب بر ذلت نسیانیت فرو کرد و در فیضی رحمانیت حضور ذوق غیبت کا بهیشت  
کرد و بصیرت را و مانند آن کلام در وی در فصل اول از کتاب العلم نایه برین گفته است قد بر متفق علیه و عن ابی سعید بن علی بن عمر و فتح میم و تشدید لام محالی انصار ای است قال کت



فی المسجد گفت بودم که نماز میکردم و محمد فد عاقی النبی پس خواند بر من صلی الله علیه وسلم فلم اجد حتى صليت پس جواب ندادم آن حضرت اما خواند که از دم تمام شد و من تمام کردم بعد تمام کردن نماز فقلت پس کتبتم بعد از نماز نداؤن جواب یا رسول الله انی كنت اصلى به رستیکم بودم که نماز میکردم این سبب جواب ندادم قال گفت آن حضرت الم یقل الله انک انت صلی الله علیه وسلم استجیبوا لله وللرسول اذاد علیکم یا سمع و بر سر خدا و رسول را قوی که تواند رسول خدا را اطاعت کند فرمان و از خداوند و از جانب حق است طاعت و طاعت حق ثم قال پس گفت آن حضرت الا اعلیٰ اعظم سورة فی القرآن یا تعلیمکم و فلما تم تر کریم سورة که در قرآنست قبل ان یمخرج من المسجد پیش از آنکه بیرون آئی از مسجد فاحل بیدی پس گرفت دست مرا فلما اذ فنان یمخرج پس بنمایید که بیرون آیم قلت کتبتم یا رسول الله انک قلت لا اعلیٰ اعظم سورة من القرآن بدستیکم کوفتی که بر اینید بدانم تر کریم سورة از قرآن قال گفت آن حضرت اعظم سورة از قرآن الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی این سورة سبع مثانیست و القرآن العظیم الذی و قیته وین سورة قرآن عظیم است که داده شده است به شما راست بقول حق سبحانه و تعالی و لقد آتیناکم سحاسن الثانی و القرآن العظیم یعنی تحقیق او تر از انکما محمد بنی است که می شود و فلما قرأت فی یأسا که ده شده است بران فصاحت و عجز و شکوید که دست بر خدا میگیرد و سبحان الله انک که در بدن فاش است و او تر از قرآن عظیم مراد بان نیز فاش است و مبالغه فرمود که قرآن عظیم همین است و جزو عظیم قرآن است تحقیق فی کتب التفسیر و رواه البخاری و در حدیثی که از ابی هریره آمده است که این قصه نیست با من که کعب است و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجعلوا بیوتکم مقابله لیکم فانهما یخودا را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبره که مانند مرده در وی افتاده باشد بعد آن ذکر و چیز که افضل و انفع است بر من و اول آن را که تلاوت قرآنست و فرمود ان الشیطان یغفر من البیت الذی یقرءه فیه سورة البقرة بدستیکم شیطان میگرداند خانه که خوانده میشود و وی سورة بقره دوا و مسلم و عن ابی امامه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اقراءوا القرآن کتبنا بوا بر شینه کم سیکت آن حضرت بخوانید از خانه یا فی يوم القيامة شفیعنا لا صحابه پس بدستی که قرآن می آید روز قیامت شفاعت کنند هر تلاوت کنند کان خود را که تلاوت میکند بر آن اقراءوا و من یخونید و سورة و من یقرأه القرآن و سورة آل عمران فانهما آتیا ین يوم القيمة کانهما غنما متان پس بدستیکم آن و سورة می آید روز قیامت که یاکران و دوسو و دو بار غنم بر دوا موس کشته غنم بر غنیه او غنیایان به و یای تخانیه بر چسباید که بالا هر بر و جز آن او فرغان من طیر یا و جماعت نظیر صواف منف زده و فرق کسوف و کسوف و اصل کل کلمه از تشبیه یکا این سه چیز است تحاجان عن اصحابهم حال که محبت میکنند از جانب خوانندگان خود و تلاوت کنند کان خود را بخمس و بقره و فرمود اقراءوا و القیمة بخوانید سورة بقره را فان اخذها بر که پس بدستیکم که رفتن این سورة برکت و سبب ید نعمت و سعادتست و تو که لحسرة و کذاشتن آن سبب بدین و پشیمانیست و لا یطیعها البطلة و توانائی ندارد خدا تران اهل بطالت و کسالت و کای بطله ساحران فاجران نیز بر دوا می افتد و رواه مسلم و عن النواص فتعنون تشدید و او بن سمعان یقع من مطر و کسرتن محاببت است ساشام قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یوتی بالقرآن يوم القيمة و اهله گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت آورده میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن الذین کانوا یعلمون انکسانی که بودند که عمل میکردند با حق و آن قدر مدبغم دال سورة البقرة و آل عمران بشیران سکران سورة بقره و سورة آل عمران کانهما غنما متان کویا این سورة و دو بار از دو سلطان سودا و یاد و سایبان سیاه و نصف سیاهی نعت زد و دوا و تر که و بر شسته بعضی بعضی است بدینها مشرق در میان این دو سورة و فرج و فرق است از جهت فصل تمیز به تشبیه و مشرق در اصل کاف و کون کوفند و بعضی مشرق انجا بمشقی مشرق و در تشدک گیرند و آن نیز تشبیه است او کانهما فرغان من طیر صواف تحاجان عن صاحبهما و رواه مسلم و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله علیه وسلم یا ابا المنذر یغفر لکم و سکون نون کسره دال محبة کینیت ابی بن کعب است اندر دلی آیه من کتاب الله محلک اعظم می در بانی که آیت است از کتاب خدا بنابر آن حضرت فقلت نعمت الله و رسوله اعظم خدا و رسول خدا داننا تر است قال باز گفت آن حضرت یا ابا المنذر دایم دلی آیه من کتاب الله محلک اعظم قلت این را کتبتم بزرگتر آیت از کتاب خدا الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی آیت الکرسی قال گفت ابی بن کعب فغروب فی صد دی پس زود آن حضرت دست بر خیزد و بعضی نسخ سید و مرقا ذکر است و قال له منک العلم و گفت آن حضرت که ابا با بر اعلم یا ابا المنذر دایم کسره دال آیه الکرسی است اگر چنان دریافت بتصرف القای آن حضرت بود بدینک بفتح تحماتیه و سکون و کسره و در بعضی نسخ بدینک بنمرد و اصل من است بدینک تحفیف است و رواه مسلم و عن ابی هریره قال و کلنی رسول الله گفت ابو هریره و کل که را ندید بر من صلی الله علیه وسلم یحفظ ذکوة و رمضان بخانه شتر زکوة و رمضان که مراد صدقه فطر است که بر وی رضی الله عنه سپردند و وقت یکدیگر میان نماز بخش کنند فاقانی آت پس آمد مرا آینه یعنی شخص مد فجل محشون الطعام پس شروع کرد آن شخص آینه که می گرفت بهر دو دست از آن طعام که صدقه فطریه و فاحل قدس پس گرفت من آن شخص را و قلت لا دفعناک الی رسول الله و کتبتم بر این بریدم ترا و میرم بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنانچه خضر ترا در حاکم میرد قال گفت آن شخص انی محتاج و علی عیال بدستیکم فقیرم و بکردن بر عیال است ولی حاجه شدایک و مرا حاجی سخت است قال گفت ابو هریره فخلیت عنده پس بر کردم و افا صبحت پس صبح کردم و در پیغمبر فرم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ابا هریره ما فعل اسیرک الی حاجه چه شد بندگی شیب تر قلت کتبتم یا رسول الله شکي حاجه شدید و عیال الا که در حاجت سخت و عیال را فوجتم و خلیت عنده پس بهر بانی کردم و او را بر کردم و اقال اما انه قل کلک گفت آن حضرت که با ما بشکر و حق دروغ گفته است بود قول که من محتاج و عیال دارم و حاجت سخت دارم و سیعود و زینکت که باز آید فحرف اند سیعود پس انتم میگردید و بانی که بقول رسول الله انجب کتبتم پیغمبر صلی الله علیه وسلم انک سیعود کردی بانی آیه فوجدته بدستیکم و من شتر نشستم و ارجاء میخوشم الطعام پس آمد در حالیکه میگردید طعام بر دوا و گفت دست خود فاحل پس گرفت و اقلت لا دفعناک الی رسول الله پس کتبتم من بر اینی بر کردم و میرم ترا بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم قال عنی فانی محتاج و علی عیال لا اعود کتبتم که با ما بدستیکم من محتاج و بر من عیال است یا ابا هریره ما فعل اسیرک الی حاجه فقلت یا رسول الله شکي

[illegible]





[illegible]



ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان سورة في القرآن تثلثون آية مشفعت لرجل حتى يغفر له كذا آية من آيات شفاعت كرمه وكرامته  
 آتیه شد آن مرد را و می دانم که آن سوره تبارک الذي بید الملک واه احمد والترمذی و ابو داود والنسائی وابن ماجه وعن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبي کنت  
 بن عباس که بعضی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم خله علی قبر خیر و بر قبری و خاک بر خای مجمره و ده نیمه و بعضی نسخ خاها تا آخر و هو لا یحسب انه قد روى کان یسیر و کان قبره فاما  
 فيه انسان یقرأ فی سوره و ان قرأه میت که میخواند سوره قبارک الذي بید الملک حتی ختمها تا آنکه ختم کرد این سوره را تا فی النبی پس آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلخبره  
 پس خبر داد آن حضرت را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هی المانع امین و ما نعت یعنی منع کننده و باز دارند دست غلب را از خواندن خود و هی المنجیه این سوره که  
 و منه دست خواننده خود را نجات میدهد من غلب الله شکاری میباید و از عذاب خدا و اه الترمذی وقال کفتم فی هذا حدیث غریب و عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم  
 کان لا ینام حتی یقرأ وایت است از باب که آن حضرت بود که خواب نمی کرد تا آنکه میخواند الم تنزیل و تبارک الذي بید الملک واه احمد والترمذی والدردمی وقال الترمذی  
 و کفتم فی هذا حدیث صحیح و کذا فی شرح السنه و یحیی کفتم فی السنه و شرح السنه که این حدیث صحیح است و فی المصابیح غریب و در مصابیح گفته که این حدیث غریب است مگر گفته که  
 که غایت با صحت منافع ندارد و مگر آنکه در بغیر باشد و عن ابن عباس و انس بن مالک قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نزلت تعدل نصف القرآن کفتم فی  
 عباس و انس که گفت آن حضرت سوره را از نزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قراءه و ثواب قراءه نصف قرآن است و قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن و قل هو الله احد  
 برابر است ثلث قرآن و قل ما اهل الکافرون تعدل و ربع القرآن برابر است ربع قرآن را و در توحید بودن از نزلت نصف قرآن گفته اند که قرآن میان سید و معاد میکند و درین سوره و یا  
 معاد است و وجه بودن قل هو الله احد ثلث قرآن سابقا معلوم شد اما وجه بودن قل یا ایها الکافرون ربع قرآن است که قرآن مثل است بر تفریق و ثبوت احکام و قصص و این سوره و توحید است  
 اول زیرا که بر است از شرک اثبات توحید است و الله علم واه الترمذی و عن معقل بن معقل و کون من کسراف بن یسار یصحیح تخانیه و تخفیف مصلحت است از اهل حیره الرضون و ایت میکند  
 از وی من بصری و غیره و عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من قال احین یصبح ثلث موات گفت آن حضرت هر که بگوید یا ایها السامع العظیم من الشیطان  
 الرحیم فقد املت آيات من آخسوره المحسوس پس بخواند آیت آخر سوره حشر اقول یا سجد لله ربنا الذي لا اله الا هو تا آخر سوره و کل الله به سبعین الف ملک و کل من یخاف الله  
 بوی بختا و نیز فرشته را توکیل کیل کرد این و گذاشتن کار را بکسی یصلون علیه حتی میسوی در و در میفرستند این بختا و نیز فرشته بروی و دعا می کنند و مرزش میخوانند و مراد آنکه سلام کند  
 و ان مات فی ذلک الیوم مات شهیداً و اگر میرد پیش در آن روز می میرد شهید و می باید ثواب شهیدان و من قالها حین میسوی کان تملک المنزله و کسب کجایین ایت را  
 بکجا میکشام میکند باشد بهمان منزلت که در صبح ذکر کرده شد توکیل بختا و نیز فرشته و صلوات ایشان بروی شهید مردن اگر ببرد و ان شب واه الترمذی والدردمی و قال الترمذی  
 هذا حدیث غریب و عن انس بن ماریه فی سوره که یکبار بخواند سوره و در وقت بار قل هو الله احد محمی عنه ذنوب خمسين منته محوره شود و می تواند که آن را بخواند و یا  
 محاکم کردن نوشته و نقش از لوح الا ان یکن علیه دین مگر آنکه باشد بروی و می واه الترمذی والدردمی و فی روايته خمسين صوره و در روایت دارمی خواندن بی نیجه و بار فرشته  
 و لم یذکر الا ان یکن علیه دین و ذکر کرده است دارمی این استخوان و این استخوان و بعضی دارد و یکی آنکه این که گاه که دینت محوره نمیشود و دین را گناه گفت بجهت تلخیص و تشدید و دیگر آنکه بجهت  
 وجود دین گناه محوره نمیشود و قرأت این سوره تاثیر میکند و الله علم و عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینام علی فراشه فقام علی میته که یکبار بخواند که خواب کند بر جاده  
 خود پس خواب کند بر جانب راست خود ثم قرا مائة مرة پس ترخواند صد بار قل هو الله احد تا کان یوم القیمة یقول له الرب و یقل باشد روز قیامت یگوید یا رب و در کار یا عبدی  
 ادخل علی جنتک الجنة ای منده من در آن بر جانب راست خود بختا واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلاً  
 یقرأ وایت است از ابی هریره که آن حضرت صلی الله علیه وسلم شنید مردی که میخواند قل هو الله احد فقال پس گفت آن حضرت و جبت واجب کشت قلت ما وجبت کفتم من چه چیز واجب  
 قال الجنة گفت آن حضرت بختا واجب شد واه مالک والترمذی والنسائی و عن مروة بن نوفل یصحیح تا و کون یا ابعی است بعضی گفته اند که او را صحبت است عن امیه و  
 یکبار بخواند پس نازل که صلی الله علیه وسلم قال که پیش گفت یا رسول الله صلنی شیئاً اقول اذا اوتیت الی فواشی بیاموزان را چیزی که بگویم تا زمانی که پناه آورم بسوی جامه خواب خود یعنی بخوانم  
 در وقت خواب فقال پس گفت آن حضرت اقرأ بخوان قل یاها الکافرون فانها براءه من الشوک زیرا که این سوره نیز بابت از شرک ترک عبادت آنچه عبادت میکنند کافران پس در جگه  
 روی می شود از شرک پاک از آتش آن و اگر بری بر تو میبوی واه الترمذی و ابو داود والدردمی و عن عقبه بن عامر قال بلغنا انما اصیر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم و انشأ لی که  
 من سیر کردم پیغمبر صلی الله علیه وسلم بین الجحفة میان جحیم و جحیم و کونای حله و الا بوا میان بافتن تیره و کون موحه و کجی تیره آمده و موضع زمینان که و نیز از او شنیدم و کرم یا  
 افغشیتنا و مخرج و ظلمه شدیده تا که پوشیده با باد و تاری سخت فخل رسول الله پر کشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یخوذ صلی الله علیه وسلم یخوذ ذنوب الفلک و اعوذ برب الناس و  
 بعضی از روایات عقبه آمده که ترک قل این و سوره جاز است و این حدیث سند و می تواند بود و یقول و یسکون آن حضرت یا عقبه تعوذ بهما اعی عقبه یا جبارین و سوره فاما تعوذ متعوذ بها  
 پس پناه بختا میباید چنانچه جبارین و سوره در تعوذ بی مانند واه ابو داود و عن عبد الله بن حبیب بن نافع فاصبح و فتح موحه صحابی است منی طیف انما قال کنت خرجنا فی لیله  
 مطو و ظلمه شدیده بیرون آمدیم در شب تاریک تا یکی سخت اطلب رسول الله و هالیکه یجیم پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاد و کنا پس در یافتیم آنحضرت فقال پس گفت آن حضرت  
 قل بگو یعنی بخوان هلت فی نعم من ما اقول بگو که میفرمید خاتم قال گفت آن حضرت بخوان قل هو الله احد و للحدوثین و بخوان محوذین بضمیم و کسر و مراد قل اعوذ برب الفلک و قل اعوذ برب الناس





[illegible]









[illegible]





نزدای میگوید و نندازد که از بخار بر روی طهارتینیا الصلوة دخلنا جميعا على رسول الله پس وقتی که تمام کردیم همه بر بغیر خدا صلی الله علیه وسلم و بعضی نسخ طهارتینیا بلفظ  
یعنی وقتی که تمام کردند آن دوم و نماز را فقلت ان هذا قراوة انکرتما علیه پس نفهم می آید و خواند قراوة را که انکار کردیم آن را بر وی و دخل آخر فقر اسوی قواة صاحبه و در آمد روی کبر  
پس خواند جز قرات یا خود فامرها البنی پس فرمود آن و مرد بر بغیر صلی الله علیه وسلم که با بخوانید قهوه پس خواند آن و در محسن شانهها پس تفسیر کرد آن حضرت حال آن بود و مرد و مقرر  
داشت قرات بر و در احضار قراتی قلبی من التکذیب پس قراوة دل من از تکیذ به انکار از خجسته تفسیر آن حضرت بر و قرات را بگمان آنکه کلام خدا یکی با یک دیگر باشد چنانکه کسی هر یک  
خواند چون روا باشد و الا نکنت فی الجاهلیة و بنویس تکیذ به انکار و وقتی که بودم در جاهلیت و این با لغت است از جهت آنکه در جاهلیت جاهل بود و وقوع تکیذ در آن حالت چندان مستحب  
و عظیم نمی نمود و بعد از حصول یقین معرفت عظیم خود فلما دای رسول الله پس بخوانید و بغیر خدا صلی الله علیه وسلم ما قلنا غشی چیزی بود و در کفرت ما از و سوسن شیطان که بر سر حد  
تکذیب انکار آورد و هر یک صدای از حضرت دست بهار که خود را در سینه من بجهت تصرف کردن ملائک و سوسن انکار ففقت عواپس و ان شد از من خجسته فیضان کثرت آب چنانکه روان  
کرد و دوفضت بجهت و کون ضا و کما انما انظر الى الله فوقا و چنان شدم که گویا که می نویسم بوی حار از خوف فرق ففقدوا رسیدن فقال لی پس گفت آن حضرت ای ابا ای و اسئل الی ان اقوال القوال  
علی خوف فرستاده شد یا هر ستاد الله تعالی و می نویسم من که بخوانم یا که بخوان قرات از یک حرف اریل بلفظ مجهول و معلوم هر دو و ولایت است و اقر اللفظ مستحکم و از چون بدیم که قرات بیک حرف تک  
خواهد شد برست خودت البته ان هون علی امتی پس مرا جعت کردم بد که حق سجده گزاسان کرد ان کا قرات را برست من و توسل کن بر ایشان خود پس و کردنیار و کرد حق تعالی جواب داد و  
فرستاد الی الثانیة بوی من بار و دم که اقوال علی حرفین بخوان قرآن را به و حرف خود و الله علیه پس مرا جعت کردم بوی تعالی و دیگر بار ان هون علی امتی گزاسان کرد ان برست من و هنوز  
توسل کن خود الی الثانیة پس و کرد و جمع خود حق سجده تعالی بوی من بگوید و می فرستاد بوی من سیوم با با قراة علی سبعة احرف بخوان قرات از بر هفت حرف سابعها معلوم شد که در و جوف  
قرات است بیانات چون سوال جواب و مرا جعت که نظرد توقف و ما خطلوب مسؤل است میان حق جل و علاه و سوال می که محبوب و مقبول حضرت است و است بسیار واقع شد برکت کرد و در نمود و می جان  
بریاوت برکت متکلمات متعلی با بر کثرت برست مرحوم و با بعد از انجا حرام و اسعاف مسؤل می طلی الله علیه و سلم در حق ایشان در دنیا و آخرت تسهیل و تسیر در دنیا و آخرت پس امر کرد که سه سوال کنند  
بعد هر دو و مرا جعتی که واقع شد پس فرمود و لک بكل و دة و دة نکما مسئله تسألینها و بر تر است ای محمد و ای محبوب من ای مقبول درگاه من هر روی و مرا جعتی که کردم از اناب و قوالی عطای مسؤل  
بجای آن یا بعضی سه چیز خواهد سوال کن که به من تو آنرا پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر مسؤل را بفرستاد یا آور و اشارت بلکه اصل همین مخفرت است اگر مغفرت باشد پس کما من کما من نیست بخاک  
قوالی سجده وان لم تغفروا و ترعنا لکن من انما سرین بدن اشارت میکند لیکن مغفرت قسم ساخت و برای امت خود و از زمین کبار و صغار سیوم تمامه طلاق از اولین تا آخرین چنانکه  
فرمود و قلت پس نفهم اللهم اغفر لامتی و اخرت الثالثة لیوم یرجع الی الخلق و تاخر کردم و کما به شتم مغفرت الله را برای روزی که رحمت کند و خوشنایند و حق  
از مذسوی من شفاعت طلبند از من خلق کلمه به خلق حتی ابراهیم انک ابراهیم علیل رفا من فی خود چنانکه قول و دست علیه السلام و الذی طبع ان یغفر لی خطیئتی و یوم الیوم و حق است برای حضرت  
و شفاعت ایشان و تخصیص ابراهیم بیک رحمت بود و وی افضل انبیا و رسل بعد از حضرت و صلی الله علیه وسلم چنانکه تصریح کرده ایم این علماء و واقع شد تصریح از محمود و غیر وی علیه السلام بعضی گفته اند که بعد از  
ابراهیم صلی افضل انبیا است صلوات الله علیه و سلم و عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کنت ابن عباس گفت آن حضرت گفت اقوالی خبر بریل علی  
حرف خوانید بر بریل یعنی قرآن و بی الهی بخت بیک حرف یعنی بیک بخت کما است عرب را بخت لغت بود و معروف بفضاحت چنانکه در اول کتاب در کتاب العلم کثرت قراة جسته پس بر  
کردم جبریل را که حرف کند بد که حق توسع و ظلم از ان استغریه پس همیشه بودم که طلب نایه و می کردم یعنی هر طلب نایه و می زدند و زیاد و می کرد جبریل برای من حتی استی الی سبعة احرف  
تا آنکه باز رسید ما بخت حرف این تنزات زیاد و در زمین وقت و دیگر مجلس واقع شد با و در رفت کردن جبریل و عرض حال بد که صمدیت یا در اوقات متعدد بود و قال ابن شهاب گفت ابن شهاب  
که بر بری مشهور است از اعلام علمای اربعین بود و بلغخ ان ملک السبعة الاحرف انما هی فی الامر تكون و لحد ایدم اگر ان بخت حرف نیستند اما در این مکرر یعنی متهم و حق اند لا یختلف  
فی حلال و لاحرام مختلف نیستند در حلال نه در حرام یعنی هر چه بگوید و احد است اگر حرفها مختلف باشد چه قرات سبع متماثل باشد و همچنین اعابیح که در و جوف اند تحقیق علیه الفصل  
الثانی عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال فی رسول الله صلی الله علیه وسلم جبریل فقال کنت ابی بن کعب ملاقی شد آن حضرت جبریل پس گفت یا جبریل انی بعثت  
الی امه امیین بکتابیک من فرستاده شده بوی شکی ناخواند که اند و خواندن نوشتن یا مخرجه اند منهم العجوز الکبیر بعضی ایشان پیری کلان سال است عجوز زن مسنه را گویند و در قاموس گفته عجز  
مرو پیر و زن پیر و عجزه تنبیه و اگر آمده لغت و غیر فصیح است و الشیخ الکبیر و بعضی ایشان پیری کلان سال است و الغلام و الجارية و بعضی ایشان کوکانند و دخترانند غلام و جاریه  
در اصل معنی کوک و دختر است بر غلامان و دامن که طلاق میکند بخت خدات ایشانست چنانکه فاء و فاء میگویند زیرا که ایشان عالم پیران نمیکند و توقیر و تعظیم نمی نمایند و الرجل الذی لم  
یقرا کتابا قط و بعضی ایشان رویت که خوانده است کتاب اهر که از آن مخرجه باشد و علم آن و شتر باشد قال کنت جبریل یا محمل ان القرآن انزل علی سبعة احرف بترتیب آن  
فرو فرستاده شده است بر هفت لغت و نبوت قرات و رواه الترمذی و فی رواية لا محمل و لابی داود و در وایتی را احمد و ابی داود و این زیادت آمد که قال کنت جبریل لیس منها الاثنت  
کاف نیست حرفی از ان حرف که آنکس و می شانی است بر علی را که در سینه است اگر حرف جل و کافیت و اعجاز و محبت بر صدق بی قضائیت وین الزام میگوارد معاندان و فی رواية للشیخ و در وایتی  
بر نسانی را چنین گفته قال کنت آن حضرت ان جبرائیل و میکائیل ایاتی آن فرموده افتد جبرائیل عن عیسی پس شست جبرائیل باب استای من و میکائیل عن یسادی نوشت  
میکائیل از پیای من فقال جبرائیل اقوال القرآن علی حرف پس کنت جبریل من بخوان قرآن را در حال که بود قرات جبریل بیک حرف قال میکائیل کنت میکائیل بر آن حضرت استزده طلب یادی





[illegible]



[illegible]





[illegible]

تاریخ

جہاں تیرا

۱۰۰

352

...

30

١٠٠

10

١٢٢





[illegible]



[illegible]







ذلک قالوا الله ما اجلسنا الا ذلک قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اما انی لم استخلفکم فتمتہ لکم لکنہ انانی جبرئیل ولیکن آدم جبرئیل فلیخبر فی ان الله عز وجل  
بیاهی بکم الملائکة یجسرون وادراک خدی تعالی سبابت و مغافرت میکند و می نازد شما فرشتگان را و او مسلم و عن عبد الله بن سمران و جلال قال روایت است از عبد الله بن  
بن مسعود عن قریب ذکر وی در فضل ثانی که گذشت که مردی گفت که یا رسول الله ان شرا ع الا اسلام قل کثرت علی تحقیق ثمر نعمتای سلام و احکام آن تحقیق بسیار شده بر من و تحقیق  
شعشع انشئت به پس خبر ده مار بچیزی که چکل در زخم دور آوریم بوی جلی می کشد ثواب کثیر باشد که لازم گیرم و در خود سازم انرا بعد از ای فرائض و مستغنی شوم بوی  
انسان را و اهل و ارحامین تفسیر کرده اند این کلام را قال لا یزال لسانک و طبا من ذکر الله گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو تراز ذکر خدا معنی این عبارت در فضل ثانی گذشت  
رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن قریب و عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل ای العباد افضل و ارفع  
در حدیث عند الله یوم القیمة روایت است از ابی سعید خدری بدستیکه آن حضرت پرسیده شد و کدامین بنده از بندگان فاضله و بلند پایتر است نزد خدا و زیارت قال الذاکرون  
الله کثیرا و الذاکرات گفت آن حضرت مردان و زنان ذکر کنند خدا را بسیار قبل گفته شد یا رسول الله و من الغارنی فی سبیل الله ذکر کنند کان خلافت کنند کان و در خدا  
نیز فاضله و بلند پایتر اند قال گفت آن حضرت لوضرب بصفیة فی الکفار و المشرکین غازی اگر بزنده شمشیر خود در کافران و مشرکان حتی میکشند و میخیزند و ما تا آنکه شکسته شود و در کوب  
گیرد و بخون کشیده باز غازی فان الذاکر الله افضل منه در حدیث بدستیکه ذکر کنند خدا را فاضله است زدی از وی در جبرئیل و اگر خدا را در بار کافران باین سر حد رسد باز ذکر فاضله است چه جای  
مجد و جاد و کانداز و او احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الشیطان جاثم علی قلب  
این آدم شیطان نشینده و چسبیده است بر دل آدمی فاذا ذکر الله خلص پس چون ذکر میکند آدمی خدا را پس می رود و جدا می گردد شیطان و از اغفل و سوس و چون غافل می گردد می گردد و ذکر  
خدا و سواس می دهد و جزو سینه بر زمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جران از آنچه بر زمین میخیزد از جانوران و خزوس پس ماندن و سپس چیزی پنهان شدن و سواس اندیشیدن بعد از آنکه در دنیا  
النجادی تعلیق روایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که معنی خود کردن اسناد است از اول و بخاری این قسم حدیث در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت و  
عن مالک قال بلغنی ان رسول الله روایت کرد امام مالک گفت که رسیدم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان یقول بود که میگفت ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل خلف  
الغفارین ذکر کنند خدا را میان غافلان مانند قتال کنند است از پس که بر زنده کان یعنی جماعت که نجات از جنگ که بعد از ایشان شخصی قال میکند و قال با کافران همیشه فضل دارد و خصوصاً بعد از آنکه جماعت  
جماعت و ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل خصم انصرافی شجر یا بس همچو شاخ بنده است در درخت خشک و فی رواية و در واتی گفته مثل الشجرة المخرصة فی وسط الشجر مانند درخت  
سبز است در میان درختان و ذاکر الله فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم مانند چراغی است در خانه تاریک و ذاکر الله فی الغافلین و ذکر کنند خدا را در میان غافلان بریده الله  
مقعد من الجنة و هو حی یمتد و را خدا می تعالی جای نشست او را در بهشت در خواب یا در بیداری یا قیومی می بخشد چنانکه گویا می بیند و ذاکر الله فی الغافلین یعفوله بعد کل  
فیصح و انجم آنزیده میشود و او را کاندان بشمار هر که با و ناگوار و الفصحیح فبما آدم و مراد فیصح آید مانند و الا انجم البهائم و مراد باجم چارپایان اند و او در زمین و عن معاذ بن جبل  
رضی الله عنه قال ما عمل الصالح الا انجی له من عذاب الله من ذکر الله گفت معاذ بن جبل رضی عنک کرد بنده هیچ عملی بر سر نگاری دهنده و ترمز او را در عذاب خدا و ذکر خدا که از هر  
عملها نجات دهند و راست بنده ملائذ عذاب و او مالک و الترمذی و ابن ماجه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی یقول  
انا مع عبدی اذا ذکرنی بدستیکه خدی تعالی میگوید من باینده خودم بر جنت و اعانت و توفیق و قتی که ذکر میکند مرا و تحوکت بی شفا و می جنبد بگریمن بر دلب و می مراد اجتماع و کفر طلب  
و لسان است و آن افضل است تا آنکه تفسیر کنی است چنانکه بعضی فقها میگویند که ذکر مختصر است در ذکر لسان و او الهجاء و عن عبد الله بن عمرو عن عن النبی صلی الله علیه و سلم  
انه کان یقول ان خضرت بود که میگفت کل شی صقاله و صقاله القلوب ذکر الله مر مر خیرا آنرا آنچه زیاده میگرد و و دودن است و زود و دودن و لما ذکر است صفات زود و دودن شمشیر  
آینه و جران و صقل زنده اندیشید بسیار فله جمع آن و معتقد بکسریم آلت زود و دودن کذا فی الصلح و ما من شی انجی من عذاب الله من ذکر الله و نیست هیچ چیزی از اعمال نجات دهنده  
از اعمال از عذاب خدا و ذکر خدا قالوا لا اله الا الله فی مبدل الله گفته صحابه و زیاده را ذکر کردن در راه خدا با وجود آن محنت و مشقت که در آنست قال گفت آن حضرت و لا ان یضرب  
بسیفه حتی یقطع و تا که بر زنده شمشیر خود تا آنکه بشکند شمشیر یعنی اگر جاد باین مرتبه برسد نیز ذکر فاعمل انرا است چنانکه در حدیث ابی سعید که گذشت و در حصن حصین و لا ان یضرب بسیفه حتی  
تقطع نفوقا ین و بعضی نسخ نبون و از اینها معلوم میشود که این جاد خاص مستثنی است و این مخالف حدیث دیگر است پس چاره نیست از هیچ یک حدیث بدستیکه یا قول بوم را و می اند و او یکی  
که فی شرح مولانا محمد زینی با گویند که مراد بجای مفضل جاد است که حالی است از ذکر خدا و اگر در جاد و نیز اگر باشد شک نیست که وی افضل خواهد بود و اسد علم و او اله البیهقی فی الدعوات  
الکبیر کتاب اسماء الله تعالی باینکه اسماء تعالی توفیقی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شارع هر اسمی که در شرع اطلاق وی بر باری تعالی باشد همان اطلاق با دیگره فارغ  
بحکم عقل نامی نباید داد اگر هر دو اسم یک نفعی باشد مثلا اسم تعالی که گویند عاقل و جاد و گویند یعنی شافی و گویند به طیب و ختم امام محمد غزالی آن است که اطلاق با اسم اعظم بطریق متعین  
جائز است اما بطریق تسبیح و تسمیه و این سخن بیانی دارد که در هر چه آورده شده است و آنچه میگویند که بنده متصف بصفات حق و متعلق با خلق و می تعلق هر یک و بعضی این سخن را آنست که بنده بعضی  
صفات حق متصف گردد و حاشا یا صفات بنده مثل صفات وی سمانه میشود مثل آن را گویند که جمیع وجوه مشارک بود و وی تعالی پس کلمه شی است بلکه مراد آنست که بعضی از وجوه بر وی است  
حق مناسب حال بنده بران می افتد چنانکه این اسم را بران اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا مشارک نیست جز اطلاق لفظ مثلا رحمت و قدرت و عزت که صفات حق تعالی در حقیقت دیگر دارند و گویند



در بنده و پدید می آید مثل آنست تعالی اسمی در ملک و خلق و غیر اسم است از اسمای صفات و آنچه تعلق در جمیع اسم است که اتفاقاً معانی آن کرده و صدق بهمت متوجه بان باشد و حق عبودیت بدان دانایانه  
 و با وجود آن تعلق و تحقق بدان شود چنانکه در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم تعالی تعلق است تعلق الفصل الاول عن ابی هرون و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ان الله تعالی تسعة وتسعين اسما من احصاها شتک علی تعالی را نود و نه نام است اگر گویند که تحقیق ثابت شد از مذمب اهل سنت و جماعت که خطای تعالی را بر حقیقت صفت است پس این اسمای شریفه  
 اگر بجا است و نیز اسمای تعالی بیشتر از نود و نه است پس در جمیع این مدح و محبت جواب از اول آنکه اگر چه صفات هفت است ولیکن افعال بسیار است پس کثرت اسما از آنجا است و فی الحقیقه را بصیرت  
 و از ثانی آنکه تخصیص بان عدد و حصر در این اعتبار این صفت است که فرمود من احصاها دخل الجنة شاید که این خاصیت مخصوص بان اسم است چنانکه با و شای که حدیث را رسول الله در کوفه که در آن روز سوار  
 که بر جاک فرمایم یا خبر سنده و فتح کنند که هر سواران بسیار از این صفت مخصوص بان فرمود است که اقالا و بعضی از متصرفه گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانی را نود و نه خصلت مذموم ظالمی است پس  
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم نود و نه اسم از اسمای الهی را اختیار فرمود که از هر اسمی نوری مناسب از آنست که در وقت و ظلمت یکی از آن خصلتها فایز گردد و تا بانوار این اسماء طلمات آن خصلتها زایل گردد و  
 الا نور برسد و الله اعلم ما قلنا الا و احوال و در بعضی نسخ و نسخه ای تا صد یک کلیم است نود و نه از آنکه و کم خیال کنند یا در کتابت اشتباه نشود و تسعة و تسعين را سبعة و سبعين یا سبعة  
 تسعين یا تسعة و سبعين خوانند من احصاها دخل الجنة کیسه احصا کنند آن اسما را در آیه بهشت با مقربان و سابقان و مراد با احصا حفظ است و بعضی گفته اند که علم بجای آن و ایمان بدان  
 و تعظیم مسما آن و بعضی گفته اند که عمل بقتضای هر کسی بر حسب طاقت که معنی تعلق و تعلق است و فی روایند و روایتی این عبارت را زیاده کرده و هو و ترجیح الودیه و تعالی و شریعت  
 و دست میدارد و در آن روز کبر و در فتح آن بعضی مدح و طاق است چنانچه یکی و سه و پنج مثلا و اطلاق این اسم بر حق تعالی یعنی فردا است در ذات غیر قابل تجرّی و انقسام و در صفات یعنی لاشبهه و لا  
 در افعال یعنی لا معین له و لا شریک و عدد و در شایسته بوی تعالی در بعضی این معانی و محبت و تر معنی ثواب دادن بر آن و لندار عات کرده شده است عدد و در تر در مواضع کثیره در  
 شرح متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هرون قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تسعة وتسعين اسما من احصاها شتک علی تعالی را نود و نه نام است من احصاها  
 دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم ظاهر دای عبارت آن بود که اسما را بطریق تعدد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کرد که در ذرات و صفت کردن در حق تعالی  
 بوجه انیت و اخبار کردن از وی بصفات کمال و تعلیم کردن طریق احصا را و ذکر کرد اسما را تا فا و ده کند نقطه و شوق و ذوق و لذت بتوحید خدا و صفات ویرا و اشعابا که اسم ذات است و اینها  
 صفات و اینها ثابت ماند و در ضمن این تعداد نیز حاصل می گردد و در هر یک از اینها شایسته بذات مجوده و هویت مطلقه و اندک شایسته بتبیین جامع در صفات را مجمل و الرحمن الرحیم تفصیل صفات است  
 ذات بان مفصلا پس بر برای اتصال سلسله و اندک برای شایسته روح و الرحمن الرحیم برای مکه شایسته قلب و این قوم در شرح کل مکه کلمات تجلی است اشارات غریب است که نطق بیان از آن نکسند  
 اکنون شوق حکیم متوفیق الله و کرم الله نام موجود حق جامع صفات الوهیت مفرد و بود حقیقی است و هر چه بودی که جزا دست استفاده وجود از وی کرده و در ذات خود معدوم است و وجود وی  
 از آن جهت است که نسبت بوی دارد و در وی بان جانب دارد و این معنی است آید که کل شیء باک الا وجه و درست بود که لا موجود فی الحقیقه و بالذات الا الله و الله عالم است مژدات واجب الوجود  
 که موجود حق است و الله یعنی مجبور و مطلق است حق یا باطل و در محنوم وی جامعیت جمیع صفات با خود است باقی اسما و حالات نمیکند مگر برای احاد صفات و این اسم بر غیر وی تعالی طلاق نمیکند  
 بحقیقت نه مجاز و اسما و دیگر اطلاق نمیکند اگر چه مجاز بود پس وی اعظم اسما باشد و اسما دیگر اسما اند میگویند حکس و معانی سراسر اسما متصور است که متصف شود بنده بان و تعلق کرد و بوجهی مذکور  
 شد و این اسم برای تعلق است نه تعلق و نصیب بنده از این اسم تا راست که تمام دل خود مستغرق بادی و وی کرده و الطغات با سوا وی وی بکنند و امید بغیر وی نذر و در غیر وی ترسد و در دیده  
 شهو و غیر از این غیبه بیت رفت از میان همین خدا ماند خدا الفقر اذ اتم بر او نیست الرحمن الرحیم این هر دو اسم شوق از رحمت الله برای مبالغه و حسن المبلغ است که شامل رحمت دنیا و آخرت و  
 مخصوص است بذات قدس وی تعالی و رحمت خاصه غیر است بر جمیع جان و اوقات آن برای ایشان رحمت حق عام است متناوب نغم دنیا و آخرت و شامل مفردات و حاجات و غزایا و خواص بعضی خود و بعضی  
 بی شایسته و موضع نصیب بنده از این دو اسم آن است که چون شناخت که منحصر حقیقی و ولی نعمت مطلق است باید که توکل بر وی کند و همه کارهای خود را بوی سپارد و ملکیت خود را بتوجه بجا  
 رحمت او باشد و از غیر وی نه بگوید و بغیر او روی نیارد و این همه تعلق بان و دو اسم است و تعلق آنست که رحمت کند بنده کان خدا را و به نظر بعضی رحمت کند و درازا نمیکند و توانا از حاجت  
 محتاجان برآرد بطریق نهایت و اوقات خیر بی غرض و عوض اگر چه حقیقت رحمت از آدمی وجود پذیرد و بی غرض و عوض نباشد الملک پادشاهی که ملک در عالم دیر طه قدرت و تصرف او است  
 و پادشا حقیقی او است و بر همه اشیا غالب است و در همه چیز تصرف بایجاد و اعدام و ایضا و امانت و منع و عطا را و راست و سختی است در ذات و صفات خود از هر چه بود و محتاج است بوی هر چه بود و  
 و صفات وجود و بقا و احوال و آثار پس هر چه که ماسوا است ملوک و متقا و اوست و می ستغنی است از هر چه غیر تر است بتقدیر و تدبیر خود و بیکس نیست رو کند و حکم او را سر کشند و از اوقات  
 وی پس اوست پادشاه و حاکم علی الاطلاق و ملک اخضر المبلغ است از مالک و هر ملک مالک است و هر مالک ملک است و چون بنده شناخت که پادشاه علی الاطلاق اوست بنده درگاه و ملک  
 کوی او باشد و طلب غرت از آستان خدمت و طاعت وی کند و چون آنست که هر چه ماسوا حق است محتاج است بوی و متقا و محتاج است حکم او و تضاوی او و اوجب است که تعلق کند بجا  
 قدرت و تصرف بی نیازی از هر چه و از مردم بالکله و ظاهر بیکر و از احتیاج خود را بایشان بسیم و امید نذر از ایشان و تعلق بان اسم آنست که تصرف کند در ملکیت نفس و طلب قبال خود و مالک گردد و از  
 و قوی خود را و مستحکم گرداند ایشان را بر طاعت حق و حکم شرع تا پادشاه عالم وجود خود باشد و در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضی شایسته و صیت خواستند فرمود پادشاه دنیا و آخرت پس چنان  
 قطع کن حاجت و شوق خود را از دنیا بیکر پادشاهی و ملک را بی نیازی از آدمی و بی نیازی از اله و من بغایت پاک و منزه از نسا نقصان و لوازم حدوث و امکان بلکه منزه از هر صفتی  
 که در یاد آنرا حس و یا تصور کنند خیال و برسد بان و هم یا عاقل کند بدان عقل چنانکه گفته اند کل ما یحس ملک او خطری خالک فاستدرا و بهت هر چه اندیشی پند برای فاست و آنچه در اندیشه نایم

آن خدست و نصیب بنده از این اسم آن است که بدانند که ممکن نیست وصول بجناب قدس وی که بعد از عروج از عالم حس و فرج از غلظت اجسامیت و تصفیه لوح قلب از نقوش اغیار و تزیینات  
حق است گفت اما مغزالی قدس بعد از تعلیه و است علم خود را از تعلیق تمیزات و محسوسات و موهومات و ارادات خود را از غلظت فانیست که راجع از بشوئ و غضب تلباتی نماید و از خلقی که در بعضی غلظت  
مکرر بقای می و شادی مکرر بقرب و محبت تعالی السلام اصل معنی ملائمت و مراودا و یگانگی است کسی که سلامت ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان و افعال وی از شرک و غیره  
باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی بجهت بقاء ذات و شرفیت و کبریا و طبعی فوق در میان قدوس و سلام گفته که قدوس و اللات میکند بر پاک بودن از نقیصه که مقتضای ذات بود و سلام بر شرف  
از نقیصه که عارض کرد و بعوض آفت و بعضی گفته اند که قدوس درازل است و سلامت درلازال و این قریب باول است و سلام یعنی سلامت بخش بودن از آفت کفر و غلبه آخرت و معنی سلام کننده  
در بهشت چنانکه قول وی سبحانه سلام قول من رب جیم بران دلالت دارد و اما مغزالی گفت هر عیدی که سلامت ماند از غل و غش و حقد و حسد و ادا و دشمنی و ای سلامت ماند معاصی و آثار مرفعی  
و سلامت باشد از دلالتی صفات و اخلاق وی و است سلام زنده گان حق مشرف بقرب از جناب السلام تعالی و قدوس و مراد بر دلالتی در صفات آنست که عمل وی سیر شریف و غضب سیر عظیم  
وی باشد و وصف کرد و میگوید و سلام و سلام مکرر کسی که سلامت مانند سلمان از دست و زبان وی بیاید خدا را بقلب سلیم المؤمن امان و هنده خلق را به پیکار کردن اسباب امان و آلات آن چنانکه  
اعضا و حوس و اغذیه و دود و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و انصار و در دنیا و امان و دهند و از آفات آخرت بکفر توحید چنانکه فرموده لا اله الا الله حصنی من غل حسی من غلبه بلایان که حصن است  
از آفات دنیا و آخرت و این در جهان در راست و در غیر ایشان هر بوط ساخته بسابی که موجب امان است از هلاک و عدم و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند پس هیچ استی در علم نیست مگر از جناب حق  
پس است مومن مطلق و از جمله افاضه است که تعین کرد دست مومنان از انج و بر این بر صدق مین و افاضه نموده از انوار حقین برای حفظ ایمان و تأیید نموده است و توفیق داده است برای حفظ محبت  
از معاصی و مومن معنی مصدق رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود باجای موجودات و اهل کائنات نیز گفته اند و حق بنده این است که چون دانست که دوست تعالی شایسته امان و هنده آن  
شرف نفس مکر سلطان التجار و بجناب می و من طلبد از وی در جمیع آفات و مخافات ظاهر و باطن و تعلق باین اسم آنست که ایمن دار و خلق را از شر خود و سبب دفع خوف و هلاک ایشان کرد و در دین و دنیای  
ایشان و سزاوارترین بنده گان با اسم مومن کسی است که سبب امن خلق کرد و از خدا بخدمت ایشان بطریق حق و ارشاد و وسیل نجات و این حرف انبیا است و زبر کترین ایشان سید انبیا است صلوات  
و سلامه علیه و آله و سلم و پیران ایشان از علما دین و بدانند چنانکه وی تعالی مومن است بخلق اسباب امن و همچنین خوف و بودن او تعالی مخوف منافات ندارد و مومن او  
مومن چنانکه بودن او معزنافات ندارد و بودن او عدل و قابض و باسط و بخار و نافع و لیکن اطلاق مخوف در شرع نیامده و اسما الله توفیق است چنانکه سابقا معلوم شد و بعضی گفته اند که  
بجایان و آنکس مینماید که در کبریا خوف که معنی رقیب است باز یاد است با لفظ و حفظ و مراقبه از آنست که معنی می و حق باری تعالی آنست که وی سبحانه قائم است بر خلق با اعمال و از برای و آجال ایشان و قیام  
وی تعالی باطلاع و استیلا و حفظ است و هر مشرف مطلع است بر کبریا چیزی مستولی است بر آن و محافظ است بر آن و میسر است و جمع نمیکرد و دین معانی بر وجه اطلاق و کمال کرد و بر او عمل و بنده را باید که  
چون بناسد که خدای تعالی میسر و رقیب است بر احوال ظاهر و باطن و مراقبت کند از معنی را در احوال خود و شرم دارد از وی که شایسته کند و در زبان قوم این را امر ائمه گویند و تعلق باین اسم آنست که مراقب و محافظ  
باشد بر دل خود و مشرف و مطلع و بر احوال و اسرار وی و غالب مستولی کرد و بر راست و درست از احوال و اوصاف خود پس همین کرد و نظر بنفس خود چون قیام نماید بر حفظ احوال بنده گان بر پنج سده و  
ارشاد و حفظ وی از این صفت و فروا تم باشد العزیز معنی غالب و قوی می مانند آید و بر آن وصول با و آسانی دست نه پذیر گیرند و این صفات بر وجه تمام و کمال از حضرت پروردگار تعالی شایسته است  
نباشد مگر آنکه وی تعالی از رفیع عزت خود نصیبی بخشد و تعالی من کان یرید العزرة فلا العزرة و لرسوله و للمؤمنین و کیکی شناخت که دوست تعالی خیر عزت از وی خواهد و عزت جز در طاعت و خدمت وی  
نخوید و هیچ مخلوقی بخیر عزت و جلال نیکو و مکرر کسی را که وی عزت بخشد و عزت گیرد آید و بهیت غریزی و خواری و توختی و پس غریز تو خوار می نه بنیزد کس و در خلق آنکه بنفس بر وی خود غالب بوده و تو  
و صورت وی بنفس شیطان سخت بود و کبر وی خود را بطبع و سوال و مذلت بر دامل و نیاز بر دوا و احتیاج بغیری وی تعالی نکند و در علم و عمل عظیم المثل و صعب الوصول کرد و چنانکه کسی بر رفت  
که حال وی را بنود و الحجاب و چتر کتبستن و نیکو کردن حال کسی را و بر زور و غلبه بر کاری و دشمن کسی را و معنی علو و ارتفاع نیز آید چنانکه جبار آید میگویند و دست خواران از بلند می دست بان نرسد  
و جبار ببالعه و جبار است و نامر آن معنی ثابت است و ذات پاک خداوند تعالی را و بحقیقت و کمال منحصرت در وی است و هر کس که شکست و اصلاح آرد و نیکو گرداند که از ظرب و زور گاه  
از او و جمیع موجودات و تحت غلبه و فرمان شیت و نیکو و محکم و امجان طلاف می نیست و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شایسته شکست و دل و نیاز نمند و بطبی جناب می باشد تا شکستی او را  
بندی حاصل شود و حال می و وی بصلاح آرد و دائم در اقامه و احکام تشریف و ادا می آید و استیلا نماید و از خول قوت خود تبری باشد و بدین اختیار ترک کند با بصفتی عبادت و عبودیت  
متفکر و در وجه خلق این اسم آنست که ناقص نفس خود را تحصیل کمال استمال فضایل جبر نماید و در مقام صلاح بوده و ساحت حال را از فساد پاک گرداند و نفس مکرر مسلط و غالب بوده و اهل بر ملازمت تقوی  
و موهبت طاعات حاصل گرداند و همین قیاس نسبت بخلق خدا جبار بر کس و در مقام صلاح و در شکر شکستگان باشد و در اجرای امر شریعت با معروف و نهی منکر غالب و مسلط باشد و هر کس که بهمت بلند  
دارد و التکبر و تکبر و کجاست و زبندی نمودن و گردن کشی کردن و کبر یا زبری و اهرام و با لفظ و کمال و کبر یا است و محکم استحق که را و لایق آن خدای تعالی نیست و کبریا علی الاطلاق است و کبریا کبریا حق و با  
و علو قدر او را شناسد باید که دل متعرق کبریا می او گرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی وی نرم گرداند و او را احکام سر بر آرد و تعلق باین اسم آنست که بهر چیز و امر  
وصول بجناب قدس می تعالی و آنچه اسباب وصول است از شرفات دنیا ملک مستلذات آخرت را نیز خود و حقیر داند و دنیا و اهل دنیا و بنابر خلاف و شرف آن سفر و دنیا نذوق می دهند از  
جنت علوشان انسانیت و رفعت مکان مین از جهت تعظیم نفس و تجر ذات خود الخالق البادی المصود این اسم را فاده معنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن می که ناما کبریا  
معنی خاص دارد و خلق معنی اندازد و گردن دست پیش از پیدا آوردن و بر این معنی ایجا و پدید کردن و تصور یعنی صورت کردن و بیات بخشیدن بر هر چیزی عدم وجود می میبخش است و لا بدانند که گردن پس از آن خیزد

بسم الله الرحمن الرحیم

و بعد از این صورت دادن و مثال اینها که نخست اندازد میکند و بعد از آن وجودی آرد و بعد از آن صورت میکند که هر چه بدید کردن حق سبحانه هر چه معا بودی آید ولیکن رتبه یکی مقدم از دیگریست و هر چه از عالم  
علوی و خلقی و غیرش آید شده و پدید خواهد شد در ملک و ملکوت ظهور یافته خواهد یافت و مخلوق تقدیر و ایجاد و تصویر او است و آفریده کار همه عالم او است تعالی شان که ترتیب مکرر و صورت بیحد  
باز غایت حکم و مصالح را ایجاد و وضع ترتیب خلق نموده قهار که اندک احسن الخالقین و بنده را باید که هر آفریده که نظر کند از آفریده کار او یاد آرد و بهر صورت که بکمر صورت او را مشاهده کند و دائم ذکر و استحضار  
و نظر و اعتبار باشد و خلقی و جبراین اسباب و بسبیل مجاز بنود و چنانچه خالق بر اسباب پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی را کسی و مباشرتی در افعال خود نیست که بدان کسب کالات و اکتساب طاعات تحصیل شود  
علیه انضیائات و روحانیات در ذات خود کند و توجه و حضور متعرض نعمات الهیه گردد و بعضی گفته اند که خلق بنده باین اسم است که وقتی کار نادانی و ظانف عبادت پروردگار کسی و ملامت کند که  
بنا بر وجهیستی برای خود پدید کند خصوصاً کسی و کاری که اثر آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض مردم برسد الخفا و مغفرت و غفران آمرزیدن و خدای تعالی آفریده که گمان بنده گمان است و غفلت  
مبالغه است در غاف و غفلت از آن مبالغه تر است چنانکه در شرح آن میاید و غفر معنی پوشیدن نیز آید و وی سجا به پوشیده گمان است و دنیا و آخرت و نیز سائر قبیح و مظهر جمیل است و در ذنب  
و در علق قیاس است و از جمله سترویی تعالی بر بنده آنست که قیاس ظاهر بدن او که در چشم قیاس نماید مثل آنچه در شکم است در باطن و وی بجمال ظاهر پوشیده و خواطر از منوره و ارادت قیاس که در دل او است از  
علم خلق پنهان داشته باشد و یکس را بر سر او اطلاع نباشد نعوذ بالله که اگر آنچه در دل آدمیت از وسوس و خطرات و ارادت قیاس بر خلق ظاهر شدی و دست ترین خلقی نزد وی دشمن ترین ایشان  
بودی و مراد او همه دشمنی و هلاک و کوشیدندی و آنچه گفته شد معنی غفار و ستار یکی اند ولیکن درین روایت سائر مذکور نیست و خبیث جبراین فرق درین دو اسم نه و اگر مذکور بودی غفار از غفر  
ذنب عمل کرده میشد ستار بر سر عیوب چنانکه در بعضی آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون بداند که وی سجا به غفار الذنوب است از مغفرت و رحمت وی نا امید باشد  
و دست در بر سینه میزند و چون دانست که ستار العیوب است از این نعمت غافل و فارغ نباشد ولیکن باید که بدان مغرور و مذکور و از توبه و انابت غافل نباشد و تا آخر مردان حاضرند  
که بر عمر اعتقاد نیست بیت لطف حق که چه مواسا کند یک چون از حد بشد سوگند نسال الله العاقبه و وجهی خلق این اسم ظاهر است که از جرم مردم در گذرد و عیوبی ایشان را می پوشد القهار  
قهر غلبه کردن و چهره شدن بر کسی و وی تعالی غالب است که شکسته دست پشت جلال و مسکبران را و خوار گردانیده و هلاک کرده است ایشان را و تمامه مخلوقات در تحت صوت قهر وی مقهور و مغلوب اند  
و عاجز و خوارند و در تقصیر قدرت و عظمت وی حیران میگردانند و در دادی قهر و جلال وی ملایم الملک الیوم الله الواحد القهار و هر که شناخت قهاریت او را از هر چه که با کفایت او ترسان و لرزان باشد از غایت خوف  
طبیعی بجا لب لطف و کرم کردی که در دو قهار زنده گمان است که بسلطه سلطان عزت و قهر و جلال بر خدای من ارجح و انس و شیاطین غالب و چهره باشد و داخل ایشان بر روی وقت و حال خود را  
سازد طریق حق بیرون نیارند و از سلوک آن مانع آیند و عادی عدوی نفس است که میان دو پهلوی دوست که بنوا نیت قلب و سر و طمشت باشد و بطاعت و بندگی آید که در خلق را غریب و غریب و غریب  
بترک حد و سرع و نفس با ترک آداب و سنن و اشتغال با لایق و بیسود و تادیب و سیاست نماید و از جمله قهاران مردانند که هر که با ایشان معارفست و متعاهد است بر آید مقهور و مغلوب گردد و در دنیا  
فروحات میگردانند از آیات قهار نسبت یکی از آیات میکند و میگوید آیت شمس محمدی الدین عبدالقادر این است و هر که قهار فوق عباده الوهاب و هب و هب بخشدین و عطا کردن بهر بیت بخشش و وی عطا  
و هم نوال کثیر الهیه و دائم العطا است که بخشش را پادشاه نیست فیض او را لا تقطع فی و هر چه فی عطیه ایست که خالی باشد از غرض و غرض در بر ابطا چیزی می آید و در حقیقت و اطمینان  
بلکه با نیت پس و اب جانی جواد آمده و اسم جواد درین روایت نیست و در حقیقت منحصر است در ذات مقدس ربی تعالی او است که بی بختند هر حاج را هر چه احتیاج دارد و بیشتر از آن دنیا و دهر آن  
بی غرض و بی غرض درین جهان و در آن جهان موافق حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که و اب مطلق است تعالی همه از وی خواهد و از وی امید دارد و از وی طمع میرد و در وی بغیر میاید و تو  
نمده و خواش چند و شور بود بلکه محال نماید و طلب آن چنان دارد و عاین بنده مسکین کاتب حروف در این عالم تعیش که مشوب بنادانی و نا عاقبت اندیشی بود این بود که رب هب لی لکل ما یفنی لای  
من بعدی اگر چه عموم و إطلاق این و اعلاز محلات نماید ولیکن نظر خصوصیت محال و ملاحظه تعدد نوعی از تاویل استجاب پذیر است ان شاء الله تعالی و اما خلق این اسم آنست که بخل کند هر چه که در دست  
و دست اگر چه جان می باشد در راه حق سیلا خطا خطا حاصل و ثواب آجل بی طلب جن صیت اگر چه حقیقت و هب وجود از آفریده زانیا که مکن نبود تا فعل تند و وی اوئی ترک نکرد و غرض و غایت در طلب  
اقدام بر آن نگیرد و لکن افراد انسان در همه وجود و سید البشر است محلی اند علیه و سلم که چندان عطا نموده انعام کرده باذن خدا که غرض و غرض را در آن دخل نباشد بلکه بخشش متناهی امر الهی تعالی و تقدیر و تقدیر  
بر دنیا و مریسلین صولات الله و سلامه علیهم اجمعین الوفاق روزی رساننده خلق را تا در میان و پریان و سباع و بهایم و سایر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق و دو قسم است  
محمود و معقول محسوس این است معقول روح را و نیزه رزق معقول است که لطف ربی تعالی بفضائل آن استاده و این شامل است تمامه جانداران ماک و ماس و ذرات فی الارض الاعلی الله رزق و رزق  
رزق موجود که برای متعینان بی تعب و مشقت آنجا که گمان ندارند و عده کرده است که من قیاسی میبیل از موجودات و نیزه من حیث لا یحسب و رزق مقسوم که آنچه قسمت کرده اند میرسد خواه رزق منعمون باشد  
و خواه رزق معقول و چون بنده شناخت که رزق مذوق او است انتظار رزق غباری نبود و توقع از غیر وی نداشت و کار خود را بوی گذارد و توکل بر وی کند چون دانست که روزی مقدر است از جهت قیاس  
ولی تنگ نکرد و در شکایت از خلق ننگه خلق این اسم آنست که دست خود را از رزق بطون و زبان از رزق اقلوب بگرداند و اسطه باشد میان پروردگار تعالی و بنده گمان دارد و در اصول مذاق چنانچه و  
روایه با نفاق تعلیم و ارشاد و مایه و نیزه رزق و جو خلق است که باطل و حیل و هر که در وقت و دست میبشت بکشا و کند و فقیر بر ایشان تنگ نکرد و از در وقت رسیدن همان روی ترش نکند که روزی  
خود بر خوان تو میخورد و حیت مرزانت در همان داشت باید بهر آنکه میخورد بر خوان انعام توان خوشتر از الفتاح فتح کشاید و معنی حکم کردن نیز آمده است و تعالی شان گشاید و هدای رحمت بر صفا  
بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلائق و کشایش همه کارها را و است و فصل همه خصوصیتها را و در دنیا با اسطه اسباب و در آخرت میواسطه و بی محاب و فتح معنی نصرت آید چنانکه از باب انصراف و الفتح  
و انفتح ملک قهر مینویس تحقیق گشاده است بطلب فضل و کرامت خود را بر دنیا و مریسلین صولات الله و سلامه علیهم اجمعین و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کار و نصرت داده است





و از نظر حرام و دزد کردن چشم بر صورت دنیا و نیست آن بر پیر و نظر کند بصنائع و بدائع الهی و حجت کیر و زان و لازم کیر و دوام و مقابله نفس مجاسبه و اشارت بلیس و بی مبصر هم بر نیست الحکم  
بعضی عالم است و وی تعالی حاکم علی الاطلاق است بکلیه تشریحی و از او ای و حکم کننده است میان خلایق بر وفق قاعده نظم و دفع طریقه جنایات و انصاف ستاننده غفلان است ز غفلان در روز جزا  
و حکم کننده بشعادت و سعادت بر بندگان و دشناموس گفته است که حکم معنی قضا است و اما مغایر گفته که از حکم مشتق میشود قضا و قدیس تدبیر وی تعالی اصل و ضحی اسباب را حکم  
که عبارت از امر است و کلمه البصر است و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان و کواکب قضا است و ترقیب مسلمات بر اسباب لحظه ب لحظه تقدیر است و این را بیانی است که امام در شرح  
اسما چینی گفته و حمل از آن در شرح آورده ایم و چون وی تعالی حاکم است باید که بنده مستلزم کند حکم او را و انقیاد آورد و را و را رضی باشد بقضای او و برای وند خود کند از حقوق و از خصوصیات  
خلق بر خند باشد و اگر کسی را با و خصوصیتی اقتضا صاف نگاه دارد و تا در نه غفلان محسوس نکند و در روزی که وی تعالی حکم کرد و رسوا نشود و از سابقه حکم آنی برسان و اند و یکسان باشد و خلق  
که در دفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف و در و بر نفس خود حاکم باشد بجهاد است و در ریاضات تقدیر میسایست که فغضی بصلاح دنیا و نیست العدل عدل و در پهل بعضی ادو و دهنیه  
و عدل ضد ظلم و جور است و بعضی استقامت اعتدال و برابر کردن چیزی را بر چیزی نریزیم آید و وی تعالی نمره است از جور و ظلم و ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک است و همه افعال حق  
متقیر و معتدل است و متضمن حکم و مصالح و الا تعد و لا تخصی چنانکه باید و شایسته نمیباشد که وی تعالی متری فی خلق الرحمن من تفاوت و وی تعالی ما هر یکی معامله را بر عمل می کند و خود را  
محبت و انعت کرد و این از عدل باشد و گاهی عفو کند بکلیسیات محبت ممدل کرد و از این غفل است و چون بنده دانست که حاکم مطلق است و همه قضا و قدر است در همه افعال و احکامات  
باید که در افعال او تدبیر حکمت و اعراض نمیکند بلکه همه حق و عدل داند و خلق آنکه در مردم عدالت و در خصوص ارا که رحمت است و در ملک و وجود است شهود و غضب را در تحت سیاست  
عقل و دین اسیر گرداند و افعال فی بر عدل استقامت و توسط اعتدال و بودیت سعید است روان کوی سعادت بر بند استی کن که فخر نرو و کبر خوار اللطیف لطف نرمی و نازکی در کار  
و کرد و او یکی کردن کسی و لطف خدا بنده توفیق طاعت و عصمت از محصیت است و از جمله لطف او و بنده کان اعطای می است فوق کفایت و تکلیف او و در طاعت و رسانیدن بسباب  
البدیسی تخفیف در مدت قصیر که عمر است بلکه در یک ساعت چنانکه کسی که بیان آورد و گاهی مشقت مجاهدت کلفت در ریاضت لطف و نرمی آسان میکند و اگر خواهد بی رحمت ریاضت مجاهدت  
فخرل مقصود میرساند و بقرب و قبول درگاه خود مخصوص و مشرف میکند و از لطف و ابرام بقایق مصالح و خیات امور و رسانیدن آن مستعمل بر سیل رفیق و نرمی نیز تفسیر کرد و از این  
هر دو امر یعنی احاطه حق سبحانه بقایق و خفایا و رفیق در افعال و لطف وی در ان احوال و حصر و حیطه بیان بر نیست و تغذیه کرده است اما غزالی در بعضی اشک آن و گفته چنانکه لطف او و خلق  
جنین آن آخر عمر و رسانیدن خلق در شکم چه در حالت رضاع و بعد از آن در اخرج شیر صافی شیرین از میان خون و سرکه و بر آوردن جوهر نفیس از میان اجار و بیرون آوردن عمل از کس و ابریشم  
از کرم و در از صدف و مجسمه از بزمه پید کردن آدمی که تسووع معرفت و حامل امانت و شاه و حکومت مملکت و ارض و عارف ذات است و صفات است و امثال این بیرون از حد حصر و احصاء است  
و هر که دانست که وی تعالی لطیف است و عالم بکلمات و موصلا بل نعم باید که ظاهر و باطن را از کرم و لمیس و ترک ادب و اخلاق ذمیمه نگاه دارد و شکر نعمت می گوید و توفیق خیر و  
طاعت از وی جوید و بتحصیر خود معرفت آید و تاب و معتدل کرد و خلق آنست که بنده کان خدا لطف و در و نرمی کند چه در افاق حیه و نیوی و چه در مباح و روحانیه و دنییه و روحانی الی الله و  
از شد بطریق حق برقی و لطف و حکمت و موعظه حنه و علم خفایق و فهم دقایق پوشیده با رفیق و سهولت و نرمی و خلق بر ساد و وفادات نماید الخیر خبر که می خیر کاه و دانا و نیست شیخی  
در ملک و حکومت و محرک و ساکن بنشیند و در زمین آسمان و در هر مصلحتی بنشیند و در و در کون مکان غنی نمیزد و کمر آنکه نزد او است تعالی شایه امان خبر و با من معنی خیر راجع معنی عالم کرد و  
گویند خیر مخصوص با جبار دارند و معنی عالم با جبار که نیدام غزالی گفته که خیر معنی عالم است لیکن علم چون اضافه کرد و شود بجهایای باشد خبرت گویند و صاحب آنرا خیر نامند انشی و گاهی خیر  
بمعنی خبر نیز دارند یعنی خبر رسیده از کون علم خود وی تعالی خبر رسیده است از گذشته و آینده بکلام خود و باین حق راجع بصفت کلام کرد و خبرت و اختار معنی آرمودن پیر آید و وی تعالی آری بنده  
بنده کازا امر و نهی و تکلیف شرعی چنانکه فرمود بسبب که یکم احسن علماء بنده چون دانست که حق تعالی خیر است مراد از آنست که در تصدیق نماید انبیاء را در آنچه خبر داده اند و امر و نهی را بجا  
آرد و خلق آنکه بکارهای دین دانا و بار یک بین باشد و از آنچه در عالم قلب و قالب او میرود خداوند بصیرت و خبردار باشد و از مکارها نفس و مکر و خدای آن بر خند بود و خبر دهنده باشد مردم را از آن  
و مستند و داعی ایشان بود بطریق نجات از آن آری بنده بود ایشان را بدان الحلیم علم هستی و بر و باری و حلیم آنکه او را ختم از جای خبر و باعث بر استحال عقوبت بنده و مسارعت انتقام کرد و  
با وجود اقتدار که توبه تدارک کند عفو نماید و اگر خواهد بی توبه نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق حق سبحانه است و بنده گاهی استحال نمی کند و عقوبت و لیکن بر غم آن میباشد و کینه نگاه میدارد و تا نزد  
فرصت کینه را می کشد و وی سبحانه خود را انتقام نیر و عفو کرده است پس حق خدا آنست که از انتقام وی خائف باشد و از بهت علم دایم آید و از عفو باشد که چون در حال علم کرده است در آن نیز عفو کند  
و باید که این چنین فانی را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیکند و عفو میکنند و نعمت کرده است با بنی سانه شکوید و شرم دارد و در نظر چنین کریمی بغیرانی کند و خلق آنست که بنزایندی می کنند  
از جان خود و تمکین و وفادارند و بعقوبت زیر دستان تعظیم نماید و صغیر و عفو شمر خود سازد و مکر و دجای حد و در شریعت العظیم العلم و العطره بزرگ شدن و عظمت گاهی در اجسام که مملکت ابصار  
اطلاق باید و گویند که این عظیم عظیم است و آن جسم عظیم تر از دست و وقتی است و مساحت وی در طول و عرض و عمق آن بیشتر ازین باشد و باین و و قسم است یکی آنکه بر یک چشم را و میحا میکرد و با صره  
بمان خفا که فیله امثال آن یکی دیگر است که میحای می کرد و بصرا حراف و می چنانکه زمین و آسمان داین عظیم است و ازل و گاهی در مملکت ابصار استحال کنند و آنگاه نیز اقسام اند قسمی است که عفو  
میشود و اما ملک که حقیقت آن عقل و قسمی است که قاصر است از آن اگر عقل بعضی و قسمی است که تصور نیست ادک عقل و اعطای بجه حقیقت آن و عظیم مطلق است و عظیم تر از همه است و تجاوز است از عقل  
و درین آیه اید که کوی عقل بجه ذات و صفات و می رسد آن ذات حق است تعالی و تقدس و یکیشاخت عظمت حق را متعذر و خوارانه نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند با مثال و امر و نواهی و احکام و می





[illegible]

اور باجایز مرام و برآمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند ممکن باشد و اگر عاجز باشد بملطف و سخن نرم و باجابت دعوت ایشان و قبول و پذیرایشان چنانکه رسول خدا میگوید صلی الله علیه و سلم الواسع  
 سعت فراخی و فراخی کردن و همه را فرازیدن و سعت را اضافت علم میکند و میگوید که علم وی وسیع و محیط است معلومات و باحسان میکند و میگوید باحسان وی وسیع و نعمت او بیست است  
 و بقدرت و ملک و غنای کند و واسع مطلق در جمیع این صفات است تعالی است و آنکه گویند سعت یعنی توانگری و توانائی و دوست رس است بهین ملاقات است و حق است که کسی را که شناخت علم  
 و فراخی علم و قدرت و ملک و غنای او را که باقی نماند در مضیق جمل و غیره و حق را حقیق بلکه مستغنی کرد و از همه و در همه کارها التماس و کند و در تنگنا پناه و ببرد و تخلق آنست که سعی کند در سعت علوم و معارف  
 و اخلاق وجود و سخاوت و زنده و سینه را کشاده و در دودل و دست را فراخ کرده و از آنچه دارد و در وی از خود و از اشیای جاها و ملان تنگدل نکند و هیچ چیز از چنگش در نیخندد و با همی که بر نوح  
 کشا و باشد عیت بند برادر و فراموشی کشا و دست دل کشا اگر خواهی برادر الحکیم حکمت عبارتست از کمال علم و حسن عمل و اقیان و احکام علم و عمل و حکمت علم را نیز گویند پس یعنی علم باشد زیادت احکام علم  
 گویند حکیم را عالم حکم است و حکیم کسی را که عالم باشد بخلق اشیا و نیک داند و ذائق صناعات را و متقن و محکم که صنایع از او کمال بدین معانی جز خداوند و جل را نباشد و وی تعالی هر چه که مقتضای  
 حکمت و از وی دانش و بشی کشد و کارهای وی از زمین و سستی منزه و است و داناست بخلق و ذائق اسرار و کسب شناخت که بر برادر کار تعالی حکیم است بروی لازم بود که راضی گردد و حکم او  
 داند که برادران حکمت بالغه خواهد بود اگر چه ظاهر نکند و بر وی پس اعتراض نکند و محظکیر و بروی و بداند که وی فاعل مختار و حکم علی الاطلاق است یعنی علم باید که در فهم حقایق متوجیز  
 اسم حکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند و تکمیل قوت نظریه تحسین قوت علمیه و نیک داند ذائق و علوم و صناعات را از آنچه متعلق تکمیل نفس خود بود و باید که از سخاوت و لغو پرهیز و وسیع کار  
 بی باخته و حقانی و داعیه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد و نقل است از ذوالنون مصری قدس الله سره گفت شنیدم در زمین مغرب مدی علم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت وی شنیدم  
 چهل روز بر در خانه وی افتاده بودم وقت نماز سجده می و همچنان والد و حیران بازگشتی و بمن هیچ التفات نکردی این حال تنگ آمد کم قتم ای جوان مرد مرا چهل روز است که اینجا ایستادم هیچ اتفاقی  
 بر من نیکی و خفنی نمی گوئی آخر ما اینده و حکمتی و نصیحتی بیاور تا یاد گیرم گفت بان عمل خواهی کرد گفتم آری که خدا توفیق دهد گفت دنیا را دوست دار و در خانه را خاشع و ملامت و ان و منع را عظیم و  
 با غیر حق انس کبر و محبت را در دوار لغت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت مین و توکل را معاش خود ساز میت از سلیه محو کن همه نام و نشان غیر الا کسی که سید پندوی  
 نشان ترا الود و در بضم و فتح و کسر و چشمین و داد و بکسر و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکید و وی تعالی دوست میدارد و مؤمنان را دوست میدارد و مؤمنان را دوست  
 میدارد و اینها که خود را بجهیم و بجهیم یعنی رحمت میکند ایشان را و خیرخواه ایشان را و نعمت میدهد و احسان میکند ایشان را ستایش میکند برایشان و دوست میدارد مؤمنان او را یعنی طاعت میکند و تعلیم  
 میکند او را و محبت میدارد و ذکر میکند او را و فرمود و هو الغفور الواسع و اسم غفور را بر اسم و دو مقدم داشت تا معاصیان که با او کاران که آلوده و خوار معصیت از دنیا نامد نباشد یعنی اول با  
 رحمت و البغف و مغفرت از خوار حال معاصیان می برافشانم و پاک میکنم و بعد از آن در دایره و محبوبان و مودودان خود می درآرم محبت از من گشته آید و من آنم و تو گرم آید و توانی و جو  
 تعلق باین اسم ظاهر است و تخلق آنست که دوستدار اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد خیر برادر مسلمانیان را نیز خواهد بلکه ایشان را بر نفس خود و کمال این اسم آنست که منع نکند از ایشان  
 و احسان و غضب و حق و اید پس بر پیوند و یا هر که برادر قوی و عطا کننده آنرا که محروم کرد و از او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بروی و فردا اهلای این آنست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم  
 باشد و در طریقه محبان بدل محمود نموده استقامت و زنده و دوستی و دوستان او را وسیله عظمی شناسد خصوصاً محبوب ترین محبوبان و بهترین مجانب محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبت  
 و طاعت وی عین محبت حق و طاعت او است حکایت خوبی است یکی از دوستان آن حضرت را بنهاد هزار دینار از میراث پدر رسیده بود تا که موی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم  
 پیدا شد آنهم مال را داد و آن موی را بخبرید میت جادوی چند دادم جان خریدم بجزند عجب ارزان خریدم و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت است بحضرت مصطفی  
 صلی الله علیه و سلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه و سلم محبت اهل بیت و منتسبان او است و دوستی را دوست داری و دشمنش را دوست دارد و دوست را بر دیده و در دیده عطا  
 بر دوست دارد و کسی دو سه روز بر پی دوستان قدم زد صورت انسانی و نعیم جا و دانی یافت آدمی چون ناامید باشد بر پی میفرماید قدس الله سره العزیز چون سنگ را بار است و سنگ را دیدم  
 بعد از آنکه با منو می دیدی چکار التجبید مبالغه صاحب است فی الصراح مجذوبی و مجذوبی و فی القاموس المحید نیل الشرف و الکرم و طبعی گفته مجذوبت کرم و امام غزالی فرموده که مجذوب کسی که شرف  
 باشد ذات او جمیل باشد افعال او و جزایل باشد عطا او و نوال او و پس مجید جامع معنی اسم طلیل و دو باب و کریم باشد و بنده را باید که و طیف صد شایقی بجای آرد و شکر نعمت و عطا او فرو  
 نگذارد و تخلق آنست که شرف و بزرگی را تحصیل اسباب آن را علم و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بعبا و نوال فاضله و فاضله نماید الباعث باعث بر تحقیق میت از کد و بیدار کردن  
 نام از خواب و فرستادن کسی را برای کاری و او تعالی را بکنیز نه مرد و است از مقبور و بیدار کننده و الهامی غافلان است از خواب غفلت و خور و باعث رسل است بسوی خلق و بعضی گفته اند  
 که بر آنکه زنده بماند است بر بنیکو کاری پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و از مغفاتی رسول بزرگتر کرد و از وزر بحث و تشویر یاد آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و تخلق آنست که دلها را  
 مرده را زنده کند که موت اگر است بر آنکه زنده بماند و بعلم که سبب خیره ابدی است زنده کرد و از غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود اعمی خیر که حکم رسول دارد بسوی جوارح و  
 قوای خود بفرستد و بسوی خلق تعلیم و ارشاد و رسل و رسائل ارسال نماید و محبت را بر خیرات و مبرات بر کار و الشهدا از خود است یعنی حاضر آمدن یا از شهادت یعنی گواهی دادن حق  
 سبحانه حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و بر غیب و شهادت و گواهی و هدیه است بر اعمال و احوال خلق و در قیامت و تواند که مرادش بر بروایت خود باشد چنانکه فرموده است شده اند از آنکه  
 الا هو یا شاهد است بر اخذ عیاق و پیغمبران ایمان و نصرت دادن و رسول را گویا بعد از ایشان و مصدق آنچه ایشانست چنانچه قول وی تعالی و اخذ الله عیاق النبیین الا ید و دل است بدان و بعضی  
 گفته اند که شاهد یعنی مبین نیز آمده و وی تعالی بیان کننده است بکلام و طریق و می و الهام و احکام و دین اسلام را و شنیده یعنی مشهود و گفته اند که انبیا و اولیاء و علماء و اهل کواکب و اشیای  
 و

ذات و کمال صفات وی اگر چه از ادراک کائنات و صفات عاجزه و قاصده میت خطبه بر نام تو خوانند این همه از تو خرامی ندانست این همه که چه توحید تو میخوانیم با هم تو میبدی که ما دانیم ما و بندگان  
 باید که از انرا خبر حضور و اطلاع حق و ارشادات وی بر اعمال غافل نباشد و بشهادت وی بر حق رسول و صدق وی مصدق بود و احکام دین اسلام را منبوع و بر کمال ذات و صفات و معنی متخلف  
 و تخلق معنی اصل با جمیع معنی علمیم و خیر است و بمعنی ثانی سعی کند که تحصیل عدالت و تزکیه و تصفیه اناهل شهادت در دنیا و در روز قیامت و شهادت بر وحدانیت حق و بر مشایق انبیا کرد و  
 اسلام را خواص عباد الله باشد الحق بمعنی ثابت و مست و در مقابل او است باطل بمعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و مست مطلق الله تعالی است و سایر موجودات اغیثیت امکان معدوم و بیجا  
 و غیثیت که در حد ذات ایشان از وجودی و ثبوتی نیست چنانچه گفته است الاکل شیء ما خلل الله باطل و تفصیل کلام آن است که اینجا سه چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجبی و باطل بوجبی پس  
 متحقق بالذات باطل مطلق است و ممکن لذات حق است بوجبی و باطل است بوجبی و او را از جهت ذات خودش وجودی نیست اصلا پس باطل است بذات و مستفید است وجود را از غیر خود  
 از وجبی که بجانب عقیده وجود دارد و موجود است پس وی باین وجه حق است و این است معنی قول وی سبحانه کل شیء بالک لا وجه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که  
 بذات خود موجود است و هر چه وجود دارد وی میگرد و آن خداست غرض جل تعالی و تقدس و حق بمعنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقاد است و مذاهب را بدان و وصف میکنند بشری  
 بوجود حق دارد و با اعتبار ثبوت این جهت او را حق می گویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید و او است تعالی سزاوار الوهیت و اقوال و افعال وی از نشایه بطلان و کذب منزه و مبرست و تخلق  
 است که مستحق گردد بنده و متابعت حق که شریعت بنوی است صلی الله علیه و سلم تا انان نوری و حضوری بر دل مستولی گردد که بدان مستغرق گردد و در وجود حق و ذکر وی و حضور وی می مستقیف  
 گردد و بمعنی تعانی نام غزالی گفته رحمه الله علیه رحمة و استغفار کرد چنانچه حق است و لیکن حق بذات خود نیست بلکه هستت مجزا و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات خود و باطل است اگر موجود است  
 حق را و او را نمی بود پس خطا کرد کسی که گفت انا الحق مگر کسی از دو تاویل یکی آنچنان دارد که وی حق است و دیگری بنادین تاویل بعید است زیرا که لغت و آلات ندارد بران و بکار انکیزین مخصوص بوی نیست بلکه  
 هر چه با خواصی و دست حق است تاویل دوم آنکه مستغرق گردد و در وجود حق تا آنکه در باطن وی محبت شود و کنجایش غیفا نه و هر چه کلیت چیز را و تمام او را و کبر و در وی مستغرق گردد و میگویند و مبالغه  
 میکنند که او است و از اینجا گفته است انما من اهلوی و من اهلوی انما را استغرق و استملاک داشته است انبی کلام الامام می موجود بحق وای نور مطلق افاضه کن بر انا حقانیت و نورانیت  
 وجود خود تا مستغرق شویم در دایمی عرفان تو و شود و تو و منور گردان نور اسم خود دل بنده خود را تا چنانکه اسما و صورته جلالتی است و حقیقه و معنی تکریم و با وجود آن آگاهی و هویشاری پیدا  
 آرد و از نسی و بخود نیکی دارد تا گوید انا الحق سبای آنکه دیگری انا الحق گفته است انک علی کل شیء قدیر الوکیل و کیل آنکه کار را با وی گذارند و زمام تصرف در دست وی دهند و وی تعالی خود بخود  
 کارهای بند کار را بر خود گرفته و قائم شده با امور عباد و مبداء و عا و تحصیل هر چه بدان محتاج اند و نهایت میکند بغایت و کرم و خدمات همه را بی آنکه کسی توکیل و تفویض کند و کیل کاهی و فاعل میکند قدرت  
 قدرت وی بامری که وکیل است دران و وکیل مطلق آنست که امور موقوف باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و وافی بود با تمام آن و ان کرم و غایت باری تعالی است پس بنده باید که بمساک  
 خود را بحضرت وی سپارد و بتبیری وی باز گذارد و بیکلیت خود متوکل گردد و بروی و بسندگی کند باستغاث و استمداد وی از غیر وی میت کار خود را بنده انا گذار گشت نمی نیم ازین بهتر کار  
 و حقیقت توکل ثقه است بغضات حق و اکثر استعمال توکل در امر ذوق است و مفهوم او عام است و تخلق آنست که در کارهای ضعیفان و فروماندگان سعی کند و در کفایت مهم ایشان شمش  
 نماید و در انجام مارب و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گواید وکیل ایشان است و وکیل خدا گردد بر نفس خود و خصم نفس گردد در استیفا حقوق الهی و اقتضای اوام و نواهی وی تعالی العفو  
 الممتین قوی توانا منین استوار اما غزالی گفت قوت دلالت میکند بر قدرت تمامه کامله بالغه و منانیت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی ازین جهت که قدرت بالغه و کامله دارد و قوت  
 و ازین حیثیت که شدید القوت است متین است که در قرآن مجید وصف کرده است خود را بنده القوه المتین و مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و وی تعالی از غیر مانگی و ضعف فرو  
 مانگی منزه و مبرست و بعضی گویند قوی متین بمعنی خالق قوت و منانیت است فعیل بمعنی مفعول پس در همه کار قوت و نصرت از خود خواهد و خود را و همه کس را و همه چیز را و مسخر و مقاد و او داند و در  
 وقت جرات و بی ادبی از قوت و قدرت او هر سان باشد و تخلق آنست که بر بر او ای نفس قوی و جبره باشد و در دین مصلب و سخت بود و دلقین قوی و متین باشد و در بهر ای احکام شریع و  
 وستی با خود راه نهد و بیت نفس کا و کشیش را بر خویشین سلطان کن دشمن است او هر چه فرماید که آن کن آن کن الولی محب و امرو حق سجا محب مومنان و متیقان است و نصرت میدهد  
 ایشان را و وی تعالی دوست میدارد و مومنان را الله ولی الذین آمنوا ولی بمعنی متولی امور نیز آمده و وی حق سجا بمنزله امور صالحان است بلطف و اصلاح که توکل کرده اند بروی و تفویض  
 کرده اند امور خود را بوی و متولی امور تمامه خلاق است از آنچه محتاج اند بآن از امور محاش و معاد و بمعنی قریب نیز آمده و محبت وی تعالی قریب است بمحسان و اذاسالک عبادی عسی سمعتم  
 قریب پس بنده باید که بتکمیل شعب ایمان خود را شایسته مزید دوستی سجا گردد و در همه کارها مدد و نصرت از وی جوید و بر تولیت و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالی آگاه بود و التفات و انظار  
 نکند و تخلق آنست که دوست دارد او سجا را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سعی کند در تقضای حاجت خلق او و نظم مصالح ایشان تا شرف گردد و باین اسم و نامیده شود  
 او را ولی الله یکی از نشان ولایت آنست که وی تعالی دائم دارد و توفیق و نصرت او را و محمول و مطرود ذکر اندازد و اگر قصد محصیت و بدی کند بکارها و اولاد و اولاد و اگر ناکا و دران بغیثه بتوبه و انابت  
 زود باز گردد و دران نگذارد اینست معنی اذ احب الله عبدالم یضربه و ذنب و از نشان ولایت است که او را در دل و دوستان خود جای دهد زیرا که دل ایشان بکل نظر حق است و چون او را در آغوش جای  
 لایزال و توان بر وی نیز افتد بیت دل بدست آرد و دایره و نور حاصلی داری اللهم رزقا للحمید حمد و محبت ستودن و ستوده شدن و او است ستانیده ذات خود و ستایش کننده صفات  
 خود بکلام خود و در نازل و تثبیت آیات و منات و لایزال لا احصی ثناء طیک انت کما تثبت علی غنک دلیل آنست و ستانیده و انبیا و اولیا و مقربان است بغضلیت ایمان و احسان و مؤفان و  
 ستوده شده است بتایش خود و ستایش جمیع آفرینش خود که و ان من شی الا یسبح بحمده یا حمید بمعنی تسبیح جمیع معاد است که موصوف بکل کمال و عطا کننده هر نوال است و هر حمد و ثناء را بجهت بذات





[illegible]

او است جل جلاله و عظم نواله و بیخ کنی و احسان نیست مگر آنکه دوست سجا متولی آن و تفصیل بفرموده احسان بی بر خلق از حد حصرو بیان بیرون ست و آن تعدا و انعمه الله لا تحصى و بنده باید که  
شکر نعمت و مبرکات خدا بجا آورد و بخلق خدا نیکی و احسان نماید خصوصاً ما در پیر و آثار و همسایه و سایر اهل حقوق و مستحقان بلکه غیر مستحقان نیز آورده اند که شخصی حضرت غوث الثقلین شیخ محمد علی  
عبد القادر جیلانی مالی آورده و در غیر مال زکوة و کفایت مستحق از راستی متذکر اینها نیستند انهم و تمیز میان اینها نیستند انهم هر که فراموشی فرموده به مستحق را و غیر مستحق را تا به غرضی نهایی تا نیز مستحق  
آن و مستحق آن نه التواب توبه بازگشتن از گناه و اصل معنی توبه رجوع است چون نسبت ببنده که نکرده رجوع از خصیصه مراد دارد و اگر بر سر و کار نسبت کند رجوع بر محبت و توفیق را و نه غایب  
و دوی تعالی نیز سید میکند اسباب توبه را و توفیق میدهد بنده را بان و میدارم بیکر از خواب غفلت بختیفات و تخذیرات و تمییزات بر و خاصیت عواقب معاصی پس رجوع میکند توبه  
و خاصیت رجوع میکند و بی سجا به فضل و کرامت پس بحقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده چنانکه فرمود ششم تا بی علم لغت و لغت توبه به کنیم و بشکیم بنده باید که دائم در میند  
و در نورمیدی بر بنده و از جناب حق توبه طلب دارد و از گناهان پشیمان گردد و گوشه عزت بگذرد و در توبه تا به نیکو کند و از عجله بالتوبه قبل الموت را مثال کند حکایت عیسی بن عیسی وزیرا که بخواه  
بیر از مطلق را چنانکه حادث است میرسد از این کسیت زالی بگذاردی شسته بود گفت چند که بدین کسیت این بنده است از چمن غایت حق افتاده و بان طایر بسلا کشته عیسی بن عیسی شنیده و بفرمود  
خود بازگشت و ترک کرده بدولت توبه مشرف شده بلکه مبارک مجاد در گشت و تخلق آنست که از زلات بندگان اعراض کند و اگر اعتقاد نمایند و توبه بکنند قبول کند بگرم و انعام بر ایشان بگرم  
نماید و هر که بعد از نماز چاشت صد بار بگوید اللهم اغفر لی و تب علی الکفایه التواب الرجیم گناهان و آفریده و شود که اجائی کتب الحدیث المنتظم انتقام بعقوبت پاداش کردن و یکی از صفات  
حق سجا انتقام است آن اندر غرزد و انتقام و این بعد از انداز و اعمال شده و اخلاص است از معاصی و مسامحت و دوی سجا انتقام میکند و عقوبت میکند کافر را و متمردان را بسبب کفر و  
کشی و عاصیان و فاسقان را اگر چه بد عقوبت کند و اگر چه بد بخشش پس بنده را باید که انما انتقام حق پر خرد باشد و از معاصی مجتنب و متحاشی و تخلق آنست که در حفظ خود و شرع و احکام آن  
و ببنده کند و انتقام کند از دشمنان این دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و دشمنی او انیت که چون ارتکاب معصیت کند یا در عبادت تقصیری نماید انتقام از او بکشد و عقوبت کند باین  
بسطامی گفت که نفس من تکامل کرد در دوشی از شهاب از در پس خطاب کردم و او را منع کردم و از آب خوردن یکسال العفو محو کننده سیئات و در گذرند و از معاصی قریب یعنی عفو است و لیکن این نیست  
از آن زیرا که عفو یعنی بخشش است پس عفو یعنی پوشیده نگه داشتن است و عفو مشعر محو و اعدام است و بنده هر چند که کار بد و بغیر پروردگار را میدارد و بدوست و بر دشمنانی بیخ مجرم بنده  
نباید نهاد و شاید که موی کبری خجسته با قامت حد شرع و حکم دین بیت روکن بد را چه دانی در ازل نام او در نامه نیکان بود و در و بر جای نیکان این گناه بر تو در و در و نرا تا فانی بود و تخلق آنکه  
تقصیرات مردم و جرائم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا درجه الخاطیون الغیاء و العافین عن الناس دریا به الرؤف رفت شدت رحمت و غلبه آن بعضی گفته اند زلفت احسان است  
و کعبه آن شفقت محسن است و رحمت انسانیت که بدان حاجت کسی است که احسان کرده بوی دوی تعالی عذر بانست بر بندگان بار سال رسل و بیان شریعت که موجب عفو ایشان است  
از اسباب عقوبت عقبی و عصمت از زلفت المبح است از غفران معصیت پس زلفت عبادات از معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تعلق و تعلق در باب اسم الرحمن الرحیم که شت ممالک  
الملک نافذ است حکم و وصیت او در مملکت و وی با جاد و اعدام و انبیا و افاض و وجه تعلق و تعلق در شرح اسم الملک که شت ذوالجلال و الاکرام آنکه هر کمال و بر کمال ثابت است مراد او  
و هر کرامت و هر کموت مراد است از وی جل جلاله و عظم نواله پس جلال حضرت ذات اوست و کرامت فعل اوست که فاعل است از وی بر بندگان او و انواع اکرام او و بندگان او را خارج  
از این حد حصرو نشاء و مجمل آن دشمن قول دوی و لذت کو مناجی آدم و آن تعدا و انعمه الله لا تحصى و مذکور است و هر که جلال خدا را شناخت نذل نماید به بکار و وی و هر که اکرام او را بداند  
شکر گوید مراد پس خدمت نکند غیر او و سوال نکند غیر دوی و تخلق آنست که تحصیل کند مرضی خود را از جلالی و شرفی و کمالی و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکه لائق و منزل او راست المقسط  
قسط و جو رسیده و واقعا عادل و داد بگردن و مقسط عادل که انصاف میکند و مظلوم را از ظالم و کمال این معنی آنست که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر بشمارد و در آنچه که در حدیث  
آمده است و شرح این در اسم العدل که شت الجامع جمع کرد آوردن و کرد آفرنده خلق تماثلات چنانچه او بیان بر روی زمین و بر آفریننده ایشان در محشر و حسابات بیخو جمع میان آنها  
و گویند و بر کوزین و دریا و حیوانات و نباتات و جماد و معدن مختلفه و همه اینها مختلف اشکال و الوان و طعوم و اوصاف اند و همه را در زمین جمع کرده و همه را در عالم جمع کرده و هر چند جمع  
کرده در حیوانات میان استخوان و پی و درک و مغز و سایر اجزای حیوان و جمیع کرد و میان مقتضات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این المایع و جوهر جمع است و جمیع کرده و دلهای عارفان را  
تقدیر تا خلاص شده اند از اسباب تفرقه و دیت و سلطه و حادثات و جمیع کرده و مفهوم ایشان را در طلب خود و دلهای با شایسته را بفرموده و الا که الله تعالی القلوب و جمیع کرده و فضایل و کمالات را در دنیا و  
اولیا و علما و جمیع کرد در بعضی از کمال و لیا علم و سیادت و کرامت و غرور و قدرت و جمع کرد و فضائل و اوس و آخرین در سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و صحابه و انبیا و جمیع بنده باید که مایل  
و تعلق کند و بتلوع صنایع و بانیع الهی و افعال غیر متناهیه و مطلق آنست که جمیع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانیه و جسمانیه و معرفت ذات و صفات حق و صفات حمیده و اخلاق کرده و در وظایف عبادات  
و اورد و غیرات و مبرات و سایر فضایل و کمالات و معنی و معنی و سکون طلب و محبت مع الهی و در محبت کوشش با همه ذات شوی ترسم که بپرکنده شوی با شوی الغنی المفقنی غنیانی نیاز شدن غنی  
بی نیاز گردانیدن و دوی تعالی غنی است که در ذات و صفات و افعال از همه بی نیاز است و با وجود آن بی نیاز گردانیده است و بگردن را از بنده گان خود و لیکن آنکه غنی که در باغهای غنی غنی غنی غنی  
خواهد بود و درضا اگر از امثال خود غنی کرد و در بعضی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالی و تقدس ایها الناس انکم العقر الی الله و الله هو الغنی الحمید و بنده چون دانست که حق سجا بی نیاز است  
نیاز محض است و برده چون دانست که بی نیاز گرداننده است طمع از همه قطع کند و سوال نکند مگر از دوی و دوی نیاز ندارد و مگر بوی و از خلق بی نیاز گرد و مطلق با معنی کرد و با چون نیازمند است  
بیرد و آنچه تواند رفع احتیاج ایشان کند و آنچه افضل نعمت حق نزد او است بفرموده و مساکن یا فاضله کند و از سوال بی نیاز گرداننده خطی الناس الغنی نیز یا به المعطی المانع هر که را هر چه خواهد بد و هر که را



[illegible]







اگر چه باشد که ما آن را مانند کثرت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح وحین یمشی یکب کعبه یدربها میکب  
 کند و در هنگامیکه شام کند یعنی در صبح و شام کوبید سبجان الله و بحمد الله و مائه مره صد بار یا اهل بیت احد یوم الفیقه با فضل ملجاء به نیار و بیج کی روز قیامت علی فاضل از این  
 آورده است و ای عمل را الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه مکرکی که گفته است مانند آنچه گفته است وی یا زیاده کرده است بر آنچه وی گفته است متفق علیه اینجا ده کجا  
 می آید یکی آنکه از ظاهر عبارت این مضموم میشود که هر که گفت مانند آنچه وی گفت و آورد و مثل آنچه وی آورد و باشد از فضل از آن و این ظاهر است اشکال دوم آنکه زیادت بر تقدیمات  
 شرعیه و یا جاز نیست چنانکه در چهار رکعت ندرج رکعت کرد و مثلاً پس زیاده آوردن چون جائز باشد جواب اول آنکه تقدیر کلام و معنی وی آن است که نیار و مساوی آنچه وی گفته  
 و نه افضل از آنچه وی آورده مگر کسیکه گفت و می آنچه گفت پس وی مساوی آورد و یا کسیکه زیادت گفت از آنچه وی گفت پس وی افضل از آن آورده جواب از اشکال ثانی آنکه زیادت  
 بر تقدیری جاز نیست که از شارع اجازت و تجویز زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح زیادت کرد جواب آن معلوم شده پس این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت ندرج  
 بلکه مثل آنکه در نماز تنجید یا وضعی شست رکعت آمده است و اگر تا سیروده و دوازده بگذارد نیز جایز است بلکه افضل است و تواند که مراد از اعمال غیر و دیگر باشد نفس تسبیح فافهم و عنه قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمات خفیة علی اللسان ثقیلة فی المیزان حبیبیان الی الرحمن و کلمات سبک بر زبان کران در میزان اعمال دوست داشته شده بسوی حق  
 آن دو کلمه کدام است سبحان الله و بحمد الله سبحان الله العظیم متفق علیه و عن سعد بن ابی وقاص قال کان عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال روایت است  
 از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آن حضرت پس گفت آن حضرت ایحضر احدکم ان یکسب کل یوم الف حسنة آیا عاجزی آید یکی از شما از آنکه  
 کسب کند هر روز هزار نیکی فساله سائل من جلسا نه کیف یکسب احدنا الف حسنة پس رسید آن حضرت را بر سنده از نهم نشینان وی صلی الله علیه وسلم چگونه کسب کند یکی از ما هزار  
 نیکی را یعنی هر روز قال یسبح مائة تسبیحة گفت آن حضرت تسبیح کوبید صد بار فیکت الالف حسنة پس نوشته میشود و هزار نیکی بحساب ششصد که بر نیکی راده حسنة است او محیطه  
 الف خطیئة یا افکده شود از وی هزار گناه این نیز حکم کتاب هزار حسنة دارد و از آنچه تقدیر کرده شد ضمیر جلیبا نه با حضرت رفت اما اطلاق این لفظ از حدیث مافوس و محمود نیست  
 و تواند که ضمیر سعد بن وقاص و دو و این قول را وی سعد بود کویا کسی از نهم نشینان وی اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد فافهم دوا و مسلم وی کتابی در جمیع  
 این موسی الحنفی او محیط و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی از وی جوی یعنی بنجم و فتح ما که از ثقات است او محیط آمده و بکلمه برای تردید چنانکه تقدیر کرده شد قال ابوبکر البرقانی گفت ابوبکر بر  
 تبع با و ضمیر کسر آن نسبت بر قان که نام قریش است از خازنم دوا و شعبه و ابو عوانه و یحیی بن سعید القطان عن موسی روایت کرده اند ای حدیث را این اند از موسی جوی مذکور  
 تھا و او محیط فغیر الف پس گفته اند و محیطا و ابی الف پس هر کلمات الف حسنة میشود و هم خط الف خطیئة و ظاهر همین است زیرا که حسنة و در یکصد سیات را هکذا فی کتاب الحسنة  
 هم چنین بیان کرده است حمیدی و مجمع بین الصحیحین و عن ابی ذر رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الکلام افضل گفت ابوبکر پرسیده شد آن حضرت را کدام کلام  
 قال ما اصطفا الله لکلامه گفت آن حضرت فاضلترین کلام کلامیست که برگزیده و اختیار کرده است خدای تعالی و فرشتگان خود را تسبیح و تحمید میکنند و بدان کلام طبع است بقول حق سبحانه و تعالی  
 و نحن نسبح بحمک و تقدس لک زیرا که این تعلیم وی تعالی است و ایشان را دلیل قول ایشان لا علم الا ما علمنا آن کلام کدام است سبحان الله و بحمد الله و دوا و مسلم و عن جوی یثبه بنجم  
 و فتح و او سکون تخانیه که بجز از کلمات المؤمنین است ان البقی صلی الله علیه وسلم خرج من عند هابکرة روایت است از جوی یثبه که آن حضرت بیرون آمد از نزد وی در باد می حسین صلی  
 الصبح هنگامیکه از آن حضرت نماز بامداد را و هی فی مسجد هابکرة جوی یثبه در سجده کا خود بود یعنی در جای که نماز گذارده بودند تسبیح میکرد و شاید که مراد مکانی است که  
 ساخته بودند خانه خود و برای نماز گذارده و آنرا مسجد کما بجزیم نیز سبک بنید ثم وجع بستره بکشت آن حضرت و بر سر وی آد بعد از صبحی بعد از آن که چاشت کرد آن حضرت یعنی مدام وقت  
 چاشت و هی جالسته و حال آنکه جوی یثبه بود قال ما دلت علی الحال الذی فارقک علیها گفت آن حضرت آیا همیشه بی تو بر جالتی که جدا شدم از تو بر آن حال یعنی از وقت صبح تا آن  
 که وقت چاشت است بر حال خودی نوشته ذکر می کنی قالت نعم گفت جوی یثبه بر آن حال خودم قال البقی گفت غیر صلی الله علیه وسلم لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلاث منها  
 بر آنکه نفهم من بعد از تو یعنی بعد از آمدن از پیش تو چار کلمه بر او و رفت با طاعت منذ الیوم یعنی کلمات اندک که برگزیده شوند و مقابل کرده شوند بخیرگی گفته و خوانده توام و از این  
 بر آنکه بر این کلمات تسبیحات و تحمیدات گفته تسبیح سبحان الله و بحمد الله و دخلته و دخی نفسه و زنه عرشه و مدد کلماته چنانکه است که فی مباحثه و کلام  
 و تسبیح و تحمید مشترک است میان اینها زیاده بر آن نیست یعنی تسبیح و تحمید میگویم بر شما مخلوقات تو که بشمار بی اندازه اند چنانکه موجب رضای تو شود و بوزن عرش تو که عظیم است و تقدیر کلمات تو که  
 کلام است یا اسما و صفات او یا علم او است دوا و مسلم و عن ابی هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسب کوبه لا اله الا الله و حله لا یلک  
 له له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر مائة مره صد بار کانت له عدل عشر رقاب باشد او ثواب برده برده که از او کند و عدل کبر عین و فتح آن مرد روایت است  
 بمعنی مثل و برابر چیزی و بضمیر گفته از بفتح بر چیزی یا غیر جنس وی و کسب له مائة حسنة نوشته شود برای وی صد نیکی و محبت عنه مائة حسنة و مکرره شود از وی صد نیکی  
 این حدیث مؤید آنست که در حدیث سعد بن ابی وقاص است و محیطا و ابی الف است و کانت له حوزا من الشیطان یومه ذلک و باشد این کلمات را و او پناه را شیطان و ششوی و آن رفد که  
 گفته است این کلمات را حتی میسی تا آنکه شبانگاه کند و بجز مکرر آنرا نتواند و یا بایات احد با فضل ملجاء به الا جمل علی اکثر من ذلک و نیار و بیج کی علی فاضل از آنچه آورده است او مکرر  
 عمل کرد بر بیشتر آنچه ذکر کرده و بضمیر همین تسبیح یا کبریا اعمال و این حدیث از اشکال اول که در حدیث بی هریره می آید سالم است متفق علیه و عن ابی موسی الاشعری قال کنا مع رسول الله

[illegible]





[illegible]



بدگاه صمدیت حق میرسد و از طاعت سوئی و کالی نه بگذرد و زبان ایشانست یا عبادی و ان اولکم و اخرکم و انکم و جنکم ای بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان  
 شما که نوا علی اتقی قلب و جل واحد منکم باشد بر بریز که ترین دل یکم و از شما یعنی کفر فرض کرده شود و دل یک کسی از شما که متقی ترین دلهما باشد و شما هر برین صفت باشد ما از ذلک فی  
 ملکی شینا زیاده نمیکند آن در ملک پادشاهی من چیز یا عبادی و ان اولکم و اخرکم و انکم و جنکم نوا علی اتقی قلب و جل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شینا ای  
 بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما باشند بر غیرانی کنند و کنا و کنند و ترین دل یکم و از شما که نیکو دان از ملک من چیز یا عبادی و ان اولکم و اخرکم و انکم و جنکم  
 اما موافی معید و احد ای بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما باشند بر غیرانی کنند و کنا و کنند و ترین دل یکم و از شما که نیکو دان از ملک من چیز یا عبادی و ان اولکم و اخرکم و انکم و جنکم  
 کل انسان مسئله پس به هم برآمیر خواست او را ما نقص ذلک ما عندی کم کرد و دان و دان از آنچه نزد دست از نعمت الاکمال نقص الحیاط اذا دخل البحر کما یحکم یکم کرد  
 سخن یعنی آداب و ریاضت در آورده شود و دریا یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ای بندگان من نیست آن علمای نیک و بد که علمای شما که میدانم و می شمارم بر شما شما و فیکم یاها  
 پسر تمام میدم شما را جزای آن اعمال را من و جل خیر اقلی الله پس یکدیگر یا بدی که یا نیک و علمای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بر آن ترتیب داد و  
 و من و جل غیر ذلک فلا یلو من الا فنه و یکدیگر یا بدی که یا نیک و علمای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بر آن ترتیب داد و  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسعين انسانا بود بنی اسرائیل مردی را کشت نود و نه آدمیرا ثم  
 خرج یسأل پسر برین آمد در حالی که میرسد مردم را از قبول توبه خود یا سوال میکند مغفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی اول السب و الصبر است قبول وی فاتی و اها بقالله  
 توبه پس آمد راهی را پس رسید او را ایاست مر او را توبه و قبول می افتد از وی توبه و در بعضی نسخ الی توبه ایام است توبه و این اگر چه کجاست معنی ظاهر است اما اول رجسیت روایت صحیح  
 تراست قال لا کفرت راهب نیست ترا توبه هتله پس کشت آن مرد را و راهب را و جل یسأل و در اینجا که سوال میکند مردم را اقبال له و جل انت قریب کنا و لکن اکر کفرت  
 مر او را مردی یا قریبین و چنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات آمده که در وی عالمی هست یعنی در وی کسی است که محل شکل تو خواهد کرد و فاد که الموت پس در ایات و امارات  
 و علامات مرکب یعنی مرکب در سیه فنا یصد و پنجه ها پس میل کرد و آرزو بسینه خود بجانب آن قریب یعنی در جهان حالت در رسیدن مرکب سینه را بر زمین کشید و با پنجه رفت و در میل کردن و در کلبی بن  
 فاحتمت فیه ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب پس بیکار کرد و مذبح را نمود در شان آن مرد و فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بر آن شدند که وی مرحوم و مظلوم  
 و فرشتگان عذاب بر آن آمدند که وی مضطرب و مضطرب فاحی الله الی هذا ما نفعونی پس وی فرستاد خدای تعالی بسوی این قریه که منوجه شده بود بجانب آن نزد یک مشت  
 والی هذا ان تبا حدی و وی فرستاد بسوی این قریه ظالمه که وی از آن هجرت کرده بود که در و از بیت فقال قیسو ما بدیها پس گفت خدای تعالی فرشتگان را از آن بگذراند و بر پیانید  
 مسافری را که میان دو قریه است نسبت بهت کرد که از این دو نزدیک تر است بهت فوج الی هذه اقرب بشیر پس یافته شد میت بسوی این قریه رحمت کرد و دیگر است یک بیت  
 ففعل له پس آرمیده شد مر او درین حدیث کمال مبالغه است بحت رحمت الهی و امید واری مغفرت و وی تعالی و آن بعد قنیت و بود و توبه و استخار و متفق علیه و  
 عن ابی هريرة و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی فنی بیده و لو لم یزل یبذل الذی هب الله بکم سوکند بخدی که تعالی ذات من بدست  
 قدرت و دست اگر کنا و نمیکند شاید بر خدای تعالی شما را و لحاء بقوم یذنبون و بر آینه می آرد تو میرا که کنا و کند فیستغفرون و الله پس طلب آمرزش کنند از خدا فیستغفرون  
 پس سارزد و ایشان را مقصود بیان و مقصود مغفرت الهی سجده است کنا با از برای اظهار تقضای اسم غفور و غفور بیت که جرم منب کان نیاید غفور و حال کی نماید و تا رغبت کند  
 در توبه و استغفار رحمت بر سر ذنوب و عدم ملامت بدان زیرا که خدای تعالی نمی کرده است از ذنوب و فرستاده است پیغمبر را تا باز از آن فاقم و باسد التوفیق و رواه مسلم و  
 عن ابی موسی و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یسبطید باللیل لیتوب مسی النهار و بدستیکه خدای تعالی فراخ میکند  
 دست رحمت خود را شب تا توبه کند بدی کننده در روز و یسبطید بالنهار لیتوب مسی اللیل و فراخ میکند دست خود در روز تا توبه کند بدی کننده شب و یسبطید لیل  
 است از توسعه و خیران و اظهار کرم حتی تطلع الشمس من مغربها تا آفتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت مردی توبه بستر کرد و بدین این در آخر کتاب در بیان  
 علامات ساعت یباید و رواه مسلم و عن عائشة و رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العباد اذا اعترف بدستیکه بنده و وقتیکه اقرار  
 میکند یعنی بگناه خود ثم تاب پسر توبه میکند و رجوع می نماید بدگاه رحمت حق تاب الله علیه قبول میکند خدای تعالی توبه او را و رجوع میکند بر رحمت بروی متفق علیه و  
 عن ابی هريرة و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه کیک توبه کند پیش  
 از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خدای تعالی بروی و قبول توبه او واجب است بفضل الهی و کرم وی و رواه مسلم و عن انس و رضی الله عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم الله اسئل فوجا متوبة عبد حین یتوب الیه بر آینه خدای تعالی سخت تر است از وی شادمانی توبه بنده خود و رضای وی تعالی از بنده  
 هنگامیکه توبه میکند بنده و رجوع میکند بسوی خدای تعالی من احدکم کانت و احلته با و من فلاة کما از شما که بود شتر سواری و بارکش وی بر زمین و مشت فاختلعت منه پس رسید  
 و کوفت را حله از وی و علیها طعامه و مشرابه و بر آن را حله بود و خدش وی و آب و می فایس منها پس نا امید شد آنسان را حله فاتی مشغور پس آنگاه رختی را فاصح  
 فی ظله پس بپوشید و در سایه آن رخت بسبب کوفت و ملالت وی قدام من و احلته در حالی که تحقیق نا امید شده است از امل خود و فینا هو کذلک اذهو بها کامة



عنده پس در شای آنکه آنکس همچنین بر پهلوا افتاده بود تا که آنکس تلبیس و حاضرست بر اندر و حالیکه ایستاده است راهلزد و سی فاحل بخطاها پس گرفت مبارک را و نام قال من  
 شدة الفرج پس گفت آنکس از سختی شادمانی اللهم انت عبدی وانا ربک خداوند اتوئی بنده من و منم خداوند ترا خطا من شدة الفرج خطا که آنکس از سختی فرج  
 و گفت تو بنده منی و منم پروردگار تو بجای آنکه باید گفت تو پروردگار منی و منم بنده تو و مخصوص میان شدت نمای حق و تشبیه آنست که بفرج تشبیه کرده و گزیده خود را بیا بدو بنده کنایه بکار بنده گزیده  
 از پروردگار تعالی است و تو به حکم باز آوردن و باز یافتن در دفعه دوم و او مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان عبد الله ذنبا ذنبا و بنده تشبیه بنده از تشبیه  
 که کنایه می فقال و بنده ذنبت فاغفره پس گفت آن بنده ای پروردگار من کنایه می کرد پس بیا بر این کنایه را فقال و بنده پس گفت پروردگار و یعنی بیا که علم عبدی ان له و با بغفر الله  
 و یاخذ به آیا دانست بنده من که پروردگار است که می آموزد کنایه را و میگوید و بنده را غفرت لعبدی آموزیدم بنده خود را به همین علم ثم مکث ما شاء الله بستر رنگ کرد آن بنده  
 در کنایه کردن مدتی که خواسته بود خدا ثم ذنبا ذنبت ذنبا فاغفره پس گفت آن بنده بدین بازی پروردگار من کنایه کرد و پس بیا بر این کنایه را  
 فقال پس گفت پروردگار درین بازی از علم عبدی ان له و با بغفر الذنوب و یاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم ذنبا ذنبت ذنبا فقال و بنده ذنبت ذنبا  
 آخر فاغفره لی درین مرتبه لفظ آخر ولی زیاده است و در بعضی نسخ در اولی و در دوم آخر ولی نیز موجود است و در نسخ صحیحین مقرر است که ذکر کردیم فقال اعلم عبدی ان له و با بغفر  
 الذنوب و یاخذ به غفرت لعبدی فلیفعل ما شاء پس گویند بنده هر چه بخواهد از کنایه ما دام که استغفار و مقصود بیان فضیلت استغفار است و تأثیر وی در غفران نه از کنایه  
 متفق علیه و عن جندب بن جهم جهم سکون فون و ضم دال و فتح آن نام بود و غفار رست که از اکار بر صواب و در او ایشان است و جندب نام بعضی صحابه و بکر هم هست و ظاهر آنست که مراد اینجا  
 ابو ذر باشد و اما علم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حدث ان رجلا قال والله لا اغفر الله لفلان روایت است از جندب که آن حضرت حکایت کرد که مردی گفت بخدا  
 سوگند که نمی آموزم خودی تعالی را مگر از ظاهر ظاهر آنکه از فاسق معبود و این مرد سخن فتنه گشت و سوگند خورد که خودی تعالی را نمی آموزم و ان الله تعالی قال و بدستیکه خودی تعالی گفت من  
 ذا الذی یتللی علی انی لا اغفر لفلان کیست آنکه سوگند بخورد بر من که نمی آموزم فلان را یا مراد این عمل است که سوگند خورد و بعضی دروغ گوئی ساختن را و باطل کرد اندیم سوگند ترا و آموزیدم و او را مالی  
 بجز و کسر را و شده اما سوگند خوردن فانی قل غفرت له لفلان پس بدستیکه تحقیق آموزیدم فلان را و لحطبت غلالت و باطل کرد اندیم عمل ترا خطاب آنکه دانست که گفت خودی تعالی  
 نمی آموزد فلان را یا مراد این عمل است که سوگند خورد و یعنی دروغ گوئی کرد اندیم ترا و باطل کرد اندیم سوگند خوردن ترا و بیا بر این نام را و او را و کما قال یا جندب گفت راوی بان حضرت این عبارت را در جاک  
 میگویند که راوی را الفقه حدیث بجز محفوظ نمانده است و او را و در حدیث نیز است که کسی را که شخصی حکم کند بعد از مغفرت اگر چه فاسق و بدکار باشد شاید که سولی تعالی او را بچشد این را بگوید  
 و از این کما غفرت است بیت نامیدم مکن از ساقیه و زائل تو چه دانی که پس برده که خوبست و که زشت و عن شداد بن بشیر مجمر و تشدید دال ولی بن اوس نفع بجزه و سکون و او  
 صحابی انصاری برادر زاده حسان بن ثابت او را و در او صحبت است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سید الاستغفار ان تقول افضل استغفار این است  
 که بگوئی اللهم انت ربی خداوند اتوئی پروردگار من لا اله الا انت نیست معبودی بجز تو تو خلقتی سید اگر وی تو را و انا عبدک و من بنده تو انا و انا علی عهدک و وعده  
 و من ثابت و دایم بر عهد و عودیت که با تو بستم و و وعده که با تو کرده و ام کرده و فای آن از من نمی آید یا عهدی و وعده که تو بقبول کردی و مرا برای اهل ایمان و طاعت کرد پس من میقیم و مختم  
 بر عهد تو و معصیت تو و عهد تو و دل بر لبه بر امید نشستم که هر چه طاعتی چنانکه باید از من می آید ما استطعت اعد که استطاعت دارم و میتوانم آنچه که کمالی درگاه تو باشد و فای حق تو تو را  
 کرد که آن مقدور بر بشر نیست و از طاعت آدمی بیرون است اعوذ بابک من شئ ما صنعت یا یحیی تو را بدی آنچه کرده ام از کنایه بکار این طاعت صورتی که میگویم که از من چیست و یا  
 خالی است و منم من دعوی حل و قوت است بخود باسد من ذلک ابو عاتک منجمت علی اعتراف میکنم برای تو تو از فیضان نعمت تو بر من و ابوبه بن جهم و اعتراف میکنم به و ام و ام و ام  
 و خود کنایه خود و تعقیب آنکه شکر نعمتای تو این حق است بی الطاع و جود و نعمت از جانب مولی و صدور کنایه از بنده و در اخبار آمده است که پروردگار تعالی میگوید که ای بنده تا کی خیر و نعمت من  
 بر تو نازل باشد و سر که کفران از تو بسوی من صادر کرد و من محبت و تو و میکنم بسوی تو با آنکه بی نیازم از تو و تو دشمنی کنی من با بصیست و میفرمائی تا با آنکه محتاجی من فاغفر لی پس بیا بر این فافلا  
 یغفر الذنوب الا انت پس بدستیکه نمی آموزد کنایه را تا یکس که تو و درین غایت عجز و اعتدال و نهایت ذلت و افتقار و انکسار است و لهذا سید الاستغفار نام کرده اند از جهت احتیاج  
 معانی آن در وی و سید قوم رئیس و مقدم را گویند که همه را در جایی امور رجوع بوی باشد و حاصل سخن این استغفار این است که بنده باید که همیشه نظر بر کنایه و تعقیبات خود دارد و حقیر صرف محتاج  
 محض باشد زیرا که اگر غفرت کند غیوب نفس خود را معلولیت عمل خود اندک صلاحیت قرب درگاه و قابلیت قبول وی ندارد و لیس قال بیت طاعت ناقص موجب غفران نشود و منم که  
 علت حصیان نشود و قال آخر بیت که طاعت خود نقش کنم بزبانی و ان نان بنم پیش کی بزبانی و ان سک سالی کرسه در زندانی از تنگ دران نان نازد زندانی رحم الله قائل و اگر فرضا  
 علی خالص کرد و در حالی صحیح نشود و وقتی که صافی کرد و در وقت و فصل الهی را مشاهد کند و از خود نداند و بدن خود را در و خود را اهل و مستحق ندانند پس بنده و نام و دیدن غیوب نفس خود و عمل خود  
 و در بیت منت و فضل خدا است و این از اجل معارف و انفع و سلم احوال است برای بنده و با وجود آن تنگ بود و حق و مستحق بعد وی باشد و علامت آن ثبات و استقامت  
 بر وفای عهد و عودیت و ادای حق و روبریت زرقا الله تعالی بعد از فضیلت این سید الاستغفار بیا بیا میکند و میگوید قال گفت آن حضرت و من قالها من النهار و یکس که بگوید یا  
 در جزوی از روز و موقعا بعد از طلوع یقین دارنده و اعتقاد آورنده است بان فضات من و یوم یوم هم بدان روز قتل ان میسی پیش از آنکه شام کند فهو من اهل الجنة  
 آنکس از کسان بهشت است و من قالها من الليل و هو موقن بها فالت قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة و یکس که بگوید یا از روز و شب و مال که دی قیوم دانسته است

بدان پس میر و پیش از آن که صبح کند پس وی از اهل بهشت است و رواه البخاری الفصل الثانی عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم انک ما دعوتنی ووجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک کنت ان حضرت که گفت خدای تعالی ای فرزند آدم بدستیک تو ما را که و ما کنی مرا با مزین و امید واری می آفرزم ترا بر هر عملی که باشد در توازن کنایان و لا ابالی و باک ندارم از اینکه چه کاری را که ترا عتاب کنایه بخشد یا ابن آدم لو ما بعثت ذنوباً عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک و لا ابالی ای فرزند آدم اگر میرسد کنایان تو بر آسمان و نوحی از آسمان طلب کنش میگردی تو مرا می آفرزم ترا و باک ندارم و عثمان بن عفان عین ابر و اضافت به آسمان برای مبالغه در علو و ارتفاع او است و عثمان بن عفان نیز روایت است بمعنی آنچه ظاهر شود و ترا از آسمان چون بر داری سر خود را و بنکری بجانب آن و امان یعنی نوحی جمیع صحن نیز و استیست یا ابن آدم انک لو لم تلتقنی بقرباب الا وض خطایا ای فرزند آدم هر چند که تو را که پیش آتی مرا نزدیک بری زمین از روی کنایان ثم لعلتینی لا تشک لی شیئاً پس پیش می آیی مرا در حالیکه شریک نکردی من چیزی را و که فرمودی من لا یتک بقرابها مغفوة هرگز نمی آیم من ترا نزدیک بری زمین از روی آفریدن یعنی عفت را که کنایه کنی تو بایز من من شربا یا ابن آدم و ترا بنعم و کسب چیزی که قریب مقدار چیزی باشد پس قریب ارض قریب بری زمین و در شمار قریب گفته که قریب بکسر فحی است مثل بنان در زر که در وی شمشیر یا نیامده کار و قنایان و مانند آن نگاه دارند و تو شمشیر سوار که سبک باشد نیز دارند و بنعم یعنی قریب و در حدیث بنعم است و بکسر نیز آمده است و رواه الترمذی و رواه احمد و الدارمی عن ابی ذر و قال الترمذی هذا حیث حسن غریب و عن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم فی ذوق قدرة علی مغفوة الذنوب غفرت له و لا ابالی روایت میکند ابن عباس از آن حضرت که گفت خدای تعالی یکید و انست که بدستیک من خداوند قدرتم آفرین کنایان می آفرزم ترا و باک ندارم ما لم یشک فی شیئاً ما دام که شریک نکردی من چیزی را زیرا که چون میداند که وی تعالی قادر است بر آفریدن کنایان امید میدارد و او را و هر که امید دارد که بر او رحم و مکرماند و او با آنکه در ذکر قدرت است بجزای تعذیب نیز هست پس خوف نیز دارد و هر که ترسد قادر را رحم میکند او را و نیز این شخص مومن است بخدا و صفات وی و مومن مغفور است پس ذکر ما لم یشک در حکم تاکید است و واضحی شکر الستة و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ازم الاستغفار جعل الله له من کل ضیق مخرجاً یکید لا ارم که در استغفار را میگرداند خدای تعالی مرا و از هر تنگی بیرون شدن یا جای بیرون شدن و من کل هم فرجا و دیگر داند از هر اندوه کثاوکی و وزقه من حیث لا یحسب و روزی میرساند و از آنجا که کان ندارد و امید ندارد زیرا که کسی که لازم است که استغفار را آفریند مشی و مرا و کنایان او پس در حکم شقی میباشد که پیچ کنایه ندارد و حال تنگی این است که ذکر کرده شد و رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اسرو من استغفروا امر از نکرد نسک استغفار کرد و ان عاد فی الیوم سبعین مرة و اگر چه باز کرد و در محبت روزی مفا و بار اصرار و ایم بود و من یقیم شرف من جیبی و امر بر کنایان و مذموم است و اصرار بر تغییر کبیره است پس مغیر یا دیگر که استغفار میکند تا نماند ای بر آید و ای استغفار و عسرت بعضی گفته اند که امر از نکرد زنب است چنانکه در اول خود بی پای پس با استغفار را امر از نکرد و رواه الترمذی و ابوداؤد و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل من خطا اکثر من ذنوب آدم که در حکم کل اند خطا کنند و اندو میخیزد مبالغه با اعتبار و وجود کثرت فی الجمل یا برای مبالغه و خطا صواب و اثم و گناه و هر که مست از اینها جز اینها صلوات الله و سلامه علیه که معصوم اند از خطا خالی نباشد و اگر خطا را شامل صفات دارند بر قول کسی که ممد بر مغیره و لا یشان جائز میگرداند اینها نیز و اهل این حکم باشند و خیر الخفایین التواون و بهترین خطا کنندگان تو بکنند کانند و رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن ابی هريرة و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المؤمن اذا اذنب کانت نکتة سوداء فی قلبه به سیکه مومن چون گناه میکند پیدا میشود نقطه سیاه در دل وی و نکته سودا بجنب نیز روایت است یعنی میگرداند آن گناه سبب پیدا شدن نقطه سیاه و نکته یعنی نقطه می آید و در اصل شوی که بدان زمین بکارند فان تاب واستغفر صقل قلبه پس اگر توبه کند و استغفار نماید روده میشود و دل وی و میرود سیاهی آن وان زاد ذات و اگر بیشتر میکند گناه بیشتر میشود آن نقطه حتی تعلق قلبه تا تنگی بالای آید دل او را و در میگرداند تمام دل را و سیاه میگرداند دل فلکم الران الذی ذکر الله تعالی پس آن تنگی است که ذکر کرده است خدای تعالی و فرموده است کلا بل دان علی قلوبهم ما کانوا لیکسبون نیک گرفته و غالب آمده است بر دلهای ایشان کارهای کمی کردند و رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقبل توبة الصبد ما لم یغفر به سیکه خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را ما دام که غفره نکند یعنی زسر در روح در مخلوق غفره آمد شد کردن آواز در کلو جان در خلق و غفره در خلق توبه آید در خلق و وقت مردن در خلق آواز می شنید غفره پیدا میشود و ظاهر این حدیث آنست که توبه بزسر حضور موت خواهد که کفر یا معصیت قبول نمی افتد و ظاهر که در انما التوبة الآتیه نیز همین است و لیکن بعضی علما بر آن نهاده اند که توبه از معصیت صحیح است نه از کفر پس نزد ایشان ایمان یا غیر مقبول است و توبه باس مقبول و رواه الترمذی و ابن ماجه و عن ابی سعید و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قال وعزاک یا رب لا ابرح اغوی عبادک بدستیک شیطان گفت سو کند بغرت تو ای پروردگار من نیز و مرا بجای خود که مرا میگویند بندگان ترا مادم تا و واحهم فی اجسادهم و ما که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است فقال الوب یکفین پروردگار غر و جل و عز و جلالی و ارتفاع مکانی سو کند میخیزم بغرت خود و برکی و بلند می ترسند و لا ازال اغفونهم ما استغفرونی همیشه که می آفرزم بنده کار را و ما که طلب آمرزش میکنند از من و رواه احمد و عن صفوان بن عسال بنع عین و تشدید بین مطمئن صاحبیت ساکن کو فرموده و رواه و غفره است و گویند عبد الله بن مسعود روایت دارد و از وی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل بالمغرب باباً عرضة مسيرة مسجین عالم التوبة بدستیک خدای تعالی

گردانیده است در جانب مغرب درمی که پهنای وی مسافت بقفا سال است مرتوبه الا یغلق ما لم یطلع الشمس من قبله بسته میشود آن در ما و کم نمی بر آید آفتاب از جانب مغرب و ذلک قول الله تعالی و این است ما و بقول الله تعالی که فرموده است یوم یاتی بعض آیات و باث لا ینفع انسانا ما نهلم تکن امنتم من قبل و لیکن الله این آیت در عدم قبول ایمان است که توبه از کفر است و حدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد و راه الترمذی و ابن ماجه و عن معویه رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقطع الحجرة برید و منیکر و دو طرف میشود و هجرت حتی تقطع التوبة تا اگر برید و منیکر و توبه و لا تقطع التوبة حتی تقطع الشمس من مغربها و برید و منیکر و توبه تا آنکه می بر آید آفتاب از جانب مغرب خود را و هجرت اینجا هجرت متعارف که از کعبه مدینه باشد نیست زیرا که منقطع شد بلکه مراد هجرت از توب و خطایست چنانکه در حدیث آمده است المهاجر من اوجر الذنوب و انحط یا یا هجرت از تقاضی که در وی قدرت بر ابر و وفای منکر نباشد و این منقطع میکرد باقطع حکم انسانی و شرعیت و میسمان و تعالی قبول توبه که در وقت مذکور باشد و راه احمد و ابو داود و الدارمی و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجلیین کان فی بنی اسرائیل متخایین بدستیکه و مرد بودند بر بنی اسرائیل دوست کردند یکدیگر را احدی آنها مجتهد فی العبادة یکی از آن دو مرد کوشش کند بود و عبادت و الاخر فقول مذنب و مرد دیگر می گفت آنحضرت که آنرا که راست یا سبک است آنرا در من که کارم و معنی ثانی اظهار است بسباق حدیث فحبل بقول اقصر عما فیه پس در ایستادن مرد که عبادت میکرد و دیگری آنرا که کار بود باز ای آنحضرت تو در آن هستی آنکه آنرا که در من فقول خلنی و در پی پس میگوید وی بگذارد و با پروردگار من حتی وجد یوما علی ذنب استعظمه تا آنکه یافت آنرا و عباد و در روزی برکنای که عظیم نیست آنرا حال اقصر پس گفت باز ای فقال پس گفت خلنی و در پی بگذارد و با پروردگار من بعثت علی و قیبا آنرا فرستاده شد و توبه بر من کعبان و مومل کویا آن مرد استغفار میکرد و اعتذار می نمود باین اعتبار بخیریت را در باب استغفار و در دو ظاهر بسباق حدیث آنست که بعضی فضل در خود و برشتش و آور پس مناسب آن بود که این حدیث را در باب سعة رحمة الله که خواهد آمد می آورد و فقال پس گفت والله لا یغفر الله لک ابل انما نسو کن فی آنرا و خدا مرا برشت و لا یدخل الجنة و در پی آنرا و ترابشت را فبعت الله الیهما ملکا پس فرستاد و خدا می بوی آن هر دو فرشته را فبعتن او و احهما پس میرسانید آن فرشته هر دو مرد را آنجا عنده پس جمع شدند آن هر دو مرد و تر خدا فقال للذنب ادخل الجنة و موحی پس گفت خدای تعالی مرا بکار را در پی برشت برحمت من و فضل من و قال للآخر انت تطیع ان تحظر علی عبادی و حتمی و گفت وی تعالی مرا دیگر که متعبد بود ایامی توانی که مرا کرد انی بر بند من رحمت مرا فقال لایا رب پس گفت منتهایم ای پروردگار من قال اذهبوا الی النار و گفت پروردگار تعالی ملائکه برید و بسوی آتش از جنت عجب و اعتماد و برعل خود و حکم و برقا در کرمی بخار بعدم مغفرت و می آن گناه کار را و شاید آنرا و نیز نمشاید و در برشت آنرا باشد بیت خافل مشکو مرکب مردان مرد و در سنگلاخ با برید و اند یعنی بساق شفا و برت از لی رانده و دورا ناخته مذبت نومیدیم بمباش که رندان با و نوش تا که بگویند و برتزل رسیده اند یعنی توبه کرده و قبول درگاه شده اند آخر همه امید و رحمت حق اند و رحمت او عام است و موی مختار است بیت ای سوخته سوخته سوختنی و می آتش و در خور تو آفر و خشنی تا کی گوئی که بر عمر رجعت کن حق را تو گشتی که رحمت آموختنی و راه احمد و عن اسماء بنت یزید صحابیة انصاریة جلیلة است از خدا و ندان عقل و دین و شجاعت حاضر شد مرتبک و گشت زتن را از کفار بچوب خیمه قالت گفت سمعت رسول الله شیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرایم خواند این آیت را یا عبادی الذین اسوفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و لا یبالی و باک نذر ظاهر این است که این قول رسول الله است صلی الله علیه وسلم یعنی خدایم آنرا و گناهان را و باک نذر و چنانکه در فصل اول گذشت غفرت لک و لا ابالی و احتمال دارد که قول را وی باشد یعنی آن حضرت میخواند این آیت را و باک نذر داشت و پنهان میکرد و در فصل ثالث بیان این در حدیث ثوبان بیاید و راه احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی هذا حدیث حسن غریب و فی مترج السنة یقول بدل یقرأ و در شرح السنة لفظاً یقول است یقرأ و این چنین روایت کرده است که سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا عبادی الذین اسوفوا الا و عن ابن عباس رضی الله عنهما فی قول الله الا اللهم تام آیت این است که و الذین یحسبون کباراً الا انهم الفواش الا اللهم ان ربک واسع المغفرة و میفرماید آنکسانی که کی میباشند و بر نیز میکنند گناهان بزرگ را و آنچه اندی از حد گذرد و حکم را یعنی آنچه از گناه و منعیرو و قلیل باشد بدستیکه پروردگار تو قراح مغفرت و فی الصراح حکم گناه صغیره کردن قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درین آیت اینکلام را که ان تغفروا اللهم تغفروا جماعاً می آموزد یا می آموزد که بزرگ را هم تغفیریم و تشدیدیم معنی کبر عظیم و ای عبد الله لا الما و که نام نهد و است مژگن گناه صغیره کرده است یعنی نشان تو و فضل تو آنست که آنرا می بخشیش گناه کبیره و اصغار خود را باشد و گشت از بند گناه تو که صغائر اند و تو می بخشیش بلکه مکرر دانی محبت و این بیت امین بن ابی الصلت است که از شعری جاهلیت بود و درین کلام تدین می نمود و حکم حکمت میکرد و آنحضرت شعرا و می شنید و خود نیز میخواند و احوال را و در باب بیان الشعر بیاید انشاء الله تعالی و میصح آنست که منافی از آن حضرت انشاء و شعر است انشاء آن در الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب و عن ابی ذر و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی میگوید خدای تعالی یا عبادی کلکم ضال الا من حلیث ای شدگان من همه شما گمراهید مگر کسی که راه نمایم من فلسوفی الهدی اهدکم پس سوال کنید و در خواست از من راه راست را تا نیایم شما را راست و کلکم فقرا الا من اغنی و همه شما فقرا و نیازمندید مگر کسی که خدایم را درم من او را بی نیاز سازم فلسوفی از قلم پس سوال کنید و در خواست از من راه حق خود را تا نیایم شما را حق کرد و کلکم مذنب الا من عافیت و همه شما گناهانید مگر کسی که عافیت بخشم و سلامت دارم و از گناهان که درین اینکلام اشعار دارد و باک عافیت دیگر که گناهان پرست و اتم و الکافه اوست من علم منکم انی قد ردت علی المغفرة پس کسیکه بداند که من خداوند قدیم تر از منم و از گناهان که با من استغفرت فی پس طلب آمرزش کند از من غفرت الله و لا اله الا الله من می آمین



[illegible]

[illegible]

ہاتھ کا بیڑی  
 کھنڈ کا بیڑی  
 یاد رکھ کر بیڑی  
 کریمت بیڑی  
 کریمت بیڑی  
 روافی روافی  
 غلبت غلبی  
 مع





ثم عمل اخوي بستر كندي وكر رافا نكست اخوي پس بد شد حلقه ديگر حتى تخرج الى الارض لانك بيرون مي آيد وبع از ان اودمي افتد بر زمين حاصل كندي نكي گردن بسبك شاد سينه و فرج است و بدى گردن موجب خنق صدر و تنگدليست و تشبيه كردن از پاشيدن زره تنگ كه سبب خنق شدن است و كشود شدن دوى سبب فراخى و خوشدلى است و رواه فى شرح السنه و عن ابى الدرداء و رضى الله عنه انه سمع النبى صلى الله عليه وسلم يقضى على المنبر و هو يقول روايت است از ابى الدرداء كدى شنيد آن حضرت را كه حديث ميكرد و خطا ميگفت بر منبر و حال كند وى ميگفت و لمن خاف مقام ربه خبتان و مكرى لك بترسه پروردگار خود را با ايتيان برابى حساب دهد كه اودى و بهشت است قلت وان ذنبي وان سرق نعم من الله سوال و استقام و اگر چه زانكند و زدى كند يا رسول الله فقال الثانية پس گفت آن حضرت بار دوم و لمن خاف مقام ربه خبتان فقالت الثانية نعم من الله بار دوم وان ذنبي وان سرق يا رسول الله فقال الثالثة و لمن خاف مقام ربه خبتان فقالت الثالثة نعم من الله بار سوم وان ذنبي وان سرق يا رسول الله فقال الرابعة نعم من الله بار چهارم و رواه احمد و عن عامر الزوام صحابيت و راء مخفف را ميت بخي تير انداز بعضى عامر بن الرام كفته انه و اول صحيح تراست قال بنيا نحن عندك كفت عامر را نشاني انگيز زوى بوديم يعنى عند النبى يعنى ز زير پيچى صلى الله عليه وسلم اذ قبل عليه و جعل عليه كساء ناكاه روى آورده و پيش آمد بر آن حضرت مردى كه بوى گلپي است و فى يده و شىء قد البق عليه و در دست آن مرد و چيست كه تحقيق چيده است بكم را بر آن چه فقال پس گفت آن مرد يا رسول الله مردت بخصيته بشجوكه شتم بنشيد در خان و غيظه بفقير غنيمت و سكون تخاينه و ضامه و شيه و جمل كه در روى در خان باشد صنعت فيها اصوات فواخ طاقوس شنيدم در آن شب و آوازهاى جرجاى پرندگان فراح كبر جرج خرف بفتح جوج فاحل نقن پس كرفتم آن جوجا را فوضعت فى كسائي پس نهادم آن جوجا را در كليخ و فجات امهن پس اء ما درين جوجا فاحل نقن على و اسى پس كرد كرد كشت ما را ايشان بر سر من فكشفت لها عنهن پس كساد و دو كردم بر اى ما را ايشان پرده از روى اين جوجا فوضعت عليهم پس افتاد ما در بران جوجا فلففتهم بكساء پس چيدم من آن جوجا را اعلين خود ففحن و اولامعى پس اين جوجا ايشان با من قال ففحن گفت آن حضرت بنان جوجا را فوضعتهم پس نهادم آنها را و ابت امهن الاز و مهن و ابكر و افتاع و آورده را ايشان مكر لازم بود و چسپيدن ايشان را مردم را نشانه ايشان تعجب كردن فقال رسول الله پس گفت پيغمبر صلى الله عليه وسلم القعبون لرحم امم الافراح فواخها ايا كشت داريد شما مكر كردن ما در جوجا چاره دارا و بعضى نسخ بغير اخراج بضم و سكون عا و ضم آن يعنى رحمت و مهربانى فوالذى بطنى بالحقى پس سوگند بان كسى كه فرستاده است مرا بر ايسى الله ارحم بعباده من ام الافراح فواخها را نيزه خداى تعالى را تراست ببنده كان خود از ما در جوجا كه چنين نعمتها و كرامتهاى شار حال ايشان كرده است و بخوابد كه بسوى دوى بيانيد و توبه كنند و در ديكاه قبول دوى حاضر باشند و حج بجا بياورند و ان من حج حتى نقصهن من حيث اخذن ففحن لانك نبي ايشان را از ايك جا كرفته ايشان را و امهن معهن و ما را ايشان با ايشان بود فخرج بهم پس باز كردن ايشان را و اياش را و ما بود و اذ الفصل الثالث عن عبد الله بن عمرو رضى الله عنهما قال كنا مع النبى صلى الله عليه وسلم فى بعضى غزواته كفت بن عمرو يوم ما بانا اخضر در بعضى جنگهاى ابا بكر ان فخر النبى پس كذبت آن حضرت بكونى فقال پس گفت آن حضرت من القوم كيتسند ان كروه قالوا نحن المسلمون كفت بن قوم هم سلمان انيم و امراة تحضب نقب و هاونى ان آتش مى خورند زير ديك خود و حصب كاسى و حله و ضا و حله آتش افروختن و چيزى كه بوى آتش افروزد مثل حصب بعباد و حله و حصب بنهم را بن عباس حصب بنهم نيز خانه را نيميز و معها بن لها و بود بان زن يكى مان زن را فاذا ارفع و حجج پس چون الامامى شكر مى آتش تخت به يكسو ميكرد آن زن پس خود را ملازم مى آتش بوى آتش مى زد و فى الصراح و حج ففحن سوزانى آتش قامت النبى صلى الله عليه وسلم پس آمد آن زن از آن حضرت قالت و رسول الله پس پرسيد آن زن نوبى پيغمبر فقال نعم كفت آن حضرت آرى بنم پيغمبر خدا قالت باجى انت و اعمى پس كفت آن زن ما در و پدر بن فداى توباد اليس الله ارحم الراحمين ايا ميت خدا مهربان ترين مهربانان قال بلى كفت آن حضرت آرى قالت اليس الله ارحم بعباده من الام بولد ها قال بلى كفت آن زن ايا ميت خدا مهربان تر ببنده كان خود را از ما در بغز نمى گفت آن حضرت آرى قالت ان الام لا تلقى ولد ها فى النار كفت آن زن كه در دهنى ما از زود فرزند خود را در آتش نمى پس خدا چون ما از بنده كان خود را در آتش فاكبر رسول الله صلى الله عليه وسلم بيكى پس شروع كرد و لازم گرفت پيغمبر را كه گريه ميكند اصل الكتاب يعنى هر بوى افتاد است و انما يعنى لزوم و اقبال و باين سخن پيغمبر استعمال يابيد چنانكه در قافوس كشته و در بعضى احاديث آمده است و بعضى كويند يعنى سر و افكندن است كه قالوا و اسد اعلم ثم رفع راسه اليها بتر پشت آن حضرت سر مبارك خود را بسوى آن زن فقال ان الله لا يعذب من عباد الا لما دوا و الموت و پس كفت آن حضرت در جواب آن زن كه خداى تعالى مذب ميكند از بنده كان خود را و متمدن را الذى يمتد على الله انك تروى و مكرش كنيد بر خدا و اباي ان يقول لا اله الا الله و مكرش مى كنيد از اقرار بترجيب دالى ما در و مريدان شياطين چن و انك خود و عاريت ان خيرات و ميرون آمده است از نيكى كه واجبست بر نوع دوى و متمدن با العاست دران و اصل ما در و مريدان بتر و تعزيت امر و ميكويند جوان بى ريش را و شجره در دهنى را كه برك نذر و و ابا بن ما حقه و عن ثوبان رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم قال ان العبد ليلتس موصافا لله كفت آن حضرت بدستيك بنده كه نيزه طلب ميكند رضائى خدا را بطاعت و مراضات بسكون را بعضى مراضات و لفظا مفرد است فلا يزال فذل لك پس هيله است تسليم و متعلق باين سخن يعنى بطلب رضائى حق فيقول الله عز و جل لجبرئيل پس ميكويد خدا تعالى مجرئيل را ان فلا فاعبدى يلتس ان يوضيغ بدستيك فلان بنده من طلب ميكند و بخوابد كه راضى ميكرد از ما را الا دان و محتى عليه و انا و اگاه باش و بدستيك رحمت من را و ست فيقول جبرئيل و حله الله على فلان پس ميكويد جبرئيل رحمت خداست بر فلان و يقول احمله العرش و ميكويند اين كله را با رحمت را بر او نه كان عرش و يقولها من





باین لفظ آمده است خلیفه صنفه بصفه ثوبه ثلث مره پستریه که پیش از فرش خور انجبار ه جا نه خود که از ار باشد به بار صنفه بفتح صاد و کسرتون و بغا طرف از از انجبار که طره و هست و  
 درین روایت وان اسکت نفسی فاغفر لها واقع شده بجای فارحما و گفته اند که حکمت در خواب بر پهلوی راست آشت که دل در پهلوی چپ است پس چون خواب کند بر پهلوی راست دل معلق میماند و حاصل  
 میشود زیادت استراحت کردن و اگر نیمی آید خواب و آسان میکرد و بیداری برای نماز شب و خواب کردن بر پهلوی چپ دل قرار مییابد و راحت بسیار حاصل میشود و خواب بکران میشود و در شرح  
 سفر السعادت این سخن را بیان زیاده برین است آنجا باید بکسبت و عن البراء بن عازب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اوی الی فراشه نام علی  
 شقه الایمن بود آن حضرت که چون پناه می آورد بسوی فرش خود خواب میکرد بر جانب راست خود و ثم قال یتربخک الله اسلمت نفسی الیک خداوند سپردم نفس خود را بسوی تو  
 و وجهی الیک و آوردم روی خود را بسوی تو و فوضت امری الیک و سپردم کار خود را به تو و الجأت لظہوی الیک و تکیه دادم پشت خود را بسوی تو یعنی اغما و کردم بر تو  
 و پناه آوردم خود را به کار و غلبه و دهنه الیک از جهت میل و خواهرش نمودن بسوی تو و بخت تویدن از تو لا اله الا الیک نیست پناه و زهر بائی را تو بکسوی تو یعنی  
 از صفات قرینه تو بصفت الطیفة تو لما بجمرة است و منجا بالف امنت بکلمات الذی انزلت که ویدم کتاب تو که فرو فرستاده و یلینک الذی ارسلت و پیغمبر تو که فرستاده یعنی  
 هر کتاب و پیغمبر و قرآن و ذات شریف خود را داده نموده و بر آن حضرت واجب بود ایمان آوردن خود و قرآن خود را و اول مومنان اوست و هم چنین هر پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و قال  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم من قالهن کیکبک بکلمات الایمان تحت لیلته یسیر بر زحایه شب خود یعنی همین شب که در وی این کلمات گفته است مات علی الفطرة  
 بمرور برین اسلام و فی رواية قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رجل کنت کفرت آن حضرت مردی را یا فلان اذا اویت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة  
 ای فلان وقتی که خوابی که پناه آری و باشی کنی بسوی فرش خود پس وضو کن و وضو کنی برای نمازی که می کنی ثم اضجع علی شکاک الایمن یتربخک الله بر جانب راستی خود و ثم قل یتربخک الله  
 اسلمت نفسی الیک الی قوله تا قول وی ارسلت یعنی تمام آن ذکر که گفته شد و قال و کنت آنحضرت فان مت من لیلته مات علی الفطرة پس اگر میری در همین شب میری  
 بر دین اسلام وان اصبت اصبت خیرا و اگر صبح کنی بی بانی تو خیرتر و در وایتی ان اصبت اصبت خیرا متفق علیه و عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم کان اذا اوی الی فراشه قال بود آن حضرت چون می آمد بر فرش خود میگفت الحمد لله الذی اطمعنا وسقانا و کفانا حمدا مر ذلک اگر خوراسید ما را و تشنید ما را و کفایت کرد تمام ما را  
 ما را و دفع کرد شر و بابت ما را و اوفاد ما و پناه و جای باشش و ادا ما و امانا و انجا بد است و بعضی نیز روایت است فکم من الاکافی له و لا مودی له پس با مردم از آنکس است که نیست هیچ  
 کفایت کننده و مات مرایشان را بلکه گفته است ایشان را بشیر ایشان و دهنه و مرایشان را بلکه گفته است ایشان را بام و عارف و معارف و بولوی یا ما و کفایت و نصر و مخلص مومنان است چنانکه در  
 قرآن مجید فرموده است و ذلک بان الله مولى الذين آمنوا و ان الله مولى الکافرين لا مولى لهم و رواه مسلم و عن علی رضی الله عنه ان فاطمة رضی الله عنها اتت النبی صلی الله علیه وسلم  
 روایت میکند امیر المؤمنین علی که فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت شکواییه مآلحق فی یدها من الریح در حالتی که کلاه میبندید شقی را که مییابد در دست خود از آسیاگردانیدن و بلغها  
 انه جاءه و دقیق و رسیده بود فاطمه را که تحقیق آمده است آن حضرت را بنده از غنایم فلم تصاد فهدی پس نیافت فاطمه را بر روض آن حضرت را و خانه تا محض کشف این حال کند فل کورت فلک  
 لعائشة پس ذکر کرد حال خود را بعائشة که چون آن حضرت بیاید بگوید فلما جاء الخبر به عائشة پس هنگامی که آمد آن حضرت خبر کرد و عائشة آن حضرت را با آنچه ذکر کرده بود فاطمه رضی الله عنها قال کنت  
 علی رضی الله عنها فجاءنا پس چون شنید آن حضرت این خبر از عائشة آمد نزد ما و قل اخذنا من مضلجنا و حال آنکه تحقیق گرفته بودیم ما را و ایضا هبنا فنقوم پس در ایستاد و بر قصد  
 کردیم ما بایستیم برای آن حضرت و بر خیریم از او ایضا و فقال پس گفت آن حضرت علی مکانک را بجای خود باشد و مجال خود باشد فجاء فقعد بینی و یلینا پس آمد آن حضرت و نشست میان  
 من و میان فاطمه و این غایت تعطف و شفقت و بی تکلفی است از آن حضرت نسبت با ایشان چنانکه گفته اند اذا جاءت الائمة رفعت الکفکة حتی وجدت علی طبعی  
 اما آنکه با فم من مردی قدم آن حضرت را بر شکم خود و تو اند و اند اعلم که مرد و بر و یقین باشد که از پای مبارک آن حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم باطن شریفه نفسی سرات کرد فقال الا ادلکا  
 علی خیر ما سالتما پس گفت آن حضرت آیا را غنایم شمارا بر بهتر از آنچه سوال کردید و خواستید که خدمتکار باشد و آن این است که اذا اخذت ما مضجکما و تکیه کردید شما را و ایضا و  
 ثلثین پس همان الله بگوئید سی و سه بار و الحمد للثلاثین و الحمد لله بگوئید سی و سه بار و کبر و ادعوا و ثلاثین و الله بگوئید سی و سه بار و چهار بار فهو خیر لکما من خادم پس این ورد  
 بهتر است شمارا از خادم که طلبیده بودید و خادم واحد است واقع میشود و ذکر و انشی فی الصلح خادم چاکر و ظاهر آنست که سوال فاطمه را جاری بود متفق علیه و عن ابی هریرة  
 عنه قال جاءت فاطمة رضی الله عنها الی النبی صلی الله علیه وسلم تساله خادم ما کنت ابو هریره آمد فاطمه نزد آن حضرت در حالی که سوال میکند و میطلعت خادم و ما فقال  
 الا ادلک علی ما هو خیر من خادم پس گفت آیا را غنایم ترا بچسبیدی که بچسبید تراست از خادم تسبیحین الله ثلاثا و ثلاثین و تحمدین الله ثلاثا و ثلاثین و تکیب من الله ثلاثا  
 و ثلاثین عند کل صلوة و عند منامک و بعد از نماز و بعد از خواب و در حدیث سابق نیز خواب است فقط و خواندن آن بعد از نماز  
 مقدر و مشهور است و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که فرمود هرگز این ورد را من فوات نشد حتی و رشب صغیر نیز و او مسلم الفصل الثانی عن ابی هريرة و رضی الله  
 عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال بود آن حضرت چون صبح میکرد میگفت اللهم ربک اصبحنا و ربک امسینا و ربک نجینا و ربک نموت  
 خداوند تا تو یعنی بقدرت تو و بخلق تو و بنام تو صبح کردیم و بتو شام کردیم و بتو میزیم و بتو میریم و الی الیک المصیر و بسوی توست بازگشت و ادا امسی قال و چون شبانگاه میکرد میگفت اللهم  
 ربک امسینا و ربک نجینا و ربک نموت و الی الیک النشور و در حدیث دیگر و صبح و مساهر و ذکر و کبر و اصبحنا و امسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا است بر امسینا و در مساهر















[illegible]

تکلیف میگردند و بهر دو آن بحسب آنچه حاصل میشد از ذلت و انحسار و تنزل پس تتر میگردند و تعالی را از آن چنانچه ظاهر میشود قول می گویم بقول تشریف گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو على کل شیء قلیو آشون تاسون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده راست کرد خدا و عده خود را و در وقت  
و تائید دین اسلام و نصرت عبد و یاری دادنده خود را که عبارت از ذات شریف خودش است و هزوم الاحزاب و حده و شکست داد که و بهای کفر را تنها که پیغمبر سلمان را  
کرد و شکست داد و از لیکن بحقیقت همه بقدرت و است تعالی و احتمال دارد که مراد با خراب کرد و بهای است از طوائف مشرکین و قبال بود که در غزوه خندق که از غزوه احزاب  
نیز می گویند جمع شده و لشکر ساخته و در محاربه رسول خدا صلی الله علیه و سلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی با داور فرستاد و لشکرهای مایه کرب و بلا کشته و کما زور کار را بنا بر آورد و قول  
دی و عده تلخیص است بقول سبانه و کفی الله المؤمنین القتال و کان الله قویا عزیقا شفیق علیه و عن عبد الله بن ابی اوفی نفع بنزه و سکون و او و بها صحابی مشهور است و آن  
کسی است که مراد کوفه از صحابه رضی الله عنهم قال گفت دعاء رسول الله و عاکره و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یوم الاحزاب علی المشرکین فقال دعای دیگر از آن  
حضرت روز غزوه احزاب که غزوه خندق است بر مشرکان پس گفت اللهم منزل الکتاب ای خدای فرستنده کتاب یعنی قرآن یا حضرت کتاب مساوی سورع الحساب تبتا  
گیرنده حساب از بندگان بحسب علم و احاطه تمام اعمال بندگان قلیل و کثیر اللهم اهزم الاحزاب خداوند شکست ده این گروههای کافر از الله اهزمهم و ذلهم خداوند شکست  
ده ایشان را و بندگان ایشان را از بلع اعدای ایشان را متفق علیه و عن عبد الله بن بسر بن موحده و سکون و بها صحابی مشهور است که او را پدر و مادر و برادر و خواهر و همه بخت  
و آن حضرت در خانه ایشان آمد و طعام خورد و و عاکره ایشان را چنانکه درین حدیث آمده که قال نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابی گفت نزل کرد آن حضرت و آمد بر پدر من فقلنا  
الیه طعاما پس نزدیک کرد و اندیدیم پیش آوردیم بسوی آن حضرت طعامی را و وطبه فاکل منها و پیش آوردیم و طبه را پس خورد آن حضرت از و طبه این اقطار و روزه متعدده و ده روزه  
کرده و از اختلاف کرده اند که اصح کدام است قاضی حیاض در مشارق الانوار در عرف و او گفته که وطبه کسر ط و نه مده و بعد وی تراست که فسخ از ابرار اند و در شریف خبر کنند و ابن دمی  
گفته که وطبه حصیره تراست و اختلاف و بهم درین اقطار بسیار است و صحیح این است و در عرف را گفته است که سمرقندی بضم را و فتح ط و او حدیثی را روایت کرده و وطبه کسر  
الطاب بعد وی بای موحده است و نقل کرده اند از نووی که روایت اکثر نواد و اسکان ط و بای موحده است و موجود در نسخ مشکوٰه همین است و معنی وی مشکب شرو و الله علم ثم اتی بتمیز بستر و  
شد خرمای خشک فکان یا کله و یاتی النوی بین اصبعیه پس بود آن حضرت که میخورد و خرمای را دمی انداخت خسته را میان دو انگشت خود و میجمع السبایه و الوسطی و جمع میکرد  
و انگشت را و فی و وایه و در وایتی چنین آمده است که فجعل یطی النوی علی ظهر اصبعیه السبایه و الوسطی پس کرد اندیکه می انداخت خسته را بر پشت این دو انگشت خود و ثم  
فجعل یسوا ب خشریه پسته آورده شد آب خوردن پس نوشید و ارفال ابی پس گفت پدر من آن حضرت و اخذ الحجام دایمه و گرفت بلکام چار پاییه او را که بر وی سوار بود و ادع الله  
و عاکره خدا را برای ارفال پس گفت آن حضرت اللهم یا دل لهم فیا و ز قتهم خداوند بکرت ده مرا ایشان را در چهری که رزق داده ایشان را و اغفر لهم و ارحمهم و یا ربنا انزل  
و رحمت کن ایشان را و او مسلم الفضل الثانی عن طلحه بن عبید الله روایت است از طلحه رضی الله عنه که از خشره مشهور است ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا  
وای الطلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نور میبخت اللهم اهله علینا بالامن و الایمان خداوند داخل کرد آن طلال را بر ما و بنما را با من از آفات نفس و مافات و هر چه  
شاید ایمن و السلامه و الاسلام و سلامت قلب و احوال اسلام و مستسلام احکام آتی یعنی تفرق کردن را و رویت آنرا برای ما باین اشیا که اصول عطا و عظام نعیم است بلکه شاکل  
تمامه نعمتنا را و طلال مشهور است که تا سه شب از اول ماه است و بعد از وی فم کونید و در قلموس گفته که طلال غره قمر تا و شب یا تا سه شب یا تا هفت و دو شب که از آخر ماه میت و شش و  
میت و هفت و در جردان فم کونید یعنی وظا هر است که معتبر در عا و اول شهر باشد و آنچه مشهور است از اقوال و اسناد علم و بی و و ملک الله پروردگار من و پروردگار توای طلال خداست که  
تترتیب است مرا که خالق است از شرک و در حدیث تعبیه است بر سحاب و عا و ز و ظهور آیات و تغلب احوال و عبور شبانه و مصالح بنظر مصنوعات و واه الترمذی  
و قال هذا حل یث حسن غریب و عن عمر بن الخطاب و ابی هریره و عن الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من رجل وای مبتلی فقال  
میت هیچ مردی که دید شخصی را که بکلی گرفتار است پس گفت الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به شکر خدای را که عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانیده است ترا بدان و فضلنی  
علی کثیر من خلقی تفصیلا و فضیلت و او و یادی بخشد مرا بر بسیاری از کسانی که پیدا کرده است فضیلت و ادنی الالم نصیبه ذلك البلاء مرا که آنرا نرسد و آن طاکا نسا ما کان هر طایفه  
باشد و لیکن گفته اند که این گفتن و خطاب کردن بریدن کسی است که مقبل است بفسق و معصیت و مجاهر است بان تا تا شرف و شرف کرد اما اگر عیاری و ناقص الخلق را بنید یا فاسق متوجه الطلال یا  
به نیز خطاب نکند و بلند نکند بلکه در اول گوید و پس تا تا ذی و منکر کرد و واه الترمذی و واه ابن ماجه عن ابن عمر و قال الترمذی هذا حل یث غریب و عمر و  
بن دینا و الواری لیس بالقوی و عن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من دخل السوق فقال لیکه و رایه و رایه را پس بگوید لا اله الا الله  
و حده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و میمیت و هو حی لا یموت بید و الخیر و هو علی کل شیء قلیو کتب الله له الف الف حسنه بنویندند که  
تعالی را و هزار هزار یکی و می عده الف الف سیئه و بستر و پاک کند و وی هزار هزار بدی و دفع له الف الف حسنه بنویندند که دفع میکند از اهل بازار که محل زور و سوگند بای و دروغ است  
و بر آرد برای وی خانه و بهشت طیبی در قریب این حدیث طاب و بیان گاهی کرده حاصلش این است که اینهم ثواب از جهه آنست که دفع میکند از اهل بازار که محل زور و سوگند بای و دروغ است  
طاعت خلعت را و چون در خلعت طاب خلعت و شدت است ابر در آن نیز کثیر و عظیم شد بحسب وجو و اتمه و هدایت که اعلی مرتبه کمال است و واه الترمذی و ابن ماجه و قال









سیکنت شکر بارک شوق و آمدن هر دو ما بخیر باشد یا بر بقای عمر و سلامت دوا بود او د و عن ابن مسعود رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کثر هله  
قلیل ر وایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت کسی که بسیار کرد و دانه و وی پس باید که بگوید اللهم املی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک خداوند من بنده توام و پسند  
توام و پسروا توام که پدر و مادر من اند و فی جنتک و در پنجه قدرت توام کنایت است از ملک و تصرف میکنی فلان در قبضت یعنی مد ملک تست و قبضه بضم قاف و فتح هر دو را  
تا صیتی بیدک موی پیشانی من در دست تصرف و ارادت تست حاضر فی حکمت که رنده دست من حکم تو یعنی حکم ترا و قی و ما نمی نیست هر چه کوئی و خواهی همان شود عدل فی  
قضا ملک عدست در حق قضای تو عدل و خلاف جور لسا لک کل اسم هو لک سمیت به نفسک سوالی که می تر از نامی که آن نام تراست نام نهاده و نهاده بان نام ذات خود را  
بر وجهی که باشد و این عام است شامل همه اقسام که بعد از وی ذکر میکنی بقول خود او انزلته فی کتابک یا فرستاده آن نام را در کتابی بای خود او است اثرش به فی مکنون الغیب عندک  
یا مستفید و مستفوی بان نام در پرده غیب نزد تو و در بعضی نسخ و در حاشیه جلالت جیم می هیچ بعد از آنکه فی کتابک نوشته و اعلمت احد من خلقت یا دانیده که از یکی از خلق خود را آن محفل العز  
و بیع قلبی سوال میکنم که بگوئی قرآن را بهار دل من چنانکه بهار سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین است معارف قرانی دل مرا زنده سازد و مورد رحمت گرداند و جلای غمی و بگوئی  
سبب بران هم و غم من هر دو یعنی اندوه است و لیکن هم در تقبل میباشد و غم در ماضی ماقبلها بعد قط الا ذهب الله غمه بگوید این کلمات را هیچ بنده هرگز نگذاشته بود خدای تعالی غم زنده  
او را و ابد له به فرج او به دعا و رخص غم کشاد و راحت را فرج بچشم و فتح را کشایش میکنی فرج اسد غمک و فرج حاصله شادمانی و در کتاب حادیث و امثال این مقام حکم است و  
در پنجا و بعضی نسخ بجای جمله نیز ضبط کرده است و رواه درین و عن جابر رضی الله عنه قال کنا اذا صعدنا کبریا و اذا نزلنا سجدنا کف جابر بودیم چون می برآمدیم  
بلند انگیز میکردیم چون فرود می آمدیم زان تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تهلیل نیز آمده و جابین و باب التبیح و التکبیر و التهلیل که شست دوا به بخاری و عن انس رضی الله  
عن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا کرمه امر یقول بود آن حضرت چون نه و بکین میکرد اند و در کاری می گفت یا حی یا قیوم بر حجتک استغنیث ای زنده  
بحیات حقیقی ای برادر نه خلق را بر حمت و مهربانی تو فرماد میگوید و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و لیس بمحفوظ و عن ابی سعید الخدری رضی  
قال هلنا یوم الخندق گفت ابو سعید خدی کفتم روز خندق با رسول الله هل من شیء یقول بهت چیزی یعنی ذکر و دعائی که بگوئیم آنرا بخوانیم تا کسادی و کار ما پیدا آید  
فقد بلغت القلوب الحناجر یحقی رسیده و لهای ماکلوی ما را کنایت است از زنده و تنگدلی و بیضادی گفته یعنی از ترسش می آساید سختی ترس پس بلند میکرد و غیره سجد و غیره  
و ان نتمای معلوم است که مدخل طعام و شراب است و در قول و مدخل طعام و شراب نظر است و صواب آنست که آن مجرای نفس است و مدخل طعام و شراب بری است و آن زیر معلوم است قال نعم  
فلی گفت آن حضرت ای بهت چیزی که بگوئید انزل اللهم استر عورتها و اندامها و عورتها را بپوش عیبهای ما و عورت هر چار زن و نون و دیدن آن شرم آید و امن و وعاشا و امن کردن و امن و در ترسهای ما  
روغ فتح ترسیدن بضم یعنی دل می آید قال فصور الله وجوه اعدائه بالرمح گفت ابو سعید پس از خدای تعالی و بهای دشمنان خود را بسادی که فرستاد فصور بالرمح  
پس شکست و دشمنان را بساد این حتی منطوق قرآن است و قصه غزه و خندق که آنرا غزه و اغراب نیز که میزد و کتب میسر طور است و رواه احمد و عن بریده و عن قال کان  
النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل السوق قال بود آن حضرت چون می در آمد بازار را میگفت بسم الله بنام خداوند ام اللهم انی اسألك خیر هذه السوق و خیر ما فیها  
خداوند من سوال میکنم کنی این بازار و نیکی چیزی که درین بازار است و اعوذ بک من شرها و شومافیها و پناه میجویم از شران بازار و از شر چیزی که درین بازار است اللهم انی اعوذ  
بک ان اصیب فیها صفة خاسرة خداوند من پناه میجویم بتو از آنیکه برسم در وی بیع و شر از بازار را صفت دست برهم زدن که آواز آید و دست بردست کس و بجز زدن و در بیعت  
دوا به البهیقی فی الدعوات الکبیر باب الاستعاذه عود و عیاد معاذه و استعاذه از چنانکه عذت به و استعذت به پناه بردم بوی و هو عیادی و اوست پناه من و  
اختلاف کرده اند که افضل عود یا استعاذه یا استعاذه باشد اکثر قول ثانی آنکه مدلول ظاهر قرآن مجید است قوله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار  
در اول و آورده اند و قرأت و قرأت و در ادعیه ماثوره بلفظ عود و وقع شده و معنی یکی است سخن و لفظ است الفصل الاول من ابی هريرة رضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جهد البلاء و پناه جوئید خداوند از شدت بلا و غایت آن ملاعالی که امتحان کرده شود و در فتنه انداخته شود و گویا  
در آن و دشواری آید بروی و جهد بضم و سع و طاقت و دفع شدت و غایت و اینجا دفع مناسب است بعضی گفته اند و بان حالتی است که اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفته اند طقت  
مال و کثرت عیال را و است و صواب آنست که عامتر از آنست و درک الشقاء و پناه جوئید را از لاقی شدن و در یافتن سختی و دشواری شقاوت و مد شدت و وسوء القضاء  
و پناه جوئید از قضای بد و مراد بقضای بد آنچه بد آید انسان را و مکر و ه و در آنرا و بدی راجع بقضای است نه قضا بر کس آنچه میگوید که رضا و اجابت بقضای مقتضی و شماقة الاعدا و پناه جوئید  
از شاد شدن دشمنان من و دنیا که متعلق بر دین و دنیا باشد و اما اگر شخصی باشد که بقوت دنیا اسراف میکند و فتنه و فخر و ظلم میکند و دشمنان از آن شاد میشوند از آن استعاذه  
نیست و استعاذه از آن در معنی طلب و فسق و ظلم است و دعا بدان جایزنی متفق علیه و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک من  
الهم والحزن والعجز والكسل والجبن والبخل و ضلع الدین و غلبه الرجال معالی این الفاظ باب سابق معلوم شده است و ضلع یعنی ضایع و فقر و عجز و کسل و جبن و بخل و غلبه الرجال  
علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی یوئخیر صلی الله علیه وسلم یقول میگفت اللهم انی اعوذ بک من الکسل و المهرم و العرم و الماشم اللهم انی  
اعوذ بک من عذاب النار و فتنه النار یعنی فتنه که برساند عذاب نار و سبب آمدن در وی شود و فتنه القبر و عذاب القبر و من شرف فتنه القبر



[illegible]



[illegible]





[illegible]





وسوال میکنم ترالدت دیدن بر وی تو کردید بنحیث مراد است آن و آخرت خواهد بود و اگر بدیده و مستقیم در دنیا است و الشوق الی لقاءک و سوال میکنم از وندی بسوی تعالی بگویند  
از مستی فی غیر ضراء مضرة و غیر حالت سخت که زبان کند و است این با متعلق است بشوق تعالی و مراد آنست که شوق میجویم که زبان نکند و هر سلسله من و استقامت من به  
طریق اوب و رعایت احکام زیرا که کاسی شوق بدان میکشد که زبان نمیکند نزد غلبه حال و طبع سکر و همین است مراد بقول وی که فرمود و لا فتة مضلة و از آرایش و استبلاک کننده و مستحق  
است با حسی که بد بلا که مراد است تا بعد از شام باشد یعنی زنده و در میان این نعمتهای مذکور در حال بودن در غریبی که در آن صبر کنیم و شکر گویم اللهم زدنا من ذنوبنا الايمان خدا و عمارات کرد  
و بار بار اشکی ایمان و اجعلنا هداة مهدين و بگردان ما را راه نمائید کان راه راست روندگان یعنی چنانکه دیکل ز راه ما می خود نیز راه راست و دیم و از قبیل لم تقولون یا افعلون  
نباشیم رواه النسائی و عن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی ذکر الفجر و در بعضی نسخ و بر مسلوحة الفجر بود آنحضرت که می گفت  
در پس نماز ما بارو اللهم انی اسألك علما فاعلم و اذ من سئال میکنم تر از علم سوگند و عملا متقبلا و علی قبول کردیده شده و در قاطبیا و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوات الفجر  
اتفاقیت یا راوی در نیوقت شنید که خوانند یا تخیص بصلوات فجر بجهت آنست که ابتدا از نماز و وقت ظهور آثار علم و عمل و وصول نذوق است و الله اعلم و راه احمد و ابن ماجه  
و البیهقی فی الدعوات الکبیر و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال دعا حفظه من رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ادعه كفت ابو هريرة و دعا  
که یاد گرفته ام از آن حضرت که ترک میکنم آرزو اللهم لاجعلنی اعظم شکرک خدا و ذاکبر و ان مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتهای ترا و اعظم از اعظام و نعطیم سر و غبطه کرده اند  
و اکثر ذکرک و بسیار گویم ذکر ترا اکثر از زبان و در وجه تصحیح نموده اند و تابع نصیحت پیروی کنیم نصیحت ترا و احفظ وصیتک و بکار دارم در تر از نصیحت در اصل حاضر شد  
عسل نامح میگویند شمس خالص را یعنی بره معدن خلوص نور دم در داری حتی که تر است بر من و نگاه داشت وصیتی که تو کرده در حفظ حقوق طبعی گفته که نفع و وصیت در حدیث  
قریب از معنی رواه الترمذی و عن عبد الله بن عمرو قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول اللهم انی اسألك الصلوة طاهر است که مراد صحت  
بدست و العفة و پارسای و با نیتا دن از حرام و سوال و الامانة و اموال مردم را در جمیع حقوق شرعی و حسن الخلق و خوشنوی و الرضا بالقد و خوشنودی به تقدیر و عن  
ام معبد رضي الله عنها نام و در نیت برد و صحابه یکی آنکه آنحضرت در سفر بجهت بنزل دی زبیل فرمود و دوم نیت کعب بن مالک ظاهر آنست که مراد اینجاست و الله اعلم  
تأملت سمعت رسول الله كفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول اللهم طهر قلبی من النفاق خدا و مذاک کرد ان له الاتفاق و صفات و علامات آن و عملی من  
الربا و پاک کردن عمل از زیاده را یا خوشنیت را یا نیکبختی نمودن و لسانی من الکذب و پاک کردن زبان را از دروغ و عین من الحیانة و چشم را از بی دینی که نظر حرام باشد فی الصلوة حقبا  
ناراستی و مگردن حتی کسی فالتعلم خائفة الاعین و ماتحنی الصد و پس بدست که رسیدن نظر را که حیات کند چه شهادت در نظر حرام و چیز را که می پوشند سینما از شوات و بکار  
و از بن عباس و تفسیر خاتمه الاعین مرویست که مثلاً جاعی از مردان نشسته اند ناگاه از زمین ایشان گذشت و از شرم که یک نگاه بآن نکردند چون چشمها خوابانیدند مردی درین میان چشم برد  
و در دیده بوسی نگاه کرد و اوها را روایت کرد این هر دو حدیث را البیهقی فی الدعوات الکبیر و عن ابن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عاد رجلا من المسلمين  
فلد خفت روایت است از انس که آن حضرت عیادت کرد مرد را از مسلمانان که تحقیق ضعیف شده بود چنانکه آواز وی شنیده میشد خفت پستی و آرامیدن آواز خفت المیت میکنند  
و قتی که خاموش کرد و منقطع شود کلام و فضا و مثل الفرج پس گفته بود مانند چو زهر مرغ فقال له رسول الله پس گفت مران مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل كنت  
تدعو الله بشئ او تسأله یا به و ذکر که دعا میکردی و میخواندی خدا یا بخیری از دعا سوال میکردی و میخواندی از خدا چیزی را و کلام و احتمال شک و تنویع مرد و دارد قال نعم كنت  
اقول كفت آن مردی بود من که دعا و سوال میکردم و میگویم این را که اللهم ما كنت معافى به فی الآخرة فاجله لی فی الدنيا خدا و خدا را دعا بلی که هستی تو مرا دهنده من باغداد  
و آخرت پس شتاب کن آن غدا را برای من در دنیا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سبحان الله لا تقطعه بحب است طاق نمی آری تو عذاب  
خدا را و لا تستطیع به و نمی توانی برداشت آنرا افلا قلت آیا پس مرا سختی این دعا را که اللهم تنانی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قاعذاب النار قال فدعا  
به كفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را باین قول فسفاه الله به پس تن و رستی داد او را خدا بکبرت این دعا را و الله مسلم و عن حذیقة رضي الله عنه قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم لا ينبغي للمؤمن ان يذل نفسه نمی باید و نمی نهد مسلمان را که خوار و زبون گرداند نفس خود را قالوا و كيف يذل نفسه كفته صاحب و چگونه خوار میکرد و انفسی  
خود را مسلمان قال يعرض من البلاء لما لا يطيق كفت آن حضرت خوار کردن من نفس را باین طریق است که پیش می آید مجزرا از بلا طاقت ندارد و رواه الترمذی و ابن ماجه و  
البیهقی فی شعب الايمان و قال الترمذی هذا حديث حسن غريب و عن عمرو رضي الله عنه قال علمني رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قل كفت عمر بن  
الخطاب تعلیم کرد آن حضرت گفت بگو اللهم اجعل سرور فی خیرا من علائق دنیا و بزرگواران منان را بهتر از آشکاری من و ظاهر این که تر از باطن من و اجعل علائق منی صلح  
و بگردان آشکاری مرا نیکو این را از برای آن فرمود که شاید سریرت بهتر از علانیه بد باشد پس فرمود و علانیه صالح باشد و سریرت بهتر از ان اللهم انی اسألك من صالح ما توفی الناس  
من الال و المال و الولد خدا و سوال میکنم تر از نیک آنچه تو میدی مردم را از اهل و مال و ولد غیر الضال و لا المضل که این اهل و ولد و مال بکراه و مکره کننده نباشد و الله اعلم  
تمام شد کتاب الدعوات برفیق و احب العطايات و مالی است او کتاب اللسان جمع منسکب بفتح سین که سر آن معی صده و زان و مکان و مشرق از نیک شله النون و بختین جزی  
منه خبر کرد و نیکو دیر گویند و طلبی به استحال می دهم و جمع نفع ما و کسب آن هر دو لغت است و هر دو وجه خوانده اند و قول وی سبحانه و تعالی و الله علی الناس محال و بختین

مکتبہ اسلامیہ  
کراچی

فرستاد و بعد از آن حضرت پیش از هجرت مدینه و بیعت با عمارت قریش است که در جاهلیت حج میکردند و جمهر بر آنند که در سال ششم هجرت و طایفه یمن که در آن  
نیم است و همدین سال حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم تجیز با سبب سفر حج مشغول شد و لیکن سبب اشتغال با امر غزوات و تشدید احکام شریعت و تعلیم و فواید سر نشینان با کثرت  
امیر حاج ساخته مکلف فرستاد تا حج ببرد و مکلف کرد و از عقب ابی بکر صدیق علی مرتضی رضی الله عنه را فرستاد و چون علی را بخارج رسید بوجوه گفت امیر و امور علی گفت بل ما مور و علی مرتضی را برای مصلحت حج  
فرستاد و بودند که خواندن سوره توبه و نقض عهد منافقین بود زیرا که عهد و نقض آن باهل بیت مرد مغضوب میباشد الفصل الاول عن ابی هريرة رضي الله عنه قال خطبنا  
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس قد فرض عليكم الحج احدى مردان تحقيق فرض كرايه شده است بر شایع مجبور پس بخبر حج را فقال رجل اكل عام بكنيت  
مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم یا رسول الله کویا این مرد قیاس کرد بفرأض یکدیگر که اگر اندک فکست حتی قالها فلما پس خاموش ماند آن حضرت تا آنکه گفت آنرا این کلام را سه بار  
پس گفت آن حضرت لو قلت نعم لوجبت انکم یفترقن من آری هر آنکه واجب میشد حج هر سال ولما استطعتم و هر آنکه نمی توانستید که در ظاهر این حدیث در آن است که احکام مغضوبان بعد از هجرت  
چنانکه مذکور است و بعضی روایات آمده است که آن مرد فرمود که ترا دو بار جواب میدهند که قول عام است و حی باشد یا از پیش خود فم شتم قال ذرونی ما توکنتم پس گفت آن حضرت  
بجز این را چه می پرسید زنی که چنانست و چون است که ما را میگردانید و هم شمار او بیان کنیم که چنانست و چون است یعنی هر چه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعد می عمل باطلاق آن کنید و اگر  
بیان کنم که چندین بار کنید همچنان چند بار کنید زیرا که برای بیان شرایط و رسانیدن احکام فرستاد و در هر چه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت بسوال شما ندارد و اما هلاک من کان من  
قبلکم بکثرة سؤالهم پس هلاک نشد آنکسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب بیار رسیدن ایشان و اختلا ففهم علی انبیا فهم بسبب خلاف کردن ایشان بر پیغمبر ایشان چنانکه از قوم  
بنی اسرائیل منقول است فاذا امرتکم بشی فاقوا منه ما استطعتم پس چون امر کنیم شما را چیزی پس بیاورید از آن و بکنید آنچه می توانید و طاعت شماست و این تاکید و مبالغه است  
در اتقان امور و بذل طاقت محمود در آن و یا اشارت است تیسیر و رفع حرج چنانکه در نماز و ارکان و شرائط و جز آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آورد آنرا که تواند و این در امر است  
اما در نهی باید که احتیاط کرده شود و ترک آن و بذل مجاهد نماید چنانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود و اذا انصیتکم عن شی فادعوه چون نهی کنم و باز دارم شمار از چیزی پس بکنید  
آنرا تا تمام و کمال و واه مسلم و عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم پرسید و شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای العمل افضل کدام کار افزون تر است در ثواب قال  
ایمان بالله و رسول له گفت آن حضرت فافضل من عمل ایمان آوردن بخدا و رسول خدا است قبیل ثم ماذا افعله شد پیشتر بعد از ایمان کدام عمل فافضل است قال الجهاد فی سبیل الله  
گفت بعد از ایمان فافضل کارزار کردن است در راه خدا که فرض باشد قبیل ثم ماذا افعله شد پیشتر کدام کار قال فرمود حج مبرور و حج مقبول متفق علیه بدانکه حج مبرور کدام است گفته اند که در وی  
ار تکیاب منهای نگیرد و سعه و ریان باشد و این صحیح است واضح آنست که مراد بدان حج است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول همانست که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است که  
قبول میکند از بند و میکند از دار تقصیرات و می بخشد و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است بر کرد و دو بیاید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و باصافی خود بخند فیه جادیت و خشنود  
در بیان افضل اعمال آمده و وجوب توفیق اختلاف جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائلین و مخاطبین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کردیم فذكر وعنه قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم من حج الله فلم يرفث ولم يفسق ورجع كيوم ولدته امه كسكج كعبه برای خدا برای ریا و اغراض و یکس رفت کند و فسق نورزد باز کرد و پاک از گناهان بچو پاک بودن  
او از گناهان در روزی که زاییده است و را را در او و مراد بر رفت بقیع را و فاجاع و فحش و سخن کردن با زنان در جماع است و در نهی گفته رفت منهی خدا آنست که خطاب کرده شود آن زن را و اگر بی  
شعیدن زن گوید رفت نبود و مراد بفسق خروج از حد و شرعت با کتاب حرام و در قرآن مجید نیز تکرار و مراد بدان جنگ و جدل با رفیقان و خدا و ان و دشنام کردن یکدیگر است و  
در حدیث دیگران ذکر و گویا آن را داخل فوق داشت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما عماره و دیگر گفته است  
مرکبا و آنکه واقع شده میان دو حجره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علماء را آنجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر آنست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از تبار مخصوص  
بجای است فذكر و الحج للمبرور و ليس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست مراد از آنکه مبرور است متفق علیه و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
عليه وسلم ان العمرة في رمضان تعدل حجة و بر سببیک عمره بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن است در ثواب و بعضی روایات آمده که حج که همراه آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
گفته اند و این مبالغه است بطریق الحاق ناقص بحال چنانکه در امثال این واقع شده است متفق علیه و عند ابن النبی صلی الله علیه و سلم القی و کانا بالو حیا و هم تبارین عباس  
که آن حضرت پیش آمد سواری چند را و حاجت را و سکون و او حای مملکت بدنام جائی است بر سه مرحله از مدینه مطهره فقال من القوم پس گفت آن حضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون  
گفته سلمان بنی هلال و اهل من انت پس گفته تو کیستی قال رسول الله گفت پیغمبر السلام فرضعت لید امرأة صبیبا پس برداشت بسوی آن حضرت و پیش آورد زنی که در کوفت را فاحالت لیل  
حج پس گفت آن زن آیا این کودک را اگر حج کند ثوابی و اجریت با وجود آنکه بالغ نیست و حج بروی من فرض نه قال نعم و ان حجک آن حضرت آری را و ثوابی هست و هر چه که در او بریزد  
و میری و غمخواری یکی آن ثوابی است و صبی اگر دعالت مباح کند واجب است بروی حج چون بالغ گردد و هم چنین چندین بار آورده اند و اما فقیر که حج کرد و از واجب واقع شود و بعد از آن عماره واجب  
نمود و واه مسلم و عنه قال ان امرأة من جنح قالت و هم زان عباس است گفت که زنی از قبایع ختم فتح محمد و سکون شلته و فتح ملک گفت یا رسول الله ان فريضة الله علی عباده  
فی الحج بدستیک فرض خدا بر بندگان او حج گذاردن است ادکت ابی شیخا کبیرا دریا فداست و رسید و پدر مراد طایفه و می کبیر است و ضعیف است بجهی که لا یلیت علی الخ  
نفیو تدر جای ماندن بر شتر فاحج عنه ای پس حج کنیم از جانب وی قال نعم گفت آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر که فرض باشد جایز است نزد حج را و دیگر عماره وقت مرگ و امر که تدر

و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر فعل است جائز است با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جایز است بی ابروی و بی وصیت و تفصیل این در کتب معتبره  
و ذلك في حجة الوداع و این گفتن از خشمیه حال پدر خود را و جواب دادن آن حضرت را در محال و ادع بود و اینجا قصه دیگر است که فضل بن عباس بدو گفت آن حضرت بود و در غایت  
حسن و جمال و جوانی بود پس این زن بشنایده جمال و والد و نکران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان خشمیه صاحب حسن میباشند هر دو چشم در یکدیگر دوختند آن حضرت صلی  
علیه و سلم چون این حال مشاهده کرد دست بر شیمان فضل بن عباس نهاد و کرد و در او را بر تافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر منی بانی کردی پس عمر خود را فرمود ای عمر شیطان سلطه است  
بر بنی آدم و در آینده است در رک و پوست ایشان که قال متفق علیه و عند قلل اتی و جل النبی صلی الله علیه و سلم فقال ان اخی نذرت ان یخرج و انها ماتت و هم  
از این عباس است که گفت آمد مردی نزد آن حضرت گفت بدستیکه خواهر من مذکر کرده که حج کند و می رود است فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لو کان علیها ذن  
اکنث قاضیه اگر میسود و برخواهر تو و می آید بی بودی تو که میگذردی و ام و دریا قال نعم گفت آن مردی میگذردم قال فاقض ذن الله گفت آن حضرت پس بگذارد و ام و دریا فاقض ذن الله  
زیر که و ام و دریا را از آن است بگذردن و درین صورت نیز جایز نیست مگر بوصیت و اتفاق و این منتهی ماست و نزد شافعی هر که مرد و در کردن ای حق خدا است حج یا غیر حج واجب است فقط  
آن از اس مال وی تعدیم بر و صایا و میراث متفق علیه و عند قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحلون و جل با امرأة باید که نفوت نسا در مردی یا زنی یعنی زن  
بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و خلوت تنهائی ساختن و لا تسافون امراة الا و معها محرم و باید که سفر نکند زنی مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی است که بخلج با وی جایز نباشد یا خواه  
جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فتنیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بروی و وثوق و اعتماد و صلاح است جائز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و بایک زن رویت  
و بعضی گفته اند که در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در آن حرام است فقال و جل یا رسول الله الکتبت بضمیمه و سکون کاف و قسم های اولی و کسری های  
ثمانیه و سکون با نوشته شده هم و ثابت کرده شده است نام من در دیوان فی غزوه که اندک از جنگ چنین و چنین یعنی نام را با جماعه که بجنگ کافران و غزوات و مذ نوشته اند  
که همراه ایشان بغیر ابریم و خروجت امواتی حاجت و بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را چکار کنم بجایا در و در زن است که نام که حج را و دیار زنی و ام و قال ذهب  
فأجمع مع امرأته گفت آن حضرت بر و پس بچکن با زن خود زیرا که غایبان بسیارند و با زن تو جز تو کسی نیست که برو و متفق علیه و عن عائشه رضی الله عنها قالت  
استأذنت النبی صلی الله علیه و سلم فی المجاهد گفت عایشه طلب ستوری کردم آن حضرت را در جبا یعنی اذن طلبیدم که اگر بغیر این بجهد در و ام فقال جهاد کن الحج  
گفت آن حضرت جهاد شما ای طایفه از زنان حج است یعنی پس است من زمانه که حج بیرون می آیند و حاجت نیست که بجهد بر آید متفق علیه و عن ابی هریره رضی الله عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسافر امرأة مسیوة یوم و لیلته الا و معها ذ و محرم سفر نکند زنی در سیر کرد و شب مگر آنکه باشد با وی محرم و لفظ ذ و زاید است  
و در بعضی روایات مسیره سه روز واقع شده و گفته اند بر هر تقدیر مراد خدیجه نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد محمد شین در سفر و احکام وی حدیثی معین از شارح ثابت  
نشد است و تحقیق این در باب صدقه سفر گذشت متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم لاهل اللد نیست  
ذا الحلیفه میقات گردانیده است آن حضرت برای اهل مدینه و الحلیفه را که نام جای است قریب مدینه پنج شش میل وقت بنگام و میقات بنگام کار و جای آن و قال  
آمده این اسم بر جای احرام بستم که از آنجا بی احرام مگذرد و مردم فاق را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام ببندند پس اهل مدینه را ذ و الحلیفه میقات ساخته اند و لاهل  
الشام الحلیفه و در اهل شام را حجه بضمیم و سکون های مملو و فایز نام موضع است میان مدینه و مکه و لاهل نجد قون المنادل و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است  
و نجد در اصل یعنی زمین بلند است قصد نمود که بعضی زمین سپت است و الآن نام بلا دعوت که از بنامه تازمین عراق است و قرن بفتح کاف و سکون را که و اقرن المنادل هم  
گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که او پس رضی الله عنه را بوی نسبت کنند بفتح است از بلا و دین که ذی القاموس و لاهل الیمین بیلیم و برای اهل یمن بیلیم بفتح تخانیه  
و فتح لام و سکون میم بر دو مکر نام موضعی است فطن لهن و لمن اتی علیهن من غیر اهل یمن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل یمن مواضع که مذکور شد و هر کس از آنجا  
که بیاید و برسد برین مواضع و بگذرد از آنجا اهل مدینه بر سر راه شام برسد از حجه احرام ببندد و اهل هند و سنان بر راه یمن برسد از نیت بیلیم احرام ببندد مثلا من کان یحرم  
الحج و العمرة و این مواضع است مگر آنکه اگر راهی کنند حج و عمره را و این حدیث معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی اراده حج و عمره لازم نیست و احرام برای دخول و کعبه صحیح  
از مذهب شافعی همین است و نزد ما و اینست در آمدن مکه بی احرام که بر اراده حج و عمره ندارد و از حجت قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا یجاء زاحدا البیقات الا محرما و این حدیث  
مطلق است مقید با رواج و عمره نه بلکه و وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج و محترمه و خراشیدن و اما هر که داخل میقات است و راجع است دخول مکه بی احرام بر برای  
حاجت خود زیرا که در آمدن او که را بسیار میشود و و اینجا باب احرام بر بار حج است پس حکم او حکم اهل مکه است که فی الهدایه فتن کان دو و نه فتن فتنه بضمیم و فتح هاء و تشدید لام من  
اهله پس سبکی باشد و روی این مواضع داخل این اهل اهل احرام وی از جای او است که در آنجا ساکن است و اهل اهل در اصل یعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مباد است که در وی تمیزی  
آواز بلند میکنند و لکن الک و هم چنین و هم چنین یعنی هر گاه طرف تر مواضع احرام وی از آنها نجاست که ساکن است در آن حتی اهل مکه بچلون منها تا اگر ساکنان  
که احرام می بندند از آنکه و این مخصوص است بکج و از برای عمره اهل مکه از زمین محل احرام می بندند و الآن متعارف موضعی است که نام و تعظیم است و این موضع قریب ترین موضع محل است  
بلکه و عایشه صدقه رضی الله عنها از همین جای عمره احرام بست با مر آن حضرت صلی الله علیه و سلم و در اینجا موضعی است که او را مسجد عایشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عایشه نماز گذارد



واحرام است چنانچه باب حج الوداع سایه متفق علیه . من جابر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مهل اهل المدینة من ذی الحلیفة والطریق الاخری حجة  
ومهل اهل العراق من ذات عرق ومهل اهل نجد قون واهل الیمین بلیم دواہ مسلم ترجمه این حدیث را شرح حدیث سابق مفہوم شد و مراد بقول وی والطریق الاخری حجة  
است که گفته شد لایم مدینہ چون بر سر راه شام میانہ حجة میقات ایشان میگردود و راست که از اینجا حرام بندند و ذات عرق که میقات اهل عراق گفته و در حدیث مذکور نیست  
بلاد معروفت طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادیسیہ تا حلوان و تسمیہ او بعراق بجہ است که این بلاد بر عراق وجہ وفراست است و عراق حاصل بحر را گویند و ذات عرق  
نام موضعی است از شرقی بحر و در مرطہ موازی قرن و عرق بکسر عین کو پنج فرسود گویند و من انش رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع عمر کفت انس عمره  
بر آور و آن حضرت چهار عمره کلمہ فی ذی القعدہ بمین چار عمره در ماه ذی القعدہ بودند الا التی کانت مع حجتہ مکران عمره کہ بود بمجره حج آن حضرت که آن روز ذی الحجہ را بیا  
حج بر آورد و عمره برفع و نصب من الحد یدبیتہ فی ذی القعدہ اول عمره و از آن چهار عمره کہ آن حضرت کرده اند سیمیه است بضم حاء و فتح و ال مطعین کسر موحده و تخفیف تخانیہ و  
تشدید نیز آمده و تخفیف شد و اکثر است نام قریہ است بر زمین میل از مکہ که اکثر آن در حریم است باقی محل و بعضی کویند نام چاہی است و بعضی کویند نام و بعضی است که آن بقعہ را بوی  
نام کردند و ذی القعدہ الرضوان کہ تحت شجره بود و قرآن مجید در شان آن می گوید القعدہ فی السمنین اذ یبایعونک تحت الشجره آنجا بود برآمد رسول الله صلى الله عليه وسلم از مدینہ  
روز و شب و عمره ذی القعدہ در سال ششم از ہجرت بقصہ عمره در یک ہزار و چار صد یا بیشتر نفر جمع شد مذ قریش و باز داشتند از آمدن مکہ پس صلح کردہ باز گشت و عمره کردند  
کہ سال آیندہ بیاید و عمره گذارد پس بحقیقت اینجا عمره نمود و لیکن آن را از عمره بشمرده اند و حکم احصاء از اینجا شروع شد و این واقعہ نیز گفته اند کہ بعد از فتوحات بود و بعد از ذی قح خیر بود  
و جزان و تمامہ قصہ حدیبیہ در کتب سیر مذکور است و در کتاب ہجاء جلد از آن مذکور شد و عمره من العام المقبل فی ذی القعدہ دوم عمره بود از سال آیندہ و نیز در ذی القعدہ  
کہ در وقت صلح قراری افتہ بود و آن حضرت بمکہ درآمد و عمره گذارد و در روز پنجام بود و در چهارم برآمد و این عمره را عمره قضا گویند و اطلاق این اسم بر وی در احادیث واقع شدہ  
و این موید مذہب خفیہ است میگویند کہ محرم با حصار از حرام براید و واجب است قضای وفات و نزد شافعی بر وی قضا نیست و لفظ قضا کہ در احادیث واقع شدہ است بمعنی صلح  
است و قضا بمعنی صلح می آید و عمره قضا نزد ایشان بآن معنی است کہ بقاضات و مصالحہ قریش در سال آیندہ کردند و عمره من المعجراتۃ حیث قسم فنائم حنین فی  
ذی القعدہ سوم عمره است کہ از ہجران بمکہ رفت بر آورد آنجا کہ قسمت کرد آنحضرت صلی الله عليه وسلم غنیمتہای فتح حنین را جزانہ بکسر جیم و عین مملہ و تشدید را موضعی است بر یکریہ  
آنکہ کہ در سنہ ثانی بعد از فتح مکہ و حنین بضم حاء و فتح نون کردہ و غنائم بسیار آنجا حاصل شدہ و در جزانہ پانزدہ شانزدہ روز اقامت فرمود و آن غنائم را آنجا قسمت نمود و گویند کہ آن حضرت شب  
بعد از گزاردن نمانعنا سوار شدہ بمکہ آمد و عمره گذارد و ہمدان شب باز گشت و نماز صبح بجزانہ گذارد و عمره مع حجتہ و عمره چہام کہ با حج وی بعد از فرضیت حج کردہ و ولادین  
در ذی الحجہ بود و این چار عمره است کہ پیغمبر خدا صلی الله عليه وسلم در و اما حج اسلام جزئی نبود و در ایام جاہلیت قریش حج میکردند و آن حضرت نیز میکردند و تعیین عدد آن در  
ضبط علمانہ در آمدہ است و آمدہ علم متفق علیه و عن البراء بن عازب و رضی الله عنہ قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم فی ذی القعدہ قبل ان یحج من قبل  
گفت برا عمره کہ آن حضرت در ذی القعدہ پیش از حج گذاردن و بارگوییابن نازب عمره حدیبیہ رشمہ زیرا کہ تحقیق در وی عمره نبود چنانکہ معلوم شد پس عمره آن حضرت سبب شد  
و پیش از حج یکی عمره قضا دیگر جزانہ و یکی بعد از حج کہ ہما حجة الوداع کہ دواہ النجاری بیان کنیست حج و عمره خواہد بجمش است کہ حج و قوف بعزہ و طواف میت و سعی میانہ  
و مرودہ است و عمره طواف و سعی است و احرام در ہر شرط است و حج فرض می باشد و نفل و عمره نفل است مگر آنکہ کسی نذر کند الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله  
عنہما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم کفت آن حضرت بعد از نذر فرضیت حج یا ایہا الناس ان الله کتب علیکم الحج ای مردمان بدستیکہ خدای تعالی  
نوشته یعنی فرض کرد اند بر شما حج فقام الا قریع بن جالس پس ایستاد قریع بن جالس کہ در فتح مکہ و در فتح بنی تمیم اسلام آورد و در اوقاتہ القلوب بود و در اسلام و جاہلیت شریف  
بود و شانی داشت فقال فی کل عام پس گفت ایاد ہر سال فرض است حج یا رسول الله قال لو قلتم انعم لوجبت کفت آن حضرت اگر بگوییم من ان ہجر را یعنی برای وجوب  
آری ہر سال فرض است ہرانیہ واجب میگردود ہر سال و لو وجبت لم تقبلوا بها و لم تستطیعوا و اگر واجب کردہ ہر سال عمل نمیکنید بدان و نمی توانید کہ وجبت ثنائ  
مشقتی کردہ است ببدل اموال و ہجران مل و اولاد و وفارقت و طمان خصوصاً اہل بلاد بعیدہ فالجج مودہ پس حج در عمره کیا فرض است فمن زاد فقلوع پس یکیز زیادہ  
بر یکبار کند نفل است دواہ احد و النسائی و الدامی و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ملک زاد او داحلۃ تنبلعہ  
الی بلیت الله کیکہ مالک شد تو شہ را و شتر می سوار کرد بر ساند و انا فاذنہ خدا و لم یحج و حج نکرد فلا علیہ ان یموت یهودیا و نصرانیا پس نیست تفاوت بر وی  
کہ بمیرد یا فریدین یهود یا دین نصاری و دین غایت تغلیط و تشدید است بترانہ حج و یهود و نصاری گفتند یراک صاحب کتاب و ملت اند کہ صاحب کتاب فرزند از مشرکان از  
مجموعی و غیر ہم کہ از ایمان و ملت مجبور و محروم نہ و فلان ان الله تبارک و تعالی بقول و ان وعید بجهت آنست کہ خدای تعالی می گوید و لله علی الناس حج للیبیت من  
امستطاع الیہ سبیل و اوحی است مرد را بر مردم قصد خانہ کعبہ ہر کہ متیواند راہ رفت بسوی وی و در آخر آیت میگوید و من کفران احد غنی عن العالمین و کیکہ کفر و زندگانی  
خدا گذارد پس خدای نیاز است از عالمیان بکنند یا نکنند و را از ان سودی و زبانی نیست سود و زیان ایشان را است و تغلیط در اینجا موافق آنچہ در حدیث واقع شدہ کہ یامراد تمام  
این است دواہ الترمذی و قال هذا حدیث غریب و فی اسنادہ مقال و ہلال بن عبد الله محمول و الحارث یضعف فی الحدیث و این ہر دو را کہ



پس می آید یعنی هر که آن را از اول و آخر او وجبت له الجنة بشک را وسعت و چون از مسجد اقصی بیاید بدین مظهره در راه نیز باید رسید پس مشرف شود با فضل مقامات دواول  
 اوسط و آخر فلا بد از این ثواب عظیم روزی که روز قیوم رواه ابو داود و ابن ماجه **الفصل الثالث** عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان اهل البیت یحجون  
 کعبت ابن عباس بودند با این من می برآمدند بیچ فلا یترکون و پس توشه برنمیشتند و می گفتند ما سواد کلیم فاذا قدموا مکة سالوا الناس پس وقتی که  
 قدم می آوردند و میرسیدند بکعبه سوال میکردند از مردم و که ای میکردند فاقول الله تعالی و کس فرودستاد خدای تعالی این آیت را و تزد و و افان خیر الزاد التقوی یعنی توشه بردارید  
 و تقوی کنید و پرینز فایدا سوال زیرا که تقوی بهترین توشه است برای سفر آخرت و کویا ایشان توکل را توشه خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بهترین توشه آن است که او را  
 توشه کند و آن در حقیقت توکل هم نبود و و فاجتی آن نکردند فافهم رواه البخاری و عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت روایت است از عائشة گفت گفت یا رسول الله  
 علی النساء جهاد آیا بر زنان جهاد هست قل نعم علیهن جهاد لا قتال فیه گفت آن حضرت آری بر زنان جهادی هست که نیست قتال در وی آن جهاد که نیست قتال  
 که ام است الحج و العمرة یعنی حج و عمره از زنان بهتر است از مردان و رواه ابن ماجه و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم  
 یمنعه من الحج حاجته ظاهرة کیک باز نذر او را حج از حاجتی ظاهر که عدم زاد و او حله است او سلطان جابر یا قهرمان بکسر سلطان در اصل معنی سلطنت و قهرمان است  
 و الا ان استعمال می باید بذات صاحب سلطنت او مرض صاحب با بیماری باز دارند یعنی بیماری که تواند آن بفرماید فحاشا و لم یحج پس بر آن کس حج نکرد و کاین موانع نذر  
 غلبت ان شاء الله یا و ان شاء الله یا پس کویا بر آن کس اگر خواهد پیروی و اگر خواهد نصرتی شرح این حدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و مؤلف از ترمذی در بعضی  
 روایان آن حدیث طعن کرد اما درین حدیث داری معنی مذکور نیست و الله علم رواه الدارمی و عن ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه  
 قال روایت است از ابی هریره از آن حضرت که گفت الحاج و العمرة کتند کان و عمره بر آن کس که ایضا کتند حج و عمره بر آمده اند یا آنها که حج و عمره کرده اند هر دو را شامل است  
 و حج در اصل یعنی قصد است و قل الله قدوم آن کس که نذر سازند که نذر کرده و وی وفادت بالکسر بر سولی بر آمدن و از بر سولی بر آید و وفد نفع الواو و سکون فاد و وفد  
 بعضی را و و فاجاعت آن ان دعوه لجا نهج کرد عا یکند خذرا اجابت میکند شانه و قبول میکند دعای ایشان را و ان استغفروه غفر لهم و اگر طالب آمرزش گناهان میکند از خدا  
 می آمرزد و ایشان را و رواه ابن ماجه و عنه قال سمعت رسول الله و هم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم يقول و قل الله ثلثة و افان  
 سه کسانند الغازی و الحاج و المعتمر و رواه النسائی و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا  
 لقيت الحاج فسلم علیه و صلحه چون بر منی حاج را پس سلام کن بروی و دست و بر یکدیگر صاف دست یکدیگر را گرفتن و حاج اسم مفرد است و بر جاعت نیز اطلاق میکنند و  
 مروه ان یستغفروا و بفر ما و اگر طالب آمرزش کند ترا قبل ان یدخل بلیت پیش از آنکه در ای خانه خود را خانه محفوز له زیرا که وی امر زید شده است ماره و او استغفار و مغفوره  
 و دعای او مستجاب است و قید قبل ان یدخل بلیت برای آنست که وی بنموز در راه خداست و باطل و عیال مشغول نشد پس این وقت خاص و دعای مخصوص است که دعای  
 وی اقرب با حاجت است و حقیقت مراد آنست که ثواب حاج و بودن او از وفادت ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست بر جوع از حج و رواه احمد و عن  
 ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج حاجا او معتمرا و غازی کسی که بیرون آید حج یا عمره یا غیر اثم مافات فی طرفه  
 پیغمبر در راه کتب الله له اجر الغازی و الحاج و المعتمر می نویسد خدای تعالی هر دو را بر او عطا کند و حج گذارنده و عمره بر آورنده و در حکم او است هر که تعلیم علم و احکام دین  
 بر آمده و رواه البیهقی فی شعب الایمان باب الاحرام و التلبیة احرام و تحريم حرام کردن و اندین چیز را و حج و عمره چند چیز است میگرد که بیان آن خواهد آمد و تحریر نماز نیز از این باب  
 یا احرام یعنی در حرام درآمدنست و چون احرام سبب استباحث دخول حرم نام کرده شد بدان و تلبیة یک گفتن چنانکه بیا به **الفصل الاول** عن عائشة رضی الله عنها قالت  
 کنت لطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را و می میدادم لطیب را برای احرام و می پیش از آنکه احرام بندد  
 و لحله قبل ان یطوف بالبيت و برای حل و بیخی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روزی که از مدینه بیاید آن کس بعد از زمی حرمه عقبه  
 احرام بر می آید و همه چیز حلال میشود و الا زمان پس بکعبه می آید و طواف میکند بعد از آن بمنار حج میکنند و زنان نیز حلال میشوند بطیب فیه مسک تطیب میکردم بطیبی که  
 در وی مشک میبود و مستحب است که در احرام مشک و کلاب استعمال کنند کانی و نظرا لی و بیض الطیب معاف و رسول الله عایشه میگوید که یاس می نیم در خنده طیب  
 در تارک سر پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم و بیض بصاد و مملد و خشن برق و جزآن و مفرق کبر تارک سر و مفرق مبطع جمع نیز میگویند کویا هر موضع تارک را مفرق نام نماند  
 و هو محرم و حال آنکه آن حضرت محرم می بود یعنی از طیب بعد از احرام در مبارکاتی می ماند متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه طیب بعد از احرام حرام نیست مفسد  
 استعمال طیب است بعد از احرام و آنکه طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی بماند از آن نذر و مشهور در مذنب واحد نیست مستند باین حدیث نزدیک مالک و شافعی و براتی از امام  
 مکره است تطیب بخیزی که باقی ماند از آن بعد از احرام و طیبی باحت و شافعی و در است قول مالک ايجاب فیه قول ابی حنيفة ساخته و آنچه مذکور است در طیب و شرو آن و  
 شرح کتاب خرقی که در مذنب امام احمد است مگر کرده که از عذبه بن عمر پرسیدند از روی که شب احرام بست و تطیب کرد و بر جاست صباح که بوی طیب می آید از وی گفت اگر من مطلقا  
 بقطران و و ستر و ام که آنرا کفم و این خبر عایشه رسید پس انکار کرد و برین عمره و ایت کرد و این حدیث را و عبد الله بن الزبیر دیدند که احرام بستند و و مصر و برین می طیب بود و الله اعلم و عن ابی

هر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يعل ملبدا اكبر باي شدة ده گفت ابن عمر شينه ام آن حضرت را كه اهل اهل ميكر دوعالتي كه ملبداست اهل اهل بكنزون آواز و تلبيه و  
 تلبيه كرو ايندله هم در سفر و چيزي انفسن صبح و ظملي تا بهم چيد موي و در ليد و غبار آلوده كرد و در ان زمانه مخصوصا نذير يقول ميكفت آن حضرت لبيك اللهم لبيك لا شريك لك  
 في اسمي بر ابي خدمت و طاعت تو اى بار خدا يا نبيست شريك مترادف استحقاق خدمت و طاعت ان الحمد كبر بزره و بفتح تيزه و ايتي است و النعمة لك بدمتيكه تسائش نيكني  
 و منت مترادف است و الملك بضم ميم معني پادشاهي لا شريك لك لا يزيدي على هؤلاء الكلمات زياد ميكرد آن حضرت در تلبيه برين كلمات و در بعضي روايات زياده بگويم  
 و ابن عمر بگويد آنچه من شنيدم حين كلمات است زياده بر ان في و بين مقدار كافي است فافهم متفق عليه و عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل اهل  
 في الخوذ و هم از بن مسراست گفت بود آن حضرت چون مي در آرد و پاي مبارك خود را در كعبه غر بفتح معجمه و سكون را و ناي در آخو كعبه كه انچرم باشد و چون از جوب و يا از اس باشد  
 آزار كعبه خوانند و استوت بانه ناسته قائمه و بر مي داشت آن حضرت بابر پشت خود ناسته اي استاده اهل من عند مسجد ذي الحليفة بلك مي آرد و آن حضرت تلبيه  
 از مسجد كرده و ذي الحليفة است كه ميقات اهل مدینه است و مسجد بعد از زمان آن حضرت بنا كرده اند و در زمان ايشان مسجد نبود و در اي نخل موافق اين زمان كه در آن حضرت نماز كرده اند  
 از مدینه روان شد و نماز عصر و ذي الحليفة كرده و شب آنجا كز روزه صبح احرام بست و چون بر پشت ناسته بر آمد و بياست و تلبيه گفت متفق عليه از اين حديث معلوم ميشود و آن حضرت  
 بعد از بر آمدن بر پشت شتر و ايتاد شتر گفت و اين حدكرو و شافعي و قزويني تلبيه بعد از نماز ناسته و قول لك نيز معين است و در هر ايه ميگويد كه تلبيه كن تعقيب صلوة كه مردی از انك  
 و اگر بعد از استوار بر پشت ركعت نيز دست است و ليكن بعد از نماز افضل است و مشهور در نهاب نام احمد بعد از نماز است و مختار تر و بعضي از اصحاب و ي بعد از نماز است و در شرح كتاب فريفته كبر  
 جبري گفت كثر ما بن عباس عجب انصاف رسول الله صلى الله عليه وسلم كه اختلاف كرده اند و اهل اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم كه بعد از نماز بود و يا بعد از استوار بر پشت ناسته پس گفت ابن عباس سبب تلبيه من انا  
 تر من تحقيق حال اهل اهل كبر: پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بعد از فراغ ركعتين احرام پس شنيدند آنرا قومي و يا و كز نمند پس ندان سوار شدن حضرت و اهل اهل كرد پس شنيدند نذر قومي گفتند  
 اهل اهل آن حضرت هم دين حال بود و بعد از ان روان شد و نيز ميده كه موضعي ملبداست بر آمد و اهل اهل كرد و شنيدند قومي و كان بر دك انان ابتدي اهل اهل كرد و انهم التبت ابتدي اهل اهل  
 صلى الله عليه وسلم در مصلای او بود و از انجا حاصل شد توفيق ميان روايات و از دعاء و اجتماع صحابه و رج بيار بود تا كفتند كه انشا يرون بود و از صدر از كس بشير و از هر طرف آنجا  
 چشم كاهي كرده و من ابي سعيد الخدري رض قال خو جنامع رسول الله صلى الله عليه وسلم بصريح بالجمع صراخا يرون آمديم ما بان حضرت و تلبيه كز  
 مي آور و پيغمبر خدا بر آوردني يعني نيت كج كرده بوديم تنها و اين موضع اختلاف است در شرح احاديث آيند همين كرد و صراح بضم صاد و خاي معجمه و آخره از ذرياد و واه مسلم و عن  
 انس قال كنت رد ريف ابي طلحه كفت انس بود من در ابي طلحه اضار كى كدى بود سوار شونده و انهم لم يصروا خون بهما جميعا الحج و العمرة بمرستكيه ايشان يعني مجابا  
 بر آنيه آواز مي بر آوردن بچ و عسره و واه البخاري و عن عائشة رضى الله عنها قالت خو جنامع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع يرون آمديم  
 بان حضرت براي حجة الوداع كان حضرت كج بر آمده بود و وجه تسميه حجة الوداع معلوم خواهد شد فنامن اهل بجمرة پس بعضي از كساني بودند كه بانگ مي بر آوردند بجمعه تنها و  
 من اهل الحج و عمرة و بعضي از كساني بودند كه تلبيه ميكند بچ و عسره هر دو و منامن اهل بالحج و بعضي از كساني بودند كه تلبيه ميكرد بچ تنها و اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بالحج بچ تنها ما من اهل بجمرة محل اما كسيكه اهل كرد بجمه پس طلال شد يعني يرون بر آمد احرام بعد از ايامي عمره پيش از ايام حج و اما من  
 اهل بالحج او جمع الحج و العمرة فلم يحيل و اما كسيكه اهل كرد بچ تنها يا جمع كرد بچ و عمره پس طلال نشد و نه بر آمد احرام و در بعضي نسخ فلم يحيل بضمير جمع حتى كان يوم النحر  
 شد و در بعضي نسخ روز عيد كه وقت تمام شدن حج و بر آمدن احرام است اگر چه طواف باقي است متفق عليه و عن ابن عمر قال تمنع رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 حجة الوداع بالحجرة الى الحج تمنع كز آن حضرت و حجة الوداع بجمه بسوي حج تفسيرش است كه گفت بد اهل بالحجرة آغاز كرد بجمه غم اهل بالحج بستر اهل كرد بچ متفق  
 عليه تبنيه ناسكان مناسك حج بر سه قسم نديكي مفرد بضم ميم و سكون فاكسر و يعني افراد كننده كه احرام و ي براي حج تنهاست يا براي عمره تنها و دم قارن يعني قران كننده كه احرام بر  
 حج و عمره هر دو بست و متمتع و صورت تمنع آنست كه اول عمره ميكند كه شوق بهي كرده است بيم بر احرام مي اندازد و اگر حرام است احرام مي بر آيد بعد از ان و در كه مي شنيد و چون ايام  
 حج مي بيايد احرام مي بندد و حج ميكند چنانچه در بيان ابن احكام ما يبيد و فضيلت تمنع آنست كه اين بر دو سنك و يك سال دست آمده و احاديث و اخبار مختلف آمده كه صحابيه و بچ  
 بودند تا قارن يا متمتع و چنين در فعل آن حضرت اگر احاديث صحيحه در آن آمده كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم قارن بود و هفده صحابه آنرا رايت كرده اند و در افراد بچ نيز احاديث  
 بسيار آمده و در متمتع نيز احاديث مروى شده و در توفيق و تطبيق اين احاديث و روايات علماء كثر كرده اند و قرا آنرا ترجيح داده اند و در شرح سفر السعاده نذا كرده شده است آنجا بايد بخريد  
 بعضي از طائفة ما بر اهل اسلام و اينها راه طعن كشاده شده و گفته اند چه شد شمار ابي معاشر سلمانان كه ضبط توانستند كه در حال پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قارن بود يا مفرد با وجود  
 اين همه كثرت و اجتماع كثر و اجتماع و از دعاء مانع تخفيف تعيين شده و با وجود آنكه تر تحقيق و تطبيق مشخص است كه حال چنان  
 شما يدي كه بلي شخص زمان طعن يك شايخ قوي بدره با نه بسيار است الفصل الثاني من زيد بن ثابت رضى الله عنهما انه راي النبي صلى الله عليه وسلم تجرد لاهل  
 و افصل و ايتي است ان زيد بن ثابت كذا في كتابي صحابه و كذا راي ايشان و كتابي و جامع قرآن و قائم بر ارض بود كه دوى ديكر حضرت كه بر نه شد بر اى احرام خود و غسل كرد اهل اهل و  
 بلند كردن است بر تلبيه و در اين احرام است كه سبب اهل است و در نسخ مصابيح الاحرام واقعه شده و غسل كردن بر اى احرام افضل و اكمل است و اگر وضو كنند تير كفايتي است و واه التلبيه





نیز بودند و در واتی صد و بیست و چهار هزار و اند علم فخر جناب معده پس بیرون آمدیم با یعنی صحابه آن حضرت حتی اذ التینا ذ الحلیفه تا آنکه چون آمدیم نزد اهل حلیفه و در سیم  
 باین موضع قولت السماء بنت عیس محمد بن ابی بکر و رضی الله عنهما پس برآید اسماء بنت عیس بنضم جمله و فتح سیم ز و جانی بر صید فی بود محمد بن ابی بکر را و این اسماء بنت عیس بنضم  
 بود جمیل عاتقه که همه کس او را میخوانند سخت و تحت ابوبکر صدیق بود بعد از آن علی رضی الله عنهما است بعد از وی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهما جمعین و در وقتی که حضرت یحیی برآمد نزد ابی بکر بود  
 محمد بن ابی بکر را از اینده فادسلت الی رسول الله پس کس فرستاد اسماء و پیغمبر اصلی الله علیه و سلم کیف اصنع که چه کار کنم حکم حبسیت احرام بر مندم یا نه و چگونه بر مندم حال گفت  
 آن حضرت اعتسلی غسل کن و استغفری ثوب و بر بند جای خون را بجا بده و احوطی و احرام بند صورت استغفار بنای شلش و بغا آن است که پذیراید که خود بر بند و فرمود پس که رفت بر  
 جای خون بنده و هر دو طرف آنرا پیش و پس بان که بنده محکم کنند تشبیه دار و آنرا بشرف نفع تا وفا یعنی پاره دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام فناء و این مجمع علیه است فصلی رسول  
 الله پس کرار و پیغمبر اصلی الله علیه و سلم یعنی نماز احرام و دو رکعت فی المسجد در مسجد ذی الحلیفه ثم و کب القصو و استرسوار شد و خود را که نام وی قصو است نفع خاف  
 و سکون صادر جمله و تشبیه او بقصو ایچیه آنست که سابق بود در سیر و در اقصای سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند که تشبیه او بقصو یحیی است آن بود که جانب کوش می بریده بود و قصو یحیی  
 تا قدر که گویند که طرف کوش می بریده باشد و شاه قصو و فاد قصو و جبل اقصی گویند و گفته اند که قصو و بعضی نفع عین جمله و سکون فناء و مجده و بعد عابجه و دال جمله نام یک  
 تا قاست که آن حضرت را بود و اصلی الله علیه و سلم گفته اند که اگر کمتر از پنج بریده اند بعد عاست و اگر بر پنج رسیده و قصو و اگر از یاده بر پنج عصب است و اگر از پنج بریده اند صلا است بصا و جمله  
 و بعد این الفاظ و دایات واقع شده است و گفته اند که طرف کوش تا قدر آن حضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت هم چنین واقع شده و حتی اذ الاستوت به ناقه علی البید  
 اهل التوحید تا آنکه چون برداشت آن حضرت را ناقه وی بریده آواز بلند کرد بتوجیه مراد تشبیه است چنانکه بیان کرد لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان  
 الحمد والنعمة لک و الملائک لا شریک لک قال جابو لسان نوحی الا الحج گفت جابو بودیم که میت میکردیم که حج را لسانا نعروف العصوره نبودیم که می شایستیم عمره یعنی  
 در شهر حج حتی اذ التینا البیت معده استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آن حضرت بوسه داد آن حضرت بوسه داد آن حضرت بوسه داد آن حضرت بوسه داد آن حضرت بوسه داد  
 هرگز است و آنرا رکن اسوه نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود و همین رکن را در کرد و مراد با تسلیم بوسه دادن او است یا سوادن بدست فتنال است از اسلام یعنی محبت و سلام بر وی  
 همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محیا گویند یعنی میم و تشبیه یاد را در آنجا که میبندند و بعضی گویند از اسلام است کبریین یعنی مجاهد و احدی سلمه کبر لایم  
 اسلام از او است چنانکه اکتال رکن است که بعد از آنکه بوسه داد و وجه دیگر نیز بوسه کرد و در شرح آنرا ذکر کردیم و در شرح آنرا ذکر کردیم و در شرح آنرا ذکر کردیم و در شرح آنرا ذکر کردیم  
 و ذکر طواف نکرد و از جهت ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرل الی آخره و در بعضی نسخ نیز نوشته اند فطاف سبعا فرل الی آخره و در بعضی نسخ نیز نوشته اند فطاف سبعا فرل الی آخره  
 و وصف قائل کننده باید که در هر کاه نماز دیک هم زنند و اصل در تشریح این فعل آنست که چون آن حضرت در عمره القضا بکمال آید و شکران گفتند که ایشانرا آب شرب لاغزو سست خست  
 است پس آن حضرت مسلم نماز فرمود که باین نوع مشی حرکت و اظهار جلالت و قوت کند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجه الودیع نیز که ذکر کردیم گاهی بر وال علت حکم نیز زایل میکرد و چنانچه  
 نصیب موفقه القلوب اما اینجا باقی ماند و در طوافی که بعد از وی معنی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف غاضت و طواف وایع که اقل و در آخر باب خطبه یوم النحر  
 از این مجلس باید که آن حضرت در طواف غاضت رمل بخروند و بر و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم کرد و آن شاء الله تعالی و درین حدیث که از اصحاب بضا و محبه و بای موده نیست  
 با آنکه این نیز ستون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت اصطلاح و از آن نیز بغل راست برکت چپ انداختن و ضعیف معنی باز و است و بعضی نیز از آن یاد و درین نیز صورت  
 بخلاست چنانکه در رمل ثم تقدم الی مقام ابراهیم پسر بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نامشکی است که در وی نشان پای ابراهیم است علیه السلام و آن در پیش خانه  
 در جبهه نهادند و فقو پس خواند آن حضرت این آیت را و اتخذ و امن مقام ابراهیم مصلی و دیگر مقام ابراهیم را جای نماز اتخذ و اتفق فاکسر آن و قرآن بود و قرأت است و در  
 و حدیث کبر سر آمد فصلی و کتبتین پس گذارد آن حضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد و بعد از هر طواف رجب و دوام بدان و نزد شافعی سنت است فحجل المقام  
 بنینه و بین البیت پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایتاد و این افضل مواضع است برای گزاردن این دو رکعت مجاز است هر جا که گذارند و فی  
 و وایه الله قرأ فی الرکعتین و در واتی آمده است که آن حضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون  
 واقع است و صحیح مسلم و در یک روایت از شرح النته و توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید است قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد به جهت اتمام حال  
 اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر است و این حدیث دلالت کرد بر آنکه تقدیم سوره متاخر بر سوره مقدم مجاز است و این را شواهدی که در  
 و احادیثی که در رجوع الی الرکن فاستلمه پسر رکعت آن حضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه داد آنرا ثم خرج من الباب الی الصفا پسر بیرون آمد و در مسجد بسوی کوه صفا  
 و هم برآمدن از صفا بود و صفا لغت شک مطرب صلب المس الان نام کو همیت متصل با یاقین فلما ذاق من الصفا قوا پس بنمایند و یک شدن آن حضرت بصفا خواند این آیت  
 ان الصفا واللووه من شعاقوا لله بدستیک مفا و مر و انشا نماند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آن حضرت ابداء با جلد الله به آغاز کنیم بخیری که آغاز کرد خدای تعالی با  
 عبد اب الصفا پس آغاز کرد آن حضرت بصفا چنانچه خدای تعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده و فوقی علیه پس بآمد آن حضرت بصفا حتی وای البیت تا آنکه دید خانه را و در آن  
 کعبه را و فرمود و ایستاد و در میان آن حجر اسود و در بعضی روایات هم که محاذی او است می افتد فاستقبل القبلة پس روی

اور دان حضرت قبله را فوجد الله وكبره پس يكاني ياد كرد و خدا ز و بزرگي ياد كرد و ادا و قال وكنت لاله الا الله وحده لا شريك له لاله الملك ولله الحمد وهو على كل شئ  
 قدير لا اله الا الله وحده لا شريك له وادكره وراست كرد و ندينه و عده خود را كه بفتح كه و حصول قنوجات عظيم كرد و بود سمع وجود آه و نصو عبده و ياري داد بنده خود را كه ذات  
 شريف دي باشد و هزم الا خواب وحده و شكست و اذكره و هساي كافران و دشمنان دين با شانه و ما بين ذلك پسترد و عاكره و ما بين ان اذكره و قال مثل هذا ثلث مراتب كفت  
 مانند اين سه بار يعني ذكر كرد و دعا كرد و باز ذكر و دعا كرد و ناسه كرت انجين كرد و ثم فو لي پسترد و اذ از صفا و مشي الى اللوة و رفت بسوي مرده كه كويي ديكر است طرف ديكر از صفا حتى  
 انضبت قل ما في بطن الوادي ثم سعي تا آنكه بستي فرو آمد هر دو پا يي آن حضرت در صفاك وادي يعني از بلندي وادي به پستي آمد و ويد و شتاب رفت انضباب و اصل ريخته  
 شدن آست و صلب بفتحين انشيب چون پا يي از بلندي بسپتي زير ان مي آمد تغيير انضباب كرد و بطرف شكم و صفاك زمين حتى اذ الصعدنا مشي بفتح هجره و سكون صادنا  
 آنكه چون شروع در بالا بر آمدن كرد هر دو قدم آن حضرت يعني از پستي وادي به بلندي برآمد مشي كرد و آهسته رفت و سعي بگذشت و اصعدا و اصل دور زن در زمين خواه در بلندي  
 باشد يا در پستي و اينجا ارتفاع مرا دست كرا قبل و قاضي عياض در مشارق كفته صعود و اصعدا بيك معني است و اصل درين باب آنست كه با جرفه عظيم هم سعي هم در و قمي هم در هميل  
 طفل بود و زوي طلب آب رفت و چون درون وادي مي آمد هميل از نظري پوشيده ميگشت پس بر صفا و مرده مي برآمد تا بردي نگاه كنند پس اين سست ازوي ماند و آنحضرت نيكرد  
 و الا ان چون زمين بلند را خاك پر كرده صفاك نگذاشته و بعد از نزول از صفا انضباب مانده بگفت بايد كرد در سعي بجهت بجاي آوردن سنت حتى اتي اللوة تا آنكه اذن حضرت  
 بر مرده كه كويي ديكر است مقابل صفا و مرده و اصل سنك سعبد براق كويي كه زوي آتش بجهت فعل على المروة ما فعل على الصفا پس كرد بر مرده آنچه كرد بر صفا كه كرا تو جدي و نيكرد  
 و دعا و سعي بين الصفا و المروة واجب محبت يا راست از صفا مرده يكي و از مرده بصفا و پس ابتدا از صفا است و ختم بمرده و چنانكه فرمود حتى اذ كان اخر طواف على المروة تا آنكه  
 چون يافته شد اخر طواف بر مرده و قال پس كفت آن حضرت لو اني استقبلت من امرى ما استقبلت الكرميه كرمين پشتر قيد انتم از مرده و حال خود چيزيكه از پس و انتم لم اسق  
 الهدى غير انهم هدى را و نرا آوردن با خود و هدى بفتح با و سكون و ال قرباني كه بجرم فرستند و جعلتها حمرة و ميگردانيدم حج را عمره و بيرون مي آمدن از احرام من كان منكم ليس  
 معه هدى فليحلل پس يكه هست ايشان كه نيت با و يي پس بايد كه طلال شود و بر آيد از احرام و ليحللها حمرة و بگرداند از عمره و ترجع من كلام بطني مي طلبه حاصلش آنست كه اگر  
 صلى الله عليه وسلم بعد از وصول بكنه معظمه وادي عمره امر كرد اصحاب را كه هر كه ساق هدى بخورده و با خود قرباني كه آنرا در ايام خمر خج كند نياز و مرده عمره كند و از احرام بر آيد و فسخ حج بمره كند  
 و بعد از ان در ايام حج احرام بنبد و حج بگذارد و هر كه ساق هدى نموده است عمره كند بر احرام خود مانده تا حج بگذارد و بعد از ان از احرام بر آيد و آن حضرت خود ساق هدى نموده بود و بر  
 احرام باقى ماند و اين معني بوجه بر صحابه بران آمد يكي بجهت آنكه از احرام بر آيند و رسول خدا صلى الله عليه وسلم حرم باشد و ترك متابعت او كنند و دوم بجهت كفتند در ميان ما و عرفه جز  
 پنج روز مانده پس مناسب نيت كه احرام بر آيند و ميش زمان برويم و هنوز از مذكير مانى ميگييه و باشد و بعرفه در آيند و حج كيتيم سوم آنكه در جاهليت عمره را شريج از شيع شائع بود پس آن  
 حضرت صلى الله عليه وسلم و غضب آمد و فرمود چكار كنم حكم الهى چنين است كه اگر من ميش از اين مي دانستم بر آمدن ما احرام بر شامشاق خواهد آمد من نيز ساق هدى ميشكردم و احرام مي بركند  
 و فسخ حج بمره مي كردم و من نميدانستم كه حكم الهى چنين خواهد شد همام پس ايتا و سوا قل بضم سين مله من مالك بن جشم بضم جيم و سكون عين و شين محبة فقال پس كفت سرقه  
 يا رسول الله العا ما هذا لم ابلد ايا برابى اسال است اين حكم يا برابى هميشه است فثبثت و رسول الله پس در هم آورد و پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اصابعه اكنثان  
 خود را و احده في الاخرى يك انگشت را در انگشت ديكر را يي تشيل و قال دخلت الحمرة في الحج و كفت دآمد عمره در حج مرقين و بار كفت اين كلام را و كفت لا انجين  
 ميت كه تو كفتي اين حكم يا مسال مخصوص باشد بل ابلد ابلد بلكه برابى هميشه هميشه مقصود ابطال آن است كه در جاهليت بود از اقل عمره و ما شريج و قدام على وصى الله عنه من  
 العيين امير المؤمنين على را كه بقضاي اين فرستاده بودند در بين ايام حج قدم آورد و بدن النبي سيدنا و پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و بدن بصرم با و بكون و ال جمع بده  
 بفتح با و ال شتر و كا و قرباني كه بجرم كنند و زرد شافعي مخصوص بده بستر است يعني على وصى الله عنه آمد و بدن بيار برابى آن حضرت آورد و فقال ما ذا فقلت حين فرضت الحج  
 كفت آن حضرت بعلني چه چيزي فتي و نيت كردى تو هنگاميكه فرض كردى حج را و احرام بستي قال كفت على وصى الله عنه قلت اين كيتم و نيت كردم كه اللهم انى اهل با اهل به و كفت  
 خدا و نذر بستميكه من احرام بستم بچيزي كه احرام بستم بان چه بچيزي تو قال كفت آن حضرت فان معي الهدى پس بستميكه با من وى است و از احرام مني بآيم فلا محل بر ط  
 ميشو و احرام برون ميا قال كفت جابر كه را وى اين حديث است فكان جابره الهدى الذى قدم به على من اليمين پس بود مجموع شتران كه آورد و انما على وصى الله عنه من  
 الذى الى به النبي و آن شتران كه آورد و انما را بغير صلى الله عليه وسلم از دنياه براه و حاته صد قال كفت جابر فحل الناس كلامه پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم بمره و  
 و موى قصه كردند و مردم به كويي قصه موى با وجودا فصليت خلق چنانچه حديث كند است براى آن بود با بقية از موى با نذر كه در حج طلق كنند يا مني و طبعيت ايشان بچي بود و از بركم ان  
 احرام من قصير كردند و باقاي حكم آن تمام كحل است و انقصا كردند بر هدايت و الله علم الا النبى كرميبر صلى الله عليه وسلم كه احرام نبرآمد و من كان معه هدى  
 و ديكر كسي بود با وى هدى خلا كان يوم المروة و بدها كه شده و زتر و به و توجه و الى منى روى آورد و زبوسوى منى و منا ما منى اذان كويند كه در وى رفته ميشود و خونا يا محبت  
 آنچون جبريل فرست كه مزارقت كنندم را عليه السلام كفت تني كن چه خوابي كفت بشت ميخايم و اهلوا بالبحر و احرام بستم بچيزي حج يوم الترويه نام روز هشتم از وى و بستم  
 زيريكه در وى بمره بمره و شتر بدها محبت آنكه ابراهيم عليه السلام ميبرد و فكر ميگرد و در وى و زك و مبر و بده بود كه انى انما احرام منى و وقوت در ان نذر و واجب نيت بلكه

[illegible]





[illegible]

پس باید که حلال شود و بر آید از حرام یعنی حرام نبوده و حج و عمره و کسی که احرام بست عمره و هدی فرستاد پس باید که اهل کعبه یا عمره ثم  
لا یجیل حتی یجیل منهما بعد از آن حلال نشود تا آنکه حلال شود و از هر دو و فی و واقعه فلا یجیل حتی یجیل فخر هدی و در و و ای ای چنین آمده که پس اهل حلال نشود تا آنکه حلال شود و بر آید از حرام  
خود میل عمره این حکم دارد و من اهل بیحج فلیتم حجه و کسی که احرام بست حج پس باید که تمام کند حج و نورا قالت گفت عایشه فخصت پس حیض کرد من و لم اطف بالبيت و طواف نکردم  
بخانه کعبه بزی عمره و لا بین الصفا و المروة و نه طواف کردم میان صفا و مروه و مراد بطواف اینجا سعی است و بر سعی نیز اطلاق طواف آمده است فلم ازل حایضا پس همیشه بود من  
حایض حتی کما یوم معرفة تا آنکه شد روز عرفه و لم اهل الا بحج و احرام نه بستم بود من مکرر بزی عمره فاصونی النبی صلی الله علیه و سلم ان انقض داسی و امنشتا پس امر کرد و الا حضرت  
که یکشایم سر خود را و شانه کنم یعنی بزی از احرام و مباح کرد و آنچه حرام شده بود با حرام و اهل بالیج و احرام بستم بعد از آن حج و اتوک الحجرة و ترک کنم عمره را فغسلت پس کردم من آنچه فرمود آن حضرت  
حتی قضیت حتی تا آنکه تمام کردم حج خود را بحث معی عبد الرحمن بن ابی بکر فرستاد ما من برادر امر عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر عایشه بود از یک مادر و اوصی  
ان اعتمر مکان عسوتی و امر کرد و امر که عمره کنم در بدل عمره من که فوت شده بود از من بجهت حیض و برآورد بودم از احرام آن من التعمیم احرام بستم این عسره را از تخیم که جای است  
بیرون که بدو سه میل نزد یکترین زمین حل بحرم و در آنجا جاسیت که از مسجد عایشه می گویند یعنی جای احرام بستن وی از آنجا و خواص الناس این تخیم را عمره گویند چون از بزی عمره حرام  
از آنجا می نبد قالت گفت عایشه فطاف الذین كانوا اهلوا بالحجرة بالبيت پس طواف کردند آن کسانی که احرام بستم بودند برای عمره بخانه کعبه و بین الصفا و المروة و کسی که  
میان صفا و مروه هم حلو است حلال شدند و برآمدند از احرام ثم طافوا اطوافا بعد ان وجعوا من می بعد از آن طواف کردند بعد از آن که بازگشتند و آمدند از نماز و در طواف زیارت  
و اما الذین جمعوا الحج و العمرة فانما طافوا اطوافا واحدا و اما انکسائیک جمع کردند حج و عمره را و قرآن کردند پس طواف نکردند مگر یک طواف روز نحر برای حج و عمره معا متفق علیه  
و عن عبد الله بن عمر قال متع رسول الله صلی الله علیه و سلم بالحج و عمره و فاسق مع الهدی من ذی الحلیقة پس را ند و برد  
با خود می را ز ذی الحلیفه که آن جای احرام است و بدایع اهل بالحج و عمره و آنرا کرد پس اهل کرد و بعد از آن حج و عمره و فاسق مع الهدی من ذی الحلیقة پس را ند و برد  
علیه و سلم بالحج و عمره و فاسق مع الهدی من ذی الحلیقة پس را ند و برد  
نبرد فقامت النبی صلی الله علیه و سلم مکة قال للناس پس بنه یکدیگر قدم آورد آن حضرت بلکه گفت مردم من کان منکم اهدی فانه لا یجیل من شیء حرم منه کسی  
است از شما که اهدا کرده پس بدستیک وی حلال نشود از هیچ چیزی که حرام شد و از وی یعنی احرام نبرد و هم بران حال که بوده باشد حق یقینی حجه تا آنکه بگذارد حج خود را و من لم یکن منکم  
فی طیف بالبيت و بالصفا و المروة و کسی که بنا شد از شما که اهدی کرده پس باید که طواف کند بخانه کعبه و صفا و مروه و لیمضو و باید که قصر کند وی خود را ذی این است و الا حلق افضل است  
و لیمیل و باید که حلال شود و آنجا مناسک و اعمال عمره است بجا آورد و چنانکه در حدیث جاریست که از حدیث معلوم میشود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم متع بود و حج  
است که آن حضرت فارغ بود و تاویل این حدیث آنست که مراد بجمع معنی لغوی است که انقطاع و التذات است و شک نیست که این معنی در قرآن موجود است از جهت کفایه و مناسک  
بنسب و احادیث و آنست که امر کرد اصحاب را بجمع و سنا و تمتع بحضرت و بی بطریق سنا و سبب است چنانکه میگویند بنکر دوشاه شدی را از آنکه چون بنا با او است که با خود و بنکر دوشاه  
آنجا آن حضرت صلی الله علیه و سلم منفرد بود پس و آنست که نخواست احرام حج بست پس از آن فیت عمره کرد و فارغ شد هر که اخطا و لرشید خیال کرد که تنها با حج احرام بست و افراد کرد و این  
تا ویات بحجت تطبیق میان روایات کرده اند و کلام درین مقام بسیار است در شرح سفر السعادت ذکر کرده اند و است و الله اعلم بالصواب بعد از آن حال تمتع را که هدی و نحر بیان نمود  
چون از احرام برآمد و طواف و سعی نمود و عمره تمام کرد و ثم لیجیل بالیج پس باید که چون ایام حج برسد احرام بند و برای حج و لیجیل و باید که اهدا کند که هدی کردن و اراقت و منمودن و واجب است  
بتمتع برای شکر گذاری این نعمت که توفیق ادای هر دو نسک یافت من لم یجد هدی یا پس کسی نیابد هدی را فلیصم ثلثه ایام فی الحج پس باید که دوازده روز در حج هر سه روز که باشد  
و افضل آنست که سه ایام و ناس و ناس و بعضی گفته اند که پیش از ناس و ناس و سبعة اذ رجع الی اهل و زوجه و در سبعة روز وقتی که برگردد بسوی خانه و دو که جمعی ده روز باشد و قرآن مجید  
مطلق رجوع واقع شده است زیرا که فرمود و سبعة اذ رجعت من بعضی تفسیر کرده اند آنرا رجوع باهل و بعضی بفرار از اعمال حج و برآمدن از نماز و رجوع بکعبه میثاق گفته اند که منسوب است  
طبیعی نیز موافق آن گفته اند و باید که گفته که از رجوع الی اهل و زوجه ظاهر این حدیث موبدین مذنب است و چون آن حضرت قدم آورد و بیکه و امر کرد اصحاب را با آنکه رجوع و طواف حین قل مکة  
پس طواف کردند پس طواف کرد و بعضا و مروه و سبعة اذ رجعت من بعضی تفسیر کرده اند آنرا رجوع باهل و بعضی بفرار از اعمال حج و برآمدن از نماز و رجوع بکعبه میثاق گفته اند که منسوب است  
میگویند که یکبار در کعبه گشتن است و مشی اربعه و شکر کرد بطریق معتاد آهسته چار مجموع سبعة طواف و شوط شد که از طواف کوثر فوج حین قضی طوافه بالبيت عند المقام  
و کتبتن پسر گذارد و بنسب یکبار تمام کرد طواف بیت و از دو مقام برابریم دور گشت نماز را ثم سلم پسر سلام داد و فاضل پس بر گشت از نماز فاتی الصفا پس آمد که هدی و صفا را فطاف بالصفا  
و المروة سبعة اطواف پس طواف کرد و بعضا و مروه و سبعة طواف مراد بطواف اینجا گشتن است میان این دو که هدی و صفا را فطاف بالصفا و المروة و کسی که  
حرم منه پسر حلال نشد آن حضرت از هیچ چیزی که حرام شده از وی و از احرام نیز آید زیرا که فارغ بود از آن تمتع بود و هدی با خود داشت حتی قضی حجه و نحر هدی و یوم النحر تا آنکه  
از رجوع خود را و نحر کرد هدی خود را و نحر و افاض و ریخت بسوی کعبه یعنی از منی مکه آمد فطاف بالبيت پس طواف کرد بخانه کعبه طواف زیارت ثم حل من کل شیء حرم منه پسر حلال  
شد از هر چیزی که حرام شده بود از وی قضی نسا و پیش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غیر نسا و اینجا حج تمام شد و مطلق از احرام آمد و فعل مثل فاضل و رسول الله که فرمود که نحر کرد

فی حج و عمره

۱۱







عنه و زفاف و موت وی هم درین موضع اتفاق افتاده بود نه دخل العیض صلی الله علیه و سلم و اما آنکه پس از آمدن آن حضرت و حال آنکه من کریم یکم از وقوع حیض که سابقا مانع  
شود از آنکه از درون جمع فعال احکام نداشت بلفظ معلوم پس گفت آن حضرت شاید که حیض کردی و از آن نفاس اینجا حیض است و در ملاوت نداشت بلفظ محمول می گویند قلت نعم گفت  
آری قال فان ذلک شیء کتبہ الله علی بنات آدم گفت آن حضرت اندیشه کن زیرا که حیض چیز نیست که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است خدای تعالی آن را بر دختران  
آدم بی واسطه و در بعضی روایات آمده است که انبای آن از نسا بنی اسرائیل است و کلام در وی در باب حیض گذشت فاعلی ما فیعل الحجاج پس مکن ای عایشه مری که می کنند  
حاجیان غیر آن لا قطوفی باللبیت حتی تطهری جز آنکه طواف نمیکنی بخانه آنکه پاک شوی متفق علیه و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال لبیتی ابوبکر رضی الله عنه  
فی الحجة الثخامره النبی صلی الله علیه و سلم علیها کنت ابوبکر ره فرستاد و ابوبکر در حجی که امیر گردانیده بود او را آن حضرت برای حج یعنی برای حج قبل حجه الوداع پیش  
از حجه الوداع که آن حضرت بنفس شریف خود کرد و سابقا معلوم شد که چون حج فرض شد آن حضرت بجهت اشتغال بقبروات نتوانست رفت ابوبکر رضی الله عنه را امیر حجاج ساخت  
یوم النحر فی و هط فرستاد و ابوبکر روز خرمیان کرد و می که اسره ان یؤذن فی الناس امر گرد ابوبکر آن کرده را که از آن گوید و اسلام کند در دم احتمال دارد که نصیحه بر او  
هر روزه و الالایح بعد العام مشرک آگاه باشد که حج نکند بعد ازین سال هیچ مشرکی حج کردن مخصوص مسلمانان باشد و لا یطوفن باللبیت عربان و باید که طواف نکند  
بخانه کعبه هیچ بر بنه و این عادت اهل جاهلیت بود که بر بنه طواف میکردند و می گفتند عبادت کنیم خدا را در جاهای که گمان میکنند که میگویند در آن متفق علیه الفصل الثانی عن  
المهاجر النبی قال سئل جابر عن الوحل یری اللبیت یزید یه کنت مهاجر که از تابعین است پرسیده شد جابر از مردی که می شنید بیت را بر میبید و هر دو دست بخورا  
فقال قد حججتا مع النبی کنت جابر تحقیق حج کردیم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم فلم نلکن نفعله بنون پس بنودیم که بکنیم زانو یا نیزه روایت است یعنی بنو آن حضرت که میکرد  
آنرا که مذہب ائمہ ثنائین است و امام احمد گفته و سنابر و اردو عاکف و در شرح کتاب خبری که در مذہب امام احمد است حدیثی درین باب روایت کرده است و در بعضی روایات  
که در مذہب حنفی است ذکر کرده اند که در اول که نظر بر بیت افتد و عاکف و لا بد بر بنه عین از سنن و دعا است و اسد علم رواه الترمذی و ابوداود و عن ابی هريرة قال  
اقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم فدخل مكة ردی آورد آن حضرت پس در آمد که را فاقبل الی الحجر پس ردی آورد سوی حجر اسود فاستلمه پس استلام حجر  
ثم طاف باللبیت یستطوف کر بخانه ثم اتی الصفا فاستلمه یحبل صفا فعلاه پس بالا برآمد و راحتی نظیر الی اللبیت تا آنکه نظر میکرد بخانه فخرج جلیله پس برداشت هر دو  
دست را فجعل یدکوا الله ما شاء و ید عوا پس گشت که ذکر میکند خدای تعالی را که اینجا به دو دعا میکند پس ازین معلوم میشود که بنظر سبوی خانه دست بر میداشت و دعای می کرد  
مگر او از حدیث سابق در غیر این حالت که صعود صفا است باشد و اسد علم رواه ابوداود و عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الطواف حول اللبیت  
مثل الصلوة طواف کردن کر خانه نافه نماز است در ثواب الا انکم تکلون فیه پس فرق این است که شما سخن میگویند در آن سخن کردن مثل نیست از آنجا که نماز و درین عبادت  
ایمانی است که اگر سخن نکند بهتر است فمن تکلم فیه فلا ینکلن الا بخیر پس یکدیگر سخن کند در طواف پس باید که تکلم نکند مگر بیک سخن نیک کند اگر چه از بنس کلام ماس باشد و ابن  
حدیث است لال کرده است بر اشتراط طارت در طواف چنانچه در نماز شرط است و مذہب ائمہ همین است ولیکن پوشیده مانده که حقیقت تشبیه من کل الوجوه را و نیست زیرا که طواف  
ثواب و استقبال قبله و قرأت و سایر اركان معتبر نیست ولیکن طارات افضل است نزد ما و اتفاق دارند بر آن که نماز افضل است از طواف و بعضی میگویند که برای غیر طواف افضل  
است که غنیمت است و جای دیگر نخواهند یافت رواه الترمذی و النسائی و الدادعی و ذکر الترمذی جامع و تفوه علی ابن عباس و ذکر کرده است ترمذی جامع را  
از رواه که و تفکر کرده اند ازین حدیث را بر ابن عباس و گفته اند که این قول ابن عباس است ولیکن ظاهر است که این موقوف در علم فروع خواهد بود و اسد علم و عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم نزل الحجر الاسود من الجنة فروا و آمده است حجر اسود از بهشت و هو اشد بياضاً من اللبن و وی در حال نزول سخت تر بود در سفیدی از شرف سفوف و بلفظ  
یا منی آدم پس سیاه گردانیده است او را که انان و لا آدم و رسیدن و ستای ایشان رواه احمد و الترمذی و قال هذا حديث حسن صحيح و گفته اند که در تخریج صحیح  
ایمان را داد است اگر کمال الامیان است قبول میکند از آن تر و دینی تا و یل ضعیف الامیان تر و دیکرد و کافر منکر میشود و لعمری در تخریج چیرنی نیست که مخالف دلیل قاطع حکم بحکم  
آن کند باشد تا و یل کند و صرف از ظاهرا نماید و قول یل زیع که ما در استلیم بنصوص که بهشت و آنچه در است از ظاهر میان و مخالف است بحقیقت چیزی را که مخلوق اند درین دار  
فانیه در خواص و لوازم و در زوال و فنا و احوالات بدان و باین حجر خود آفات بسید آنکه از دست قراططه و طاحه شکست که بنوازش آن در وی باقی است و جانش نیست که نوازش کند  
از نزول در دوا و دنیا آن احوال متغیر و متبدل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده از کوشی و تشکی و مانند آن و بعضی میگویند که مراد عبود و از بهشت جنت وجود دین برکت و شرف و کرامت است  
که یا چیز نیست که از بهشت آمده است و سفید بودن او و سیاه کشتن او و بکمالان آدمیان تشبیه است مراد میان را که عبرت گیرند که کنا با ن در جا و تاثیر بکنند چه و لمای ایشان و این همه تر و دوا  
شک و تا و یل ظلمت باطن و جلا نفس است و راه راست است که ظاهر آن ایمان بیادند و حقیقت آنرا بعلم الهی بغیض نمایند و بگویند که ان الله علی کل شیء قدیر و در شرح زیاده بر تبیین  
و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است و باسد التوفیق فانه مشهور شده میان مردم که باقی مانده است در حجر اسود سفیدی چون کلا سفیدی میروم می آید قیامت نیز یک  
میشود قیامت و تخریر تخریر دین تخریر بود که این را اصلی باشد یا نه پس در تاریخ که فاسی که تصنیف کرده گفته که این چیز ذکر کرده است که در حجر اسود نقطه سفید دیده صیخر شرق و بود علت  
این چیز درسته یا صند و هفتاد و نه و هفتیه سلیمان غسقلانی در مناسک خود گفته که دیدم من در حجر اسود سه جا سفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در سفید و بهشت بود



[illegible]





کتابان بزرگ ایشان الامواتی یوم بدن و کمر آنچه دیده شد از خوار و زاری و زاری شیطان روز بزرگ روز قیامت نصرت مسلمانان و غرت و شوکت اسلام بود در آن روز خوار و زاری می مانند  
 روز غفر بود یا بیشتر فانه قدای جبرئیل بنوع الملائکه پس بدستیکه شیطان تحقیق دید جبرئیل را در روز بزرگ ترتیب میداد و ظاهر است میکند برای جنگ شرکان و دوزخ برای  
 وعین مصلحت بازداشتن و منع کردن و لشکر را فراهم کردن و دوزخ بفتح و او سرسنگ و سالار لشکر و باز دارنده و راه مالک و مسلول و فی شرح السنه بلفظ المصایب روایت کرد این شد  
 در شرح سنه بلفظی که در مصایب مذکور است و عین جابر رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان کان یوم عرفه ان الله یزول الی السماء الدنیا چون میباشد روز عرفه  
 بدستیکه خدای تعالی فرود می آید باستانی که پایان تر است یعنی قریب میشود رحمت و احسان و کرم فیما هی بهی الملائکه پس می نازد و بآدمیان فرشتگان را فبقول انظر و الی  
 عبادی پس میگوید سجد کنید بسوی بندگان من اوتوی شعبان غیر از این آمده اند در کاه رحمت مراد لیده موسی خبار آلوده فرماید کند بر آنده آواز را بلبه و ذکر و شهادت  
 بضم شین جمع اشعث و غیر بضم نین جمع اغبر و بضم بضایع جمع ابل و فریاد کردن من کل فج عقیق از راه کشته و در روز از اشهد کم افی قل غفرت لهم که او میگوید شما را بزرگ  
 بدستی که من گفتم ایندیشنا فبقول الملائکه یارب فلان کان میوهی پس میگوید فرشتگان ای پروردگار فلان کس از میان این حاضران میبود که نسبت بر حق کرده میشد و حق  
 بدی کردن و ارتکاب ربه محارم کردن و ظلم کردن و فلان و فلافه و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان مذکور گفت آن حضرت یقول الله میگوید خدای عز و جل قل غفرت  
 لهم تحقیق آری میفرماید ایشان را قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فامن یوم الکثر عقیق من النار من یوم عرفه که گفت آن حضرت پس نیست هیچ روزی بیشتر از روزی آن  
 شدن روی از آتش و دوزخ از روز عرفه و راه فی شرح السنه الفصل الثالث عن عائشه رضی الله عنها قالت کان قریش و من دان دینها گفتند  
 بودند قریش و کسانی که گرفته بودند دین قریش را و تابع ایشان بودند یقفون بالمزدلفه و قوف میکردند بفرزقه از جبهه ترفع و تفوق بر مردم و میگفتند ما اهل الله و ساکنان حرم  
 اویم بیرون نمی آیم از حرم و مزدلفه حرم است و عرفات حل و کانون الیسون الخمس و بودند قریش که نام کرده میشد خمس بضم حاء سکون بین جمله جمع احسن یعنی شجاع از حاکم  
 یعنی شدت و شجاعت یا از جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت التجای ایشان بکسانی که نام کعبه است زیرا که ستمکاری او سیاه اندام ل سفیدی و آن سخت میباشد فلکان  
 ساءوا العرب یقفون بعرفه پس بودند باقی عرب که قوف میکردند بعرفه فلما جاء الاسلام امر الله بنبیه پس ستمکاری آمد دین اسلام امر کرد خدای تعالی بر پیغمبر خود را علیه  
 علیه و سلم آن یاقی عرفات که بیاید عرفات را فقیف بها پس قوف کند روی ثم یقیض منها پتیرا نه و سیر کند بشالی از وی یقیض بضم یاء از اقامت بختن اشک  
 و آب بکثرت و یکبار و آن شدن از عرفات فذلک قوله تعالی پس آنست معنی قول خدای تعالی ثم فیضوا من حیث افاض الناس پتیرا و آن شود و بر آید ناخاکه  
 میشوند و میرانند مردم این خطاب برای قریش است و لازم می آید ازین امر مسلمانی ازین متفق علیه و عن عباس بن مرداس صاحبیت انوار الله القلوب اسلام آورده  
 پیش از فتح مکه زمانی و نیکو شد اسلام وی و شریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با ناصد کس از قوم خود وی از نجاه است که حرام گردانیده بودند خمر را بر نفس خود و جاهلیت آن  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از وی که پیغمبر خدای تعالی علیه و سلم عالمه عشیته عوفه بالمعفوره دعا کرد و مراست خود را در شبانگاه روز عرفه  
 با مرزیده شدن کتابان مراد امتی است که حاضر شده اند بعرفات یا مطلق است و اول ظاهر تر است فاجیب انی قل غفرت لهم و اخلا المظالم الی حاجت کرده شد  
 و قبول کرده شد دعای آن حضرت باین طریق که بدستیکه من تحقیق آری میفرماید ایشان را همه کتابان از این مظالم که مرا بآن حقوق عباد است جمع مظلمه بکسر لام و فتح آن و بعضی فتح را  
 مشکوکه و بعضی ضم را نیز بخیر کرده اند و مظالم متعدست که در مال باشد یا در عرض فانی آخذ المظلوم منه پس بدستیکه من گیرنده ام در بدل البته از برای مظلوم حق او را و این قسم  
 اگر کتابان را نمی بخشم و اخذ بلفظ متکلم نیز روایت است قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الخبئه که گفت آن حضرت ای پروردگار من اگر میخواهی پس بدی  
 مظلوم را از نعمی بهشت یعنی در بدل حق وی که ظالم گرفته است و غفرت للمظالم و می آفرم می مظالم را فلیحیی عشیته پس اجابت کرده شد و قبول کرده شد دعای آن حضرت  
 در شبانگاه روز عرفه فلما أصبح بالمزدلفه پس برنگ میگوید که آن حضرت بفرزقه عاد الدعاء باز کرد دعا را فاجیب الی ما سأل پس اجابت کرده شد آن حضرت بسوی چیزی که  
 سوال کرده قبول افتاد دعای آن حضرت در آن مرزیده شدن تمام کتابان اگر چه مظالم باشند قال فضحك رسول الله صلی الله علیه و سلم و ای پس خنده کرد پیغمبر خدای تعالی علیه و سلم و  
 سلم و قال تبسم یا کف راوی بجای تبسم فقال له ابو بکر و عمر پس گفتند آن حضرت را ابو بکر و عمر با بی انت و اخی ان هذه الساعة ما کنت تفعل فها  
 پدر و مادر من فدای تو باد بدستیکه این ساعتی است که بنودی تو که خنده میکردی در وی یعنی شان و مقتضای حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مادر مثل این ساعت است  
 تاویل انبای آن میگوید که ابو بکر و عمر آن حضرت را بگریه پیش این در روز دلفه ندیده بودند تا بگویند که بنودی تو که خنده میکردی درین ساعت فاما الذی اضحکک اضحک الله سنات  
 پس چه خنداند ترا همیشه بخنداند خدای تعالی و ندان ترا کنایت است از شادی و خوش حالی قال گفت آن حضرت ان عدو الله ابلیس لما علم ان الله عز و جل قد  
 استجاب دعائی و غفر لامتی بدستیکه دشمن خدای که ابلیس است بهنگامیکه دانست که خدای تعالی تحقیق قبول کرد دعای او و بیامد به مراست مرا اخذ التراب فجعل  
 میخسوه علی رأسه گرفت خاک را پس کشت که می اندازد بر دودست خاک را بر سر خود و بدی عوب بالویل و الشور و دعا میکند بویل و ثبور و ملاک و میگوید یا و یا و یا ثبور  
 و ویل یعنی وای و نختی و ثبور یعنی ملاک و در قاموس گفته که ویل یعنی حلول شلست و ثبور یعنی نضیجت و گفته اند که ویل نام وادی است در دوزخ فاضحک ملایه  
 من جزعه پس در خنده آورده را چیزی که دیدیم من باین صریح و ناله و فریاد او و راه این ماجه و روی البیهق فی کتاب البعث و النشور بلکه این حدیث معلوم

میگوید که حج کفر مظالم نیز میشود و در طریقی گفته که این محمول است بر ظالمی که تو بگوید و عاقلان را نه فای حقوق و بیعتی گفته که مرابن حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح است محبت است  
 و الا پس قول حق سبحانه و تعریف و آن در آنست و ظلم داخل در داد و نشت است و در مواهب له نیز میگوید که نزدی گفته است که آنچه در حدیث تصحیح آمده است کسی که  
 حج کند و زشت نکند و فسق نورزد و بیرون آید از کثافتان همچو روزی که زانده است او را مادر و مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله نه حقوق العباد و در حقوق الله نیز ساقط  
 نمیشود و نفس حقوق پس کسی که بر ذمه او نماز یا کفار است و مانند آن حقوق الله ساقط نمیشود و زیرا که آن حقوق است از ذنوب و ذنوب نیست مگر تاخیری پس نفس تاخیری ساقط نمیشود  
 بجز آن حقوق با نفسها پس حج مبرور ساقط نمیشود و از آنست که مخالفت را نه حقوق و این تمهید که از مشایخ علمای حنین است گفته که کسی که اعتقاد کند که حج ساقط می گردد چیزی که واجب  
 است بر وی از حقوق خدا همچو نماز که بر ذمه او است مثلاً توبه داده شود و از این قول او و اگر توبه نکند قتل کرده شود و ساقط می گردد حق آدمی بجز اجماع است و درین کلام  
 از تشدید و تصنیق چیزیست که مخفی نیست و مشهور است که حقوق الله مغفور است بجز و در حقوق عباد خلاف است و جمهور بر آنند که مغفور نیست و ظاهر احادیث عموم است  
 و الله علم بآب الدفع من عوفه و المزدلفه باب در بیان برکشتن و بیرون آمدن و شتاب را ندن از عرفه و مزدلفه ظاهر آنست که بجای دفع اندفاع گویند زیرا که دفع یعنی  
 بر گردانیدن و بیرون آوردن است نه برکشتن و بیرون آمدن لیکن دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر بدفع بجای آن گردانیدن چون از حرام بود وقت برکشتن بعضی مردم  
 بعضی دفع میکردند یا برادر دفع نفس و مرکب است و ذکر آن در احادیث فضول سابقه معلوم شده اینجا بیان کیفیت آن میکند الفصل الاول عن هشام بن عروه و ابی  
 است مثل پدرش عن ابیه قال روایت میکند از پدر خود که گفت سأل اسماء بن زید کیف کان رسول الله یرسده شد اسماء بن زید که چگونه بود و پیغمبر خالصی الله  
 علیه و سلم لیسر فی حجة الوداع حین دفع بحیث سیر میکرد در حجه و دواعی هنگامیکه برکشت از عرفات قال گفت اسماء کان یسیر العقیق بود آن حضرت که سیر میکرد  
 شتاب و عقیق طبع سیر سریع و بعضی گفته میان آهستگی و شتابی زیاده بر میشتی و بعضی گفته که کام شاده نهادن فاذا وجد فجوة نص پس چون می یافت فرجه تیز رفتی فی العسک  
 فجوة ففتح فاصحون حیم قوله تعالی فی قصة اصحاب الکهف و هم فی فجوة منة و نص بصدا و مملو سیر شدیدی فوق عقیق و فی الصراح نص نیک را ندن نص بافته میگویند و قتی که بر ذمه  
 آنچه در و است از سیر و اصل وی استقصا و رسیدن نهایت چریست متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما انه دفع مع النبی صلی الله علیه و سلم فی  
 عوفه رفایت است از ابن عباس که وی دفع کرد و بیرون آمد همراه آن حضرت و روزه و فمیع النبی صلی الله علیه و سلم و زده از جواسند و بدو ضرر باللیل پس  
 شنید آن حضرت در پس خود موضع سخت و زدن مرشتر از آنکه مردم مبالغه میکردند و تیز را ندن و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند فاشاد بسوطه البصر پس اشارت کرد آن حضرت  
 بتأیاد خود بسوی مردم و قال و گفت ایها الناس علیکم بالسکينة ای مردمان بر شما باد که آهستگی و آرام و وقار و زید فان البولیس بالایضاع زیرا که نیک گردن و ثواب  
 یافتن در باب حج و جز آن نیست به تیز را ندن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن و شتابی گردن بلکه باجنباب از محرمات و مکروهات نمودن و از رفتن و فسوق در بودن و روا  
 التجادی و عند ان اسماء بن زید کان رد فی النبی صلی الله علیه و سلم من عوفه الی المزدلفه و هم از ابن عباس است که اسماء بن زید بود سوار پس آن حضرت  
 در سوار شدن از عرفه بسوی مزدلفه ثم اردف الفضل من المزدلفه الی منی پس سوار گردان حضرت در پس خود فضل بن عباس را در سوار می که اسن اولاد عباس بود باز  
 نه دفع بسوی منی فکلاهما قال لم یزل النبی صلی الله علیه و سلم یسیر و یعنی اسماء و فضل گفتند و روایت کردند که همیشه بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم یلیج حتی و می حو  
 العقبه تبیی میگردان آنکه می گردید و جمره عقبه در روزه و بعد از عقیق تبلیه تمام کرده و جمره عقبه در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز باید متفق علیه و عن ابن عسیر و  
 قال حج النبی صلی الله علیه و سلم المغرب والعشاء جمیع گفت ابن عسیر که آن حضرت نماز مغرب و عشاء هر دو را یک وقت که وقت عشاء است بگزارد و در مزدلفه و جمع نام  
 مزدلفه است چنانکه گذشت کل واحد منهما باقاة که از هر یکی ازین دو نماز باقایت یعنی هر یکی را بخیر جدا بر آورده و اگر چنانچه یکی بود چنانکه در فصل اول از باب حجة الوداع گذشت  
 و لم یصح یلیهما بکزاره نماز قل بیان این دو نماز و لا علی الاکل و حلاوة منهما و نه در رمی الجمار یعنی نماز فعل اصلاً بکزاره راتبه مغرب و نه عشاء و او التجادی  
 و عن عبد الله بن مسعود رضی قال ما روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی صلوته الالیقانها گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر را که کند و هیچ نمازی را  
 نکرد و قش الاصلوتین صلوته للمغرب والعشاء جمیع کرد و نماز که مغرب و عشاء باشد در مزدلفه ازینجا معلوم شد که جمیع میان صلوته که در سفر روایت میکنند بر آن وجهی که  
 شافعیه فیه اندک محل سخن است و آنکه جمیع میان ظهر و عصر در روزه و نخت از جهت شدت امر او است و صلی العجری و منذ قبل میقاتها و بکزاره نماز باقایت و در مزدلفه  
 پیش از وقت و یعنی وقت اعتدال و می که همیشه میگرد و در تاریکی گزار و چنانکه مردم در شک و شبیه بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده مانده و آن حضرت صلی الله علیه  
 و سلم دریافت بخور و می یا بنید علمی که داشت و حدیثی دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر بخیر است و مصرح است یا آنکه بعد از طلوع فجر که از ذمه پیش از وی و در  
 بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود رضی آمده که وی گذارد نماز فجر با مزدلفه بعد از طلوع فجر و گفت که گذارد آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی تو هم کرده اند که پیش از  
 دخول وقت گزارد و این خطا است و مخالف اجماع متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال انما من قلیم النبی صلی الله علیه و سلم لیلۃ المزدلفه  
 فی منخه اهله گفت ابن عباس من از جمله کسانی بودم که پیش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفه و منم فی حفا ان اهل و عیال خود را نسا و اطفال چنانکه در احادیث بسیار و خود بعد  
 از سقا پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این است و ابن عباس را در شب فرستاده و فرمود که رمی جمره عقبه نکند مگر بعد از آن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس بیان

وقول امام ابو حنیفه همین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و میجره العقبة بکنید و نظریان اطلاق امام شافعی و امام احمد بن حنبل بر می بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر  
نظر قاعده ستمه شافیه آنست که مطلق اصل بر تقدیر میگردند و اندک علم متفق علیه و عن الفضل بن عباس و کان ردیف رسول الله صلی الله علیه و سلم و است  
است افضل و بود وی پس آن حضرت نشیند بر ناله الله قال فی عشية عرفة و غلاة جمع للناس حين دفعوا که آن حضرت گفت در شب نهمه عرفة و بامداد روز دهم مردم را به یکجا  
تیراندند و وضع زجر و ضرب بسیار کردند و علیکم بالسکينة بر شما باد ای مردم که قرار دارا مکنید و شبانی و اضطراب نورزید و هو کاف ناقته و حال آنکه آن حضرت باز دارند و بودند تا خود  
از تیر زدن کاف تشدید یافتند یعنی باز داشتن حتی دخل محسرا تا آنکه درآمد وادی محسرا السین مکسوره مشدده و هو من منی و این وادی محسرا زنا است و بعضی میگویند از  
روز دهم است و تحقیق آنست که بنیخ است میان هر دو چنانکه گذشت قال علیکم بحصى الخذف الذی یوحى به الحجره گفت آن حضرت بر شما باد که بر دارید سنگ زدن را  
ازین وادی مانند منکر و عذف که میگوید و میشود آن حجره و سابقه بیان حصی الخذف که شت ظاهر این حدیث آنست که شکر زدن از راه برداشتن و در بعضی روایات آمده که از هر کس  
بر داشته بودند و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موضعی که بردارند جایز است مگر آن حجره که بوی میکرده شده است که آنرا نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل  
جواز باقی است لیکن خلاف اهل و افضل است و نیز اختلاف کرده اند که بخت شکر زدن بردارند که برای رمی حجره العقبة و زجر خواهد بود و یا منقاد که بخت امر و خواسته انداخت و  
شخصت و سب برای روزهای دیگر و قال لم یزل رسول الله و گفت فضل بن عباس همیشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بلیبی تلبیه میگفت حتی رمی حجره العقبة  
بعد از رمی حجره از تلبیه باز ماند و رواه مسلم و عن جابر بن عبد الله قال فاض النبی صلی الله علیه و سلم من جمیع و علیه السکينة افاضه کرد یعنی روان شد آن حضرت از روز دهم و  
حال آنکه بود بر وی قرار و آرام و امر هم بالسکينة و امر کرد مردم را نیز بسکینه و آسختگی و وضع فی وادی محسرا و تیراندند وادی محسرا این سابقه گذشت و امر هم بان  
بمثل حصی الخذف و امر کرد مردم را که رمی کنند بمانند شکر زدن عذف که مقدار خود یا مقدار تشک باشد چنانکه گذشت و قال لعلى لا اراکم بعد عامی هذا گفت آن حضرت  
با صاحب شاید که من نمی بینم شما را بعد از این سال چنانچه پس بیا موزید احکام دین را و ازین جهت این حج را تحت الوداع گویند که آن حضرت تعلیم کرد احکام را و دو و اگر دیا را از مولف میگوید که  
لم یجد هذا الحدیث فی الصحیحین نیافتم من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب مصابیح آزاد فضل اول دلالت میکند بر وجود آن در صحیحین الا فی  
جامع الترمذی که در جامع ترمذی از این فایده مع تقدیم و تاخیر با تقدیم بعضی الفاظ بر بعضی و تاخیر بعضی از بعضی و مقتضای این آنست که در فضل ثانی ذکر کرده میشد انفصل  
الثانی عن محمد بن قیس بن مخزومه فخرجتیم و سکون خای حجره و فخرجتیم و بیتم تا نبعی نقه است قال خطب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ان اهل الجاهلیة کانوا  
یل ففون من عرفة من تکرر الشمس کانها لعائم الرجال فی وجوههم خطبة فذا آن حضرت پس گفت بدستی کامل جاهلیت بودند که روان میشدند از عرفه تا آنکه میزدند آفتاب که بگوید  
و ستارهای مردانست در رویهای ایشان قبل از آن تغرب یعنی پیش از آن که فرو رود و آفتاب طبری در بیان و جهت تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است چیزیکه می افتد از نور آفتاب هنگام  
نزدیک میشود باقی بجامه زیرا که نور آفتاب میدرخشد در روی مردان مانند زرخیدن یا من عماره منی و بعضی گفته اند که گویا آفتاب هنگامیکه غائب میگردد و خف کویا عماره است بر سر کوه ترا  
که شکل غامض نصف کرده است و من الموزنة بعد ان تطلع الشمس من کون کانها لعائم الرجال فی وجوههم و روان میشدند از عرفه بعد از طلوع کردن آفتاب هنگامیکه  
میشد آفتاب کویا عماره مردان است در رویهای ایشان و انما الاندفع من عرفة حتی تغرب الشمس و بدستیکه روان میشدیم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب و اندفع من الموزنة  
و روان شویم از عرفه قبل از آن تطلع الشمس پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدینا مخالف لهدی عبدة الاوثان سیرت و روش ما این مخالف است بر سیرت پرستندگان بتها  
والشرك و مخالف است بر سیرت شرک را یعنی اهل شرک را رواه البیهقی فی شعب الایمان و قال فیه و گفته است بیقی در وی خطبنا و ساقه نحوه و رانده است حدیث  
و ذکر کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلف است در بعضی الفاظ و اصل کتاب اینجا بیان است و این عبارت را جزوی نوشته و در تخریج این مخرج از جبر البیهقی من حدیث مسدود من غیره نحوه و عن  
ابن عباس رضی الله عنهما قال قد منا رسول الله صلی الله علیه و سلم ليلة المزدلفة پیش فرستاد ما آن حضرت در شب مزدلفه اغیله بنی عبد المطلب که گویا  
عبد المطلب باشیم علی حمیرات سوار بر زنان فنجعل بلطع اقدافا پس کشت آن حضرت که نیز بگفت دست و ان دای ما بر وجه لطیف و دواعی فی الصلح بلطع و حای حلیتین کیف  
دست بر پشت زدن کسی را از مردم و قبول و میگویند ابی بعضی حجره و فتح موحده و سکون تخمینه و کسوف و فتح بای شده ای پسرکان من و تصحیح این الفاظ سخن بسیار است و شرح بیان که  
لا ترموا الحجره حتی تطلع الشمس می بکنید حجره را تا آنکه طلوع کند آفتاب و فتح متحج برای میزد و این است تا وقت زوال و بعد از طلوع فجر نیز جایز است و لیکن اسامی دارد و نزد شافعی و  
احمد در وایتی پیش از طلوع فجر هم راست بی اسات بشرطی که بعد از نصف لیل باشد و رواه ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و عن عائشة رضی الله عنها قالت ارسل النبی  
صلی الله علیه و سلم بام سلمه لیللة النحر کف عاتیه فرستاد آن حضرت ام سلمه را در شب نحر فوت الحجره قبل الفجر پس رمی کرد حجره را پیش از فجر ثم مصنت فافاضت بتر  
گذشت ام سلمه پس طواف افاضه کرد و کان ذلك اليوم الذی یكون رسول الله صلی الله علیه و سلم عند هاه و اذان روزی که می بود آن حضرت نزد ام سلمه یعنی روز  
نوبت او بود کویا این اشارت است بسبب استعجال وی در رمی و افاضت و اندک علم گفته اند که این خصی بود و خاص بام سلمه و درین حدیث متعال است و اساطین علم حدیث منکرند از روا  
ابوداؤد و در فرستادن ام صبیبه و سوده نیز حدیث آمده و ظاهر آنست که حجره را فرستاده بودند و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لم یلبی المقيم والمعتبر حتی یستلم الحجر تلبیه میگوید میگویم  
تا آنکه اسلام میگوید شروع در طواف بنمایید و کلمه ادبای شک را و سیت و ملازم میگویم کسی است که قامت بلکه کرده است عمره بجای آورد پس را بجز میگویم کسی را افتد و مقصود است که





و مرده نیز غنیمت با راست و الطواف تو گذشتن کرد که بجز غنیمت با راست و از استعجم احدکم طبع استعجم بتو و چون استعجم کنی از شما باید که استعجم کند بطاق تحریر برای ناکید است  
 مرکم سابق با محبت ایتام و مبالغه در رعایت تملیث دوا و مسلم الفصل الثانی عن قدامه بضم تاف و تخفیف دال بن عبد الله بن عمار بفتح عین و تشدید میم محالی است  
 قدیم الاسلام طلیل الهدیث اقامت کرد بلکه و بجزت نکرد بدینیه قال و آیت رسول الله صلی الله علیه و سلم بر می الحجرة يوم النحر علی ناقه صهباء کفنت به من ان خضر  
 که بر می میگرد و بجزه راز و زهر خضر را و سفید سویی که سرهای موی و میخ بود فی الصراح اصعب شتری که سفیدی و می با سرخی آمیخته بود باین نوع که بالای شتر می سرخ بود و درون و می سفید لیس  
 ضرب و لا طرد و بنود زن و نه راندن یعنی مردم را از پیش میرانده باشد و میزده باشد چنانکه پیش ملوک و امرای می کنند و لیس قبل الیک و بنود گفتن یکسو شود و در شوق و میل یعنی قول  
 دوا و الشافعی و الترمذی و النسائی و ابن ملجه و الدارمی و عن عائشه رضی الله عنها ان الله صلی الله علیه و سلم قال انما جعل دمی الحمار و السحی بن  
 الصفا و المروة لاقامه ذکر الله فرمود آن حضرت شروع کرد انداختن سگنیزه و دویدن میان خفا و مره و مکر از برای یاد کردن خدا می چون افعال حج اکثر از آن  
 قبیل بود که در عقل نمی آید پس آن و در ک می کند معنی عبارت در آن خصوصاً سگنیزه با کیفیت مخصوص از اخن و از اینجا آنجا و دیدن که این امور تعبدی محض اند اشارت فرمود بآنکه تشریع این  
 امور از برای اقامت و ذکر خدا و یاد کردن اوست تعالی در حد ذات شان آنچه مقارن آنهاست از ادعیه و ادکار که در خطابه بر نزد عقل شما ندر آید یا آنکه عاقل اگر بفکر کند در سعی و در می مشغول میشود  
 و فهم میکند که از آن تعب محض می باید و عقل خود را مغرول و مشغول میسازد و نمی بیند که امر شایع را و یاد می آورد ما سوا حق را و این قسمی از قناست که اخن انواع ذکر تحقیق است و این  
 باعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آن حضرت دود و توقف آن حضرت در آن اما کن و موافق و اتباع و موافقت و می صلی الله علیه و سلم رسیدن در آن و دست و پای در آنجا  
 که می نهاد و لذت و نورانیت و ذوق و حالت می بخشد و اثر و دود و قمار در باطن می آرد که زبان تعبیر باین آن عاجز است عرف من ذاق رخ ذوق این می شناسی بجهان بخشی اللهم  
 از رقتا و اذ قنار و اذ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عنها قالت قلنا و بر عائشه است که گفت گفتیم ما اهل بیت یا رسول الله الا  
 فبني لبنا ابطالک یعنی آید بر آیم برای تو بنای و خانه که سایه کند ترا بنا قال لا کنت آن حضرت بنا نیکند و در مناخه می منایخ من سبق منا جای فرود آمدن و نشستن کسی است که پیشی  
 و پیشتر از شما رسیده مناخ در اصل اخت جای نشستن شتر است و مراد اینجا منزل است یعنی منایخی نیست که مخصوص بجای باشد جای عبادت است که در آنجا بنا کند تنگ کرد و جای بر بندگان  
 خدا این توجیه شافعی است و نزد ما وجهی نیست که زمین حرم و قناست زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فتح کرد که را و وقف کرد و اندر زمین حرم را پس مالک نشود و آنرا هیچ یکی از آن  
 عربان جا بساخته و محل بنا کرده اند و عمارت های عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی با می آمد رحمه الله علیه که خادمان  
 ایشان جای بکر اندر منار کوفه و متعین ساخته بودند چنانکه الآن عادت است قاضی صالح حسندی مدنی که در مصالح و علم و فاضل بود آنجا آمد و نشست خادمان آن حضرت شیخ آمد که گفتند که  
 قاضی صالح آمده از ما بر و آنجا را گرفته نشسته است فرمود متعرض نیکند و بگردید و چند طبق از نو که طعام می ساختند نزد قاضی صالح فرستادند و فرمودند بایشان عرض کنید که ملازمان خوب  
 کردند که اینجا آمده نشستند جای شماست غایت آنچه مقتضای حسن خلق و مباحث است کار فرمودند دوا و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی الفصل الثالث عن فضی  
 قال ابن عمر کان یقف عند الحجرین الاولین گفت نافع که ابن عمر بود که می ایستاد نزد دو مجمر و اولی یعنی بعد از زمی و قفاط و دلا ایستادنی در آن یعنی بسیار می ایستاد و بیکبر الله  
 بکبر می گفت خدا را و سبحه و تسبیح میکرد و می تعالی را و بحمده و حمد می گفت و او را حمد تخفیف و تشدید هر دو را بیت است و یدعو الله و دعای می کرد خدا را بسیار ایستاد و درین  
 دو مقام و عاگرد و تضرع نمودن و سجد و مسنون است و گفته اند تعداد قرات سوره بقره میباید ایستاد و بعضی از باری تعالی ذلال رحمت چندان ایستاده اند که پاهای ایشان سست  
 شده و باند التوفیق و لا یقف عند حجره العقبة و می ایستاد بعد از آنکه میزد حجره عقبه در و زحرف و نذر دایم میکرد و باب یوم خبر میاید که گفت ابن عمر چنین دیده ام پیغمبر خدا را صلی  
 علیه و سلم عقبه را بر آمد بر کوه و این مجمره در پایان کوه واقع شده است و وجه عدم توقف نزد این مجمره عقبه و طول توقف نزد و مجمره دیگر بنا نماند که کرد و انشاء الله تعالی دوا  
 مالک باب الحدیث بفتح و سکون و فتح و کسر و تشدید بر و آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآن است و ثانی لغت بنی تمیم و هر دو قرأنت و واحد بر و هر دو وید است و و  
 چیز نیست که فرستاده میشود از چهار پایا بلکه تا پنج کرده شود و کاهی بر مطلق اهل نیز اطلاق می یابد و وجه تشدید بعدی آنست که بنده هر چه میفرستد بجناب حق و تقرب میجوید نزد وی بدان  
 هدیه انابل و بقر جانراست باتفاق و در غیر خلاف است و نزد ما جانراست و جانز نیست در و اما اگر آنچه جانراست در ضمایا الفصل الاول من ابن عباس قال صلی رسول الله  
 علیه و سلم الظهور بذی الحلیفه گفت ابن عباس که از آن حضرت نماند پیشین را و وقتی که بر آمد حج مدنی الحلیفه که میقات اهل مدینه است ثم دعا بناقته پسر طبلیده و خواند  
 ناقه خود را که میخواست آنرا دهدی که راند فاشعروها فی صفحه سنامها الا یمن پس زده از آن ناقه را در گردن راست که مان و می فی الصراح منکر که از هر چیز صانع انسان پهلوی و می و  
 سلت الدم عنها و بستر و پاک کرد و در آن و قلدها نعلین و او بخت در گردن نماند و نعل را فی الصراح تعلیه چینی در گردن سوز قربانی و آه تخمین بجهت علامت هدیه بود  
 از عادت جاهلیت بود که میگرد و تا معلوم کرد که هدیه است و بچاکش نهد و در اسلام نیز مقهور شدند از جهت صحت غرض ثم کب و احلته بعد از آن سوار شد آن حضرت بر شتر  
 خود که ناقه قصیر بود فلما استوت به علی المبیله اهل المایح پس بچاک میگرد داشت ناقه آن حضرت را برید که نام وضعی است تبلیک و هیچ دوا و مسلم بدانکه اشعار باره کردن حجاز  
 که مان است بکنه روان شود از وی خون شتر از شعور است یعنی علم یعنی تا بدانند که این هدیه است و تمیز کرد و در داخله و شانه شانه شود و زد کم شدن و باز از این دزدان و بجز بجز  
 اگر ملک کرد و اذناق دادند بزرگ اشعار و در غم مسبب عاف می نیز ستم میگرد و در مویهای او و در غم تعلیه پس است اشعار نیست است از مجبور اند و روایت کرده شده است اما در حجاز

که مستحب است تقلید و مکروه است اشعار زیرا که این مثل است و تعذیب خیران است و آن حرام است و آن حضرت صلی الله علیه و سلم کرده بود از جهت آن کرد که مشرکان با نفاق آمدند  
از تعرض آن مکر با شعار و مردم بر سرین سخن بسیار پیچیده و گفته اند که این مخالف احادیث صحیح است که وارد شده اند و اشعار و این مثل نیست بلکه در حکم قصه و مجامع زخمان و در وقت  
که برای مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در آن وقت بغایت بعید بود از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لا یبعد و لایحی این کلام شهر است میان قوم و کثرت  
که اگر است ابی خنیفه را شعار را را اهل زمان خود بود که مبالغه میکردند در آن چنانکه خوف سلبیت جرات و فساد عضو بود پس سبکت تقلید پس است در احرام و حصول غرض و با شعار حاجت  
نیز آنکه اصل اشعار مکروه می پنداشت یا آنرا مکروه می پنداشت که اشعار کنند و تقلید نکنند و نیز زمان وی مردم اشعار ترک داده بودند و آنرا که میکردند مبالغه میکردند و اشعار را  
احرام نموده بود پس مکروه پنداشت از جهت آن و الله اعلم و ثوبی از توحیدین سخن زیاد و تقریر و تحریر کرده و شرح آنرا نقل کرده ایم و با الله التوفیق و عن عائشة رضی الله عنها  
قالت اهدی النبی صلی الله علیه و سلم مرة الى البیت غنما کنت عایشه قدی فرستاد آن حضرت یکباری بنجای کعبه که سفیر اطفال هاپس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد  
متفق علیه و عن جابر رضی الله عنه قال ذبح رسول الله صلی الله علیه و سلم عن عایشه بقرة يوم النحر کففت جابر و جگر آن حضرت از جانب عایشه و از جهت  
وی که او را روز غزو کعبه انداخته بدین باذن وی بود زیرا که تفسیر از غیر بی اذن وی روا نبود و او مسلم و عنه نحو النبی صلی الله علیه و سلم عن انس انه بقرة فی حجة و هم  
از جابر است که مکرر آن حضرت از جانب زمان خود کاه وی در حج خود خراجی یعنی ذبح است زیرا که مکرر بعضی نیزه زدن است مخصوص شتر است و مشهور نزد ائمه است که کاه از شتر  
کس کرده باشند و او مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت لفلانک بدن النبی کففت عایشه یا فتم من کردن بندهای شتران پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم  
پیدای بد دوست خود بدین بختین و بضم سکون جمع بدین تفحات ثم قلدها و اشعارها پسر تقلید کرد بدن را و از خدمت آنها را و گردن آنها و اشعار کرد آنها را و اهل اها و شتر  
آنها را یکبار یعنی همراه ابی بکر که در سال اول فرصت حج امیر حاج کرده فرستادند نماحرم علیه شیعیان احل له پس حرام نشد بر آن حضرت چیزی که حلال کرده شده بود و او را  
یعنی جاری نشد احکام احرام عایشه این را برای آن گفت که رسید بوی کلبن عباس میگوید که هر که بدی بکر فرستد حرام میگرد و بر وی آنچه حرام میشود بر محرم تبارسد بدی بکر مکرر کرده شود پس  
رو کرد بر ابن عباس این قول و بر متفق علیه و عنها قالت قلت لفلانک بدن النبی کففت عایشه یا فتم من کردن بندهای شتران پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم  
ترو من عن کعبه و سکون یا شرم یا شرم زکین ثم بعث بهما مع ابی پسر فرستاد آن حضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابی بکر صدیق یعنی الله عنه متفق علیه و عن ابی هريرة  
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رای رجلا یسوق بدنه آن حضرت دید مردی که میراند شتر را فقال ادکها پس گفت آن حضرت سوار  
شو آنرا فقال انها بدن نه پس گفت آنرا و این بدنه است یعنی شتر می است چون سوار شوم قال ادکها و یلیک بدنه فرمود سوار شو آنرا و ای بتو من میفرمایم که سوار شو و تو عذر  
نیما فی فی الثانیة و الالته در کرت دوم گفت آن حضرت بنیاد کرت سیوم و از آنچه ذکر کرد در دین حدیث معلوم میشود که در کرت سیوم فرمود اما این دین رفاست است  
و در وایت دوم باز آمده است و علما اختلاف کرده اند که سوار شدن بر بدی درست است یا نه قومی بر آن مذکور است اگر زیان نکند و او را جمع میکنند که مضطر گردد و درست است  
و الا نه و قول امام ابو حنیفه اینست و حال این رجل معلوم نیست که چه بود و الله اعلم متفق علیه و عن ابی الزبیر نام وی محمد بن مسلم می است تابعی است و اسع اعلم قال  
سمعت جابر بن عبد الله سئل عن دکوب المهدی گفت شنیدم جابر را در حالتی که پرسیده شد جابر را سوار شدن بر بدی فقال سمعت النبی پس گفت جابر شنیدم  
صلی الله علیه و سلم یقول می گفت ادکها بالمعروف و سوار شو او را با اعتدال و اندازه بی افراط و تجا و از حد اعتدال اذ المحبت الیهما این نیز وقتی که مضطر گردانیده شوی  
ضرورت افتد و تواند که این بیان بالمعروف باشد حتی تحب طهرات انکیز بای تو پشت یعنی ركب را که بر پشت او سوار شوی و او مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنه  
اقال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم ستده عشر بدنه مع رجل گفت ابن عباس فرستاد آن حضرت شانزده بدنه بکر همراه مردی و گفته اند که نام آن مرد ناجیه بن بکر  
اسلمی است و امره فیها و امیر و حاکم گردانیده و امدان بدنه را که کاه بانی آن بکند و خبر او را باشد فقال پس گفت آنرا و یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علی منھا چگونگی کنم و چه سازم  
بیدنه که مانده شود و واک کرد و ابداع باز آمدن شتر از سیر صحبت مانکی یا با رکن ابداع بضم نمره و سکون موحده و کسر و ال تحقیق این عبارت بیانی دارد و زبان علم در شرح ذکر کرده شد  
است حاصلش همین است که گفته شد قال گفت آن حضرت انحرها منکر و اثم اصنع فعلیها فی دمها پسر نیک کن برود و فعل بدنه را که تقلید کرده شده است بدن در  
خون وی ثم احبلها علی صفحهها پسر بگردان فعل را که بیاورد و فعل بی اند و لندا در حدیث دیگر که در فصل ثانی باید فعل لفظ مفرد ذکر کرد و صفحه شام بدنه تا بداند که باندیان که بدی است  
پس بخورند از وی فخرانه اغنیاء خوردن آن برایشان حرام است و لا تا کل منها انت و لا احل من اهل و فقتل و خورزان بدنه تو و خور پیچ یکی از رفیقان تو که در سفر با تو  
همراه اند خواه فقر باشند یا اغنیاء و حکمت در نهایشان از اکل هر چه فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از ان و رفع تمت تا یکی بکشد و بخورد و ابداع را بهانه سازد و فقر  
بضم را و بکسر نیز گفته اند و سکون فاجاعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظا لم یست و لیکن صحیح ثبوت او است در وایت و اضافت بیانیه است گفته اند این در بدنه که واجب  
گردانیده است بر خود و از بدنه نظیر میتوان خورد اگر گویند چون یکس نخورد سباع بخورند و درین توضیح مال است جو ایش آنکه عادت بر آنست که اهل بودای می آیند و پسر ایشان  
و میخورند و رفع میکنند و کاهای فاعله دیگر هم میرسد منتفع میگرد و او مسلم و عن جابر قال انحرنا مع رسول الله گفت جابر که رویم با پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و سلم عام الحبل بیبنة البدنه عن سبعة و القرة عن سبعة در سال مدینه که بکره آمده و محصر شدند شتر از شتر کس و کاه و از شتر از شتر کس و بدنه نزد شتر

بدنه زدن  
امام مالک  
نسخه  
کتابت بکند  
دین حیرت  
صدا بکشد  
مالک دارا  
زیاده افزون  
کند

[illegible]

بعد از آن  
انتخاب ج. ب. پرف.  
ک. ت. م. ک. ک.  
م. ک. ک. ک.  
فصلت ک. ک. ک.  
ک. ک. ک. ک. ک.  
ک. ک. ک. ک. ک.





در میان است تالی یحنا باقی ماند که بحث مذکره و یادداشتی بود از اجزای وجود و شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم که یابوی بسند است که گفته است این سخن را است متفق علیه و  
 حق عایشه رضی الله عنهما قالت کنت اطلب رسول الله کنت عایشه بودم من که طیب میکردم پیچیده را صلی الله علیه و سلم قبل ان یحرم پیش از آنکه احرام بندد و یوم النحر  
 قبل ان یطوف بالبيت و طیب میکردم و در نحر پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه بعد از طواف لبس ثیاب بطیب فیه مسک بخوشبوی که در روی مشک میبود و گفته اند که افضل و اولی طیب  
 احرام مشک و کلاب است که بوی دارد و رنگ ندارد و روز نحر احرام می برآیند و پیچیده را صلی الله علیه و سلم بعد از طواف نساخر حلال می شود و مکروه است که بعد از طواف نساخر حلال می شود متفق علیه و حق ابن عمر رضی الله عنهما  
 صلی الله علیه و سلم فاض یوم النحر ثم وجع فصلی المظهر منار وایت است از ابن عمر که آن حضرت آمد و در نحر طواف کرد و دست راستش را بر کمر گذاشت و در طواف  
 و در حدیث جابر و عایشه آمده که گذارد و ظهور انکه درین حدیث تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگریست و حدیث جابر و عایشه از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر در صحیحین است متفق علیه  
 اگر چه اینها از مسلم آورده الفصل الثانی عن علی و عایشه رضی الله عنهما قال لا نهی رسول الله کتفه نحری که پیچیده را صلی الله علیه و سلم ان مطلق المرأة را سهوا  
 از حلق کردن زن سرش را و او الترمذی و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لبس علی النساء الحلق منهن بزمان حلق و چون این حدیث  
 مطلق جاز خلق بود و در این توهم که بقول خود انما علی النساء التقصیر نیست بر زنان مگر تقصیر دوا و ابوداؤد و الدارمی و هذا الباب خلل عن الفصل الثالث و الاحق شوا  
 سابق الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه و سلم وقف فی حجة الوداع بمنی للناس سیالونده آن حضرت توقف کرد و تمام  
 در جای در حجة الوداع بمنی برای خاطر مردم که سوال میکردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و استکشاف ابهام می نمودند فجاءه رجل فقال لم اشعر فحلفت قبل ان اذبح پس آن  
 حضرت را مردی پس گفت آن مرد که آگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه خلق بعد از ذبح باید که ذبح و لا حرج پس گفت آن حضرت ذبح کن هیچ مشکلی و باکی نیست  
 فجاءه آخر فقال لم اشعر فحلفت قبل ان اذبح پس آن حضرت را مردی دیگر پس گفت آگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم قال ارم و لا حرج گفت آن حضرت بپزند  
 و نیست هیچ چیز فاسئل النبی صلی الله علیه و سلم عن شیء قد لم ولا اخو الا قال اقل و لا حرج پس پرسیده نشد آن حضرت در هیچ چیز که تقدیم کرده شد و دیگری که تاخیر کرده شد  
 که آنکه گفت بکن هیچ باکی نیست متفق علیه و فی روایه لیسلم و در روایتی بر مسلم این چنین آمده که آگاه و جل فقال حلفت قبل ان اذبح و ایسان حضرت را مردی پس گفت  
 حلق کردم من پیش از آنکه ذبح کنم قال ارم و لا حرج گفت آن حضرت رمی کن هیچ باکی نیست و آگاه آخر فقال افضت الی البيت قبل ان اذبح و لا حرج تقدیم و غیر  
 و در صورت بدو سه واسطه است و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه و سلم سیال یوم النحر بمنی فقیل لا حرج پس عباس بود آن حضرت که  
 میشد روز نحر بمنی پس می گفت نیست حرج فساله رجل فقال پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت وصیت بعد ما مسیت و میکردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه رومی وقت  
 بامه او است فقال پس گفت آن حضرت لا حرج و نزوانه اکثرنا خیرک تخو ب لازم میکردم و مراد از سازند ایشان بعد از عصر است و نزوانه که شب کرد لازم نیست و چیزی و  
 اگر تاخیر شد تا فردا لازم میشود و او الهجاء می بداند که افعال روز نحر چهار است رمی و ذبح و حلق و طواف و اختلاف کرده اند که این ترتیب نیست است یا واجب اگر علماء باند و شافعی و احمد و اشاعره  
 که سنت است متمسک با بخیر حدیث و جماعت که امام ابو حنیفه و مالک از ایشانست میگویند واجب است و میگویند رومی و ذبح و حلق و طواف واجب است و لیکن جمعی  
 است و طیبی گفته که ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و واجب که رانیده دم پس اگر نمی فهمید و می این سخن را از هر یک که مخالف آن و انداء الفصل الثانی عن علی رضی  
 الله عنه قال آگاه و جل فقال کنت علی آسان حضرت را مردی پس گفت یا رسول الله انی افضت قبل ان اذبح حلق من طواف فاضه کردم پیش از حلق قال لما حلق و آ  
 لا حرج گفت آن حضرت تا نزد حلق کن با تقصیر کن و نیست حرج چون تخفیف کرد روی در ترتیب زیاده کرد و در ترخیص یعنی اگر حلق هم کنی تقصیر اگر تلافی نیز جایز است و با آخر  
 فقال ذبحت قبل ان اذبح و آمد دیگری پس گفت ذبح کردم پیش از آنکه حلق ارم و لا حرج این و در صورت و حدیث سابق مذکره نشده بود و او الترمذی و الفصل الثانی  
 عن اسماء بنت شريك بن قیس بن کسیر اصحابی است نزول کرد و کوفرا و حدیث او که وفیان است قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حاجا فکان النبی  
 یا قوله کنت برآمد من با آن حضرت قصد حج کنند پس بودند مردم که می آمدند نزد آن حضرت فمن قائل پس بعضی گویند و او این را که یا رسول الله سعیت قبل ان اطوف  
 سعی کردم میان من و او پیش از آنکه طواف کنم و آخرت شیا و قد مت شیا یا گویند و بودند که تاخیر کردم ضرر بیشتر کردم و قتش بیشتر کردم انان میقول لا حرج پس و  
 آن حضرت که می گفت هیچ باکی نیست و هیچ بزه نیست الا علی و جل اقتص من عرض مسلم و لیکن حرج و بزه بر مردی است که برید و پاره کرد و آب روی مسلمان را بغیبت و امانت و غیر  
 فی الصلح عرض بکسر منی حجب مردم و فی القاموس عرض محل مدح و ذم آنرا و می خواه و نفس و می باشد یا بدیدان یا در هر چه لازم امر اوست و فقر میکند یا از حسب و شرف و فقر  
 میدارد آن را از نقص و عیب کردن و هو ظالم و حال آنکه آن مردستم کننده است و غنائی ندارد رساننده است و برای عرض صحیح دینی نموده چنانکه حرج رواه و شود و تفسیق و  
 و مذنب دانستن میکند فذلک الذم حرج و هلاک پس انگش است که بزه کار شده و هلاک کشته بمعصیت حرج بکسر است بر وزن کسح و او را بوداؤد باب خطبة  
 یوم النحر و می ایام التشریق بود و حرج خطب بقیعین شان و امری که واقع میشود و می خطابت و خطبه کلام منشور بر کفانی القاموس یعنی خطاب کردن بیکدیگر و غالب آمده  
 معروف بر خطب چنانکه خطب بکسر خای و طلب لایة و ایام تشریق نام سه روز است بعد از ذبح و نحر و تشریق قدیم کردن گوشت و چون گوشتی قرانی بنام دین ایام قدیم میکنند ایام تشریق  
 گفته و از جهت آنکه تشریف اند که قرانیه را و حرج دو وقت طلوع آفتاب میکند پس از تشریق یعنی فرشتگان آمده حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیجبه مراد بتوجع و دواع





پس بر میگردد راه و میرفت بجانب دست چپ فلیهل و یقوم مستقبل القبلة ثم یلی عمو و یرفع یدیه و یقوم طویلا و یرکع سجدة ذات العقبه من بطن الواجه  
پس بر میگردد و سجده العقبه را از مغاک وادی بسجده حصیات یکبار بعد از هر سجده و لا یقف عند هاونی الیسا و سجده العقبه ثم یصیر فی ستر رمی کشت فبقول هکذا و ادیت رسول  
الله پس می گفت اینچنین دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یغسله میکرد و آنرا واه النجادی بدانکه سنت چنین واقع شد دست که بعد از می دو سجده اولی می باید ایستاد و بسا  
ایستاده در دو عاگرد و سجده را می میکنند و برگرداند و نایستند و دعا بخند سر از بر شارب رخ کسی نداند و مظلوم کان حج و افعال آن نعبدیت که عقل باید ریافت کنان باهی نیست و آن  
تیرانان قبل است و لهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما که از ایت و بعضی از علماء گفته اند که وجه درنا ایستادن دلینجا آن بود که درین روز شغال بسیار بود و نماز نوح و خلق و افاضه بکبر از حی  
اما این یعنی در ایامی منفقود است و بعضی که نید سجده العقبه در راه واقع است پس و قوف نزد آن موجب از و هام و تحقیق طریقی است و حقوق فخر است بکند کنان ماه مخلاف و  
سجده و دیگر بکند و اما در میان آن و بعضی گفته اند دعا و صلب جهادت و وسطاوی می باشد در نهایت و می و دعا و صلب جهادت فضل است و اگر دعای حضرت رسول صلی  
علیه و سلم در نماز تشدید بود پیش از سلام و بر آمدن از نماز و دو سجده اولی در وسطا پس دعا کرد در آنها و بعد از سجده عقبه منتهی کشت جهادت و باین وجه شارب را که دست در هاید و  
شمنی نیز گفته و در سفر السعاده نیز ذکر کرده و این و جزیر خالی از بعضی نیست چه دعا بعد از فراغ نماز می شروع است و چندین ادعیه و او که بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از نماز صوم  
آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا و احتیاج نماز های فرض و عقیبت ملاوت قرآن و جز آن و بنده ضعیف تجا و زانده غنه و حقا و قتیله مشرف شد باین  
عبادت انداخته شد و دل و بی سابقه فکر و قابل بطریق الهام نکند و عدم و قوف نزد این مجره یعنی سجده العقبه و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم و قوف نزد این  
مجره اشارات است از بد جیم رسول کریم که بنده چون در دو سجده اولی مجاهده کرد و دیانت و مشقت کشید و مبالغه کرد در آن و ایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و ادانوی  
خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید و بی تعالی کار را بر وی و مباح کرد اندا و آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد و بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود لایسا  
درین عبادت که هیچ است که شمر غایت آثار رحمت و نتایج مغفرت است چنانکه یک و هفت و عوفات تمامه کنان می بخشد که با که گفت پروردگار تعالی که ای بنده کان من بسیار  
عقب کشیدید و مجاهده کردید و یکدی می آرام گیرید و آسوده باشید که کنان شمار انجشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر کار علمای ملکه کردان وقت درین مشقه حاضر بودند و عرض کرد  
خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی ابن القاضی جارا و القاضی الفخام الشیخ ابن حجره پس همه قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند و الله اعلم و عن ابن  
عمر قال استاذن العباس بن عبد المطلب و رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یدبیت بکله لیلالی منی روایت است از ابن عمر که گفت طلب از آن کرد عباس غم  
از آن حضرت که شب باش کند ملکه در شبهای منی من اجل سقایتیه از بد منصب سقایه ز نزم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آن وقت و سقایه جای آب آن  
قافون لایس از آن کرد آن حضرت مر عباس را به بیوتت ملکه متفق علیه بدانکه سببت بمنی واجب است نزد جمهور علماء و سنت است نزد امام ابوحنیفه و هر چندین در وایت از شافعی و احمد  
معتبر و بسبب اکثر لیل است و هم چنین است حکم در مواضع که قیام بیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که میتوت یک ساعت کفایت است و مسک قول بسنت آنجا این حدیث است  
که اگر واجب میبود چون آن دن می فرمود و آن حضرت هم عباس را به بیوتت که جواب میگویند که بجهت هذ و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ خصمت واقع شده بجای آن دن  
و کاهی مسک میگویند که اگر سنت بودی چه حاجت استیدن آن بودی بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطر بود و زوایشان خصوصاً در مثل این مقام  
از جهت تسلط بر این محانت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و شک نیست که در ترک سنت آثار مست و استیدن برای اسقاط  
آن اشارت بود و در این گفته است که میتوت بمنی از مناسک حج مقصود و لذت نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر کی میتوت کند در غیر منی و حاضر کرد در وقت رمی لازم  
نمایند بروی چنین لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم است و میر المومنین عمر رضی الله عنه ادب میکرد و بزرگ آن و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم جالحی السقایه روایت است از ابن عباس که آن حضرت آمد بسوی سقایه ز نزم فاستسقی پس طلب کرد آب از عباس که سقایه حواله وی بود و فقال  
العباس یا افضل اذهب الی امات پس گفت عباس بر سپر خود را که فضل نام داشت ای فضل بر بسوی ما دو خدافات و رسول الله صلی الله علیه و سلم بشوایب من هکذا  
پس میا آن حضرت را آبی از نزد ما دو خدافات اسققی پس گفت آن حضرت به عباس آب بخوران مایعنی آب ز نزم و آب اندرون خانه میار فقال پس گفت عباس یا رسول الله  
انهم یجعلون لیل نه میفیه مردم می اندازند و دستهای خود را در آب ز نزم فقال اسققی با که گفت آن حضرت آب ده مرا چه شد که دست و آب می اندازند فشراب منه پس خود  
آن حضرت از آب ز نزم ثم اتقی ز نزم پس آمد آن حضرت آب ز نزم و هم یسقیون و یجعلون فیها و ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب میدادند مردم و کار میکردند و در سقایه  
فقال پس گفت آن حضرت اعلموا فانکم علی عمل صالح کار کنید و مشقت بکشید درین کار زیرا که شما بر عمل صالح آید یعنی این آب وادن و خدمت سقایه کردن عمل صالح است  
ثم قال لولا ان تغلبوا و استکبرت آن حضرت لکنی بود خوف این که علیه کرده شود یا شایعنی غالب آید بر شما مردم و آب کشیدن بجهت اتباع سنت من و نگذاشتن شما را که آب کشید  
و این کار از دست شما بر و تو ثقلت حتی اصنع الجسل علی هنده بر آینه فرمودی آمد معنی از آن حضرت آن روز سوار بودند و نامردم بنمید و احکام میاموزند تا آنکه می بنام  
رسانا برین و اشا و الی عاتقه و اشار کرد آن حضرت بلفظا ده بسوی گفت خود و واه النجادی و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم  
صلی الطهور و العصر و المغرب و العشاء ثم قد قد قلنا بالمحصب روایت است از ابن عباس که آن حضرت بکند از نماز پیشین را و دیگر او شام را و فحقن را بمحصب پس خواب کرد



یکان خوابی و محصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد شکر بزرگ و دوی والان نام موضعی است بیرون که در جانب من متصل بملا و اگر الطح و الطح نیز میگویند و خیف بنی کاند  
نیز نام او است و نزول درین مکان بعد از آنکه آمدن از منی بود و روز چهارم از یوم مخرو و سیزدهم ذی الحجه ثم رکب الی البیت و طاف بعد از خواب سوار شد و بخانه کعبه آمد و طواف کرد  
طواف و دواعی و عن عبدالعزیز بن رفیع بنضم و فتح خازنشا ویر باعین و ثقات ایشان است قال سالت انس بن مالک قلت اخبرونی بشئی  
عقلته من رسول الله کنت پرسیدم انس را کفتم خبر ده مرا چیزی که دانسته و یاد داری از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این صلی الفهر يوم الذی ویه کما کذا در آن حضرت  
نما پریشان را روز تروی که روز ششم ذی الحجه است و مردم از کعبه میروند و وجه تسبیح در باب محبة الدواعی در حدیث جابر که شدت قال عنبی کفتم انس بن مالک یوم الذی کذا پس معلوم شد که  
آن حضرت از کعبه پیش از نماز برآمد قال فاین صلی العصور و الفجر کفتم ابن رفیع بانس و طاف هر طوافی سابق این بود که کو به خلعت پس کفتم من پس کما کذا در نماز عصر را روز  
نفر ففتح نون و سکون فافتح نیز جایز است نام روز چهارم از و نیز خراست که از منی می بر آئید فی الصراح نفر سکون کرده و کرده و باز گشتن حایان از نماز قال بالا طبع کفتم که از و  
عصر بطبع که همان محصب است ثم قال یسکنت انس افضل کما یفعل امراء لکن چنانکه میکنند امرا یعنی آن حضرت خود این چنین کرده و تو همچنان کن که امرای تو می کنند و مخالفت کن  
که باعث تیغ شکر کرده امری ضروری هم نیست متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت نزول الی الطبع لیس بسنة کفتم عائشة فرمود آمدن آن حضرت الی طبع رهنیت  
سنت و از مناسک حج و آن حضرت از طریق سنت و بعد از آنکه فرود نیامد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لانه کان اسمح لخرج وجهه از خروج  
مگر از جهت آنکه نزول در آن موضع سهلتر و آسانتر بود برای بیرون آمدن آن حضرت و قتی که بیرون آید زیرا که چون الی طبع نزول فرمود و اسباب و تشاع در آنجا گذاشت و بکعبه آمد و  
طواف کرد و از همان راه بمیدیه رجوع نمود آن سان باشد متفق علیه بدانکه اختلاف است در آن که تحسب یعنی نزول محصب سنت است یا نه بعضی میگویند و این قول ابن  
عمر است که آن از سنن حج و تئیه مناسک اوست زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در آن گفت ما فرود آئید بایمان و الله تعالی فرود بخفت بنی کاند که آنجا ششگان یکدیگر عذر کرده  
بودند و سکوته خورده بودند که بانی ششم و بنی عبد المطلب مخالفت نکنند و مناکحت و مبايعت نکنند و مواصلت نمایند تا آنکه محمد را تسلیم نکنند و بنایسار آن حضرت صلی الله  
علیه و سلم خواست که ظاهر هر که را در مکانیک ظاهر کرده بود و دشمنان را شکر نعمت خدا و فضل و جل و علا و انما یه و طبری در وسط از عمر بن الخطاب آورده که وی  
رضی الله عنه فرمود از جمله سنن است نزول الی طبع دلیل یوم النفر و امیر میگوید مردم را بدان و در پدایه گفته که اصح آنست که نزول آن حضرت صلی الله علیه و سلم محصب بقصد نمودن ششگان  
بود و نصف صبیح باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف انتقی و بعضی گفته که سنت نیست بلکه امری اتفاقی بود و ابو رافع مولی آن حضرت که گفته و عمده و بار خانه وی بود  
آنجا فرود آمد و خیمه رسول را صلی الله علیه و سلم آنجا زده بر حسب اتفاق و وی خود بر مقتضای امر آن حضرت چنانکه مسلم از ابو رافع روایت کرده است و این قول ابن عباس است چنانکه  
بخاری از وی آورده است و عائشه نیز همین جانب است چنانکه در حدیث متفق علیه آمده چنانکه هرگاه آن حضرت صلی الله علیه و سلم در آنجا آمده و نزول فرموده اگر چه بطریق اتفاق  
بود اتباع وی احسن باشد و صحابه و خافای را شدین نیز آنرا میگویند و امام محمد در موطنی خود گفته که نزول در محصب احسن است و اگر بکنج چیزی لازم نمی آید و این قول ابی  
حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین صلی الله علیه و سلم و احسن مبداء و حال چون در خدمت شیخ امام جلی اکرام و عبد الوهاب دیمه الله علیه و سلم حج گزارد و فرمود ما وی از  
منار رسید محصب نزول فرمود و حضرت شیخ و کذا در نماز ظهر را و نجاب رفت و کذا در هم در آنجا نماز عصر بعد از آن فرمود سوار شوید این قدر دیدافت سعادت تابع کافی است و فرمود یکنی  
بنا و این قول شیخ منی است بآنچه گفته اند که نزول محصب سنت است و لیکن توقف آن حضرت تا عشا از برای عمره عائشه بود چنانکه بیاید و الله علم و عنها حالت احرم  
من التعمیم بحجوه کفتم عائشه انما تمیم بری عمره قل خلعت مکتد پس در آمد که رفقتیست عمرو قی پس قفا کرد عمره خود را که از جهت حدوث حیض فوت شده بود  
چنانکه در باب قصه محبة الدواعی کفتم و انتظرنی رسول الله و انتظار کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بالا طبع و الطح که در آنجا نزول فرموده بود و حق فرغت تا آنکه  
فاغ شد من فاموالنا من بالوحیل پس اگر مردم را بکج کردن بجانب مدینه خروج غیر بالبیت پس بیرون آمدن حضرت از محصب پس که شدت بخانه کعبه فطاف و قبل  
صلوة الصبح پس طواف کرد بخانه کعبه پیش از نماز آمد و این طواف و دواعی است و طواف صبح بفتح دال نیز گویند و دوی رمل نیست و بعد از وی سعی نه ثم خروج الی المذنبه  
پس بیرون آمد بسوی مدینه هذا الحدیث ما وجدته بر وایه الشیخین مولف میگوید که این حدیث یا فتم من آنرا بر وایتی بخاری و مسلم بل بر وایتیابی داود بلکه  
بر وایت ابی داود مع اختلاف یسیر فی آخوه بانک اختلافی در آخر حدیث و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان الناس یصرون فی کل وجه بودند  
مردم که بر میکشیدند در هر طرف و متعبد بد آمدن در مکه و بر آوردن طواف و دواعی متعبد نمی شدند فقال رسول الله پس کفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا یصرون  
احدکم حتی یکون آخر عهدیه بالبیت باید که نبر آید بجای شما و کوچ نکنند تا آنکه باشد آخر زمان پیمان و الان وی بخانه کعبه کنایت است از طواف و دواعی الا انه خفت عن  
الحائض مکرر آنست که سبک گردانیده است کار بر جانف و ساقط گردانیده شده و دوی طواف و دواعی اگر طواف زیارت کرد و دست متفق علیه این حدیث دلالت دارد بر وجوب  
طواف و این است مذهب ابی حنیفه و احمد و صحیح از مذنب شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست باتفاق و اما حدیث سابق اگر چه ظاهر وی در هر جریل است بی تعبد  
بطواف محمول است برین تهرنیه این حدیث و عن عائشة قالت حاصنت صفیه لیلته النفر حیث که در صفیه شب فرمود و همین شب است که آن حضرت در محصب بود  
و شب در باب الحج منصف بر روز سابق میگردانیده چنانکه متعارف است فقالت ما دانی الا حاب کتم نیکم خود را که توف دارنده و مانع آید و شما یعنی از جریل مدینه نیز

من حیض کردم و طواف نکرده ام قال النبی صلی الله علیه وسلم عقری انتحی صین و سکون قاف حلقی نفتح حاک سکون لام و این دعا است که بزرگ کند و لیکم حقیقت و عامر  
 نیست هم چنین زبان را عادت خوب شده است چنانکه در امثال آن و عقر و حرج کردن و قتل کردن و هلاک ساختن یا معنی ناز آید این و طلق رسیدن در و طلق یا ندن چیزی در طلق معنی  
 گفته که این کلمه است که محل تعجب استحال میکند و این دو کلمه را زیاد و برین تحقیق است که در شرح کرده شده است اطاقت یوم الخوا طواف کرده است روز طواف زیارت شریف  
 نعم گفته اند که آن کلمه است قال گفت آن حضرت خطاب بعفیه فانفوی پس برای او کوچ کن متفق علیه الفصل الثانی عن عمرو بن الاحوص رضی الله عنه نفع نهم و  
 سکون های معلوم و بصا و معلوم صوابی است و روایت کرده است از وی پس وی سلیمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی حجة الوداع ای یوم هذا  
 گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت در حجة الوداع کدام روز است این روز قال الیوم الحج الاکبر گفته در حج اکبر است حج اکبر نام حج است مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است  
 و میگوید اکبر در مقابل اصغر است که عمره است و او را حج اصغر می نامند و آنجا الآن مردم حج اگر در جمعه افتد حج اکبر می گویند متعارف زبان علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت  
 کرده اند که حج روز جمعه برابر بقیه حج است و گفته اند که این حدیث موضوع و باطل است نعم حجی که آن حضرت کرده صلی الله علیه وسلم در جمعه بود و بی شک حج روز جمعه فضیلتی خاص  
 از جهت اجتماع شرف زمان و مکان قال فان دما علم و اموالکم و اعواضکم بیکم حرام مکرمه یومکم هذا فی بلدکم هذا شرح این در فصل اول معلوم شده است الا لا یجوز  
 جان علی نفسه آگاه باشد یا که کند و نکند و ستم نکند هیچ کس آگاه نیست بر نفس خود مقصود منی اگر آگاه کردن و ستم کردن است بر غیر چه هر که کسی ستم میکند بحقیقت بر خود میکند  
 که اثم و برای آن راجع به و است پس این خبر یعنی نمی است و در روایتی است الا علی نفسه و برین تقدیر معنی خبر نیست یعنی نمی الا لا یجوز جان علی آگاه باشد یا که  
 جنایت نکرده هیچ جنایت کننده بر غرض خود و لا مولا و علی والده و جنایت نکرده هیچ فرزندی بر والد خود و اگر این حدیث بحجت آنست که قبح و شاعت این بیشتر است از جنایت بر نیا  
 یا بحجت آنکه نیز حکم جنایت بر نفس است بحجت جریان عادت جاهلیت بر تقدیر شخصی جنایت وی و این و این تا که حکم سابق است فافهم الا ان الشیطان قد ایس ان یصد فی  
 بلدکم هذا لای اثم باشد بیکم شیطانی تحقیق امید شد تا این که عبادت کرده شود و اگر آنست است از تبت پستیدن و بیشتر شما که این است یعنی بیکم همیشه تکرار و قیامت و لکن تنگ  
 له طاعة فیما تحقرون من اهل الکفر منی به و لیکن سر انجام است که باشد شیطانی از فرمان برداری و چیزی که حقیر و کم شمارید شما از علمهای خود یعنی تکرار می کنید و گناهان می روید  
 و از اخرو و حقیر می نپارید و در آن علمها طاعت شیطانی است که راضی میگرد و شیطانی همان و آن علمها سودی بفتن و همچنان حروب و شر و دیگر کرد و رواه ابن ماجه و الترمذی  
 و صححه و حکم صحیح کرده است ترمذی این حدیث را و عن دافع بن عمرو و الزنی بنعم می و فتح زای و بنو ناست بر نیه صحابی است روایت کرده آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه  
 و سلم و حدیث قال روایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب الناس من حی حین اوتفع الضحی گفت دیدم آن حضرت را که خطبه میکرد مردم را بمناسبت میگرد  
 بلند شد چنانکه علی بن ابی طالب صهبا سوار بر استر صهبا و صهبا تا که بالای شمشیر می سرخ بود و درون سفیدی چنانکه شرف آتشین معجزه قاف و علی بن عمر عنه و علی رضی الله عنهما  
 غریب و تفسیر میگرد آن حضرت و مردم می شنوایند و می فهمانید و میرسانید با نیکان که در بود و آنحضرت میفرمود و الناس من قایم و قاعد و مردم بعضی ایستاده بودند  
 و بعضی نشسته در سجده خطبه منون است یکی در و زتر و بیکه دوم و زعفر و سیوم و زمینی در هر جا احکام که بعبادان باید که تعلیم و تعقیب میفرمود و او ابوداؤد و عن عائشه  
 و ابن عباس و عن رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرو طواف الزیارة یوم النحر الی اللیل روایت است از عائشه و ابن عباس که آن حضرت تاخیر کرد  
 طواف زیارت را تا شب ظاهر این معارض است بحديث عائشه که آن حضرت طواف کرده و بیکه کرد و این اضطرابی است که در حدیث عائشه واقع شده و بسبب این تقدیم و ترجیح  
 کرده اند حدیث ابن عمر را که در صحیحین واقع شده که آن حضرت ظهر نماز کرد و چنانکه گذشت و اسد علم در و ابوداؤد و ابن ماجه و عن ابن عباس و عن  
 النبی صلی الله علیه وسلم یوم لیل فی سبیح الذی افاض علیه روایت است از ابن عباس که آن حضرت رمل نکرد و طواف افاضت تا خجما معلوم میشود که رمل بر  
 طواف زیارت نیست و رمل در طواف و ولع هم نیست پس رمل نیست مگر در طواف تدر و ابوداؤد و ابن ماجه و عن عائشه و عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا رمی احدکم بحجره العقبة فقد حل له کل شیء الا النساء گفت آن حضرت وقتی که رمی کرد یکی از شما بحجره العقبة پس تحقیق از حرام بر آمد و  
 حلال شد مردار و اعمم چیز مگر زنان و بعد از طواف زمان نیز حلال خواهند شد و او فی شرح السنة و قال اسناد ضعیف و فی روایة احمد و النسائی عن ابن  
 عباس قال اذا رمی الحجره فقد حل له کل شیء الا النساء و عنها قالت افاض رسول الله صلی الله علیه وسلم من آخر یوم من حین صلی الظهر گفت  
 عائشه افاض کرد و در آن کشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجانب کعبه برای طواف در آخر روز و وقتی که گزارد ظهر را ظاهر این حدیث نیز صحیح است که ظهر نماز کرد و رجع الی صحن  
 پسر بر کشت بسوی منی فکلت بهایا الی ایام التشویق پس رنگ کرد منی شبهای روز تشریق یومی الحجره اذ ازلت الشمس رمی میکرد و حجه را و وقتی که بر کشت آفتاب از جانب  
 مشرق بسوی مغرب کل حجره بسبج حصیات هر حجره هفت سنگریزه بیکر مع کل حصاة یکتر میگفت با هر سنگریزه و یقیف عند الاولی و الثانیة و می ایستاد  
 حجره اولی و ثانیة بعد از رمی و یطیل القیام و در آن میگرد و ایستاد و او را و یقیف و در و او چنانکه گذشت و یومی الثالثة فلا یقیف عند هارمی میکرد و حجره یومی  
 پس بی ایستاد و در آن رمی میکرد و میگفت رواه ابوداؤد و عن ابی البلاح فتیحه موعده و تشدید و ال دعای ملتین بن عاصم بن عدی ابی البلاح تابعی ثقة است و  
 پیغمبر صحابی است عن ابیه روایت میکند از پدر خود قال و خص رسول الله صلی الله علیه وسلم لوعا الابل فی البیوتة گفت نخست کرد آن حضرت برای

چرا نذران شتران در شب با شبنمی ای اگر در نماز بوقت نیکوتر رخصت است آن بر موی او دم النحر رخصت کرد که می کنند روز نهم میجواری و مین بعد یوم النحر سیر می  
کنند رمی دوروز که بعد از روز نهم است فیروانی احد هاپس رمی کنند یکی ازین دوروز دوا مالک و الترمذی و الترمذی و قال الترمذی هذا حدیث صحیح  
باب ما یجوز به المحرم باب در بیان چیزهای که بر پیر می کند از محرم یعنی حرام است بروی بدن آن خواه واجب کرد و بروی دم باید قد یا نه و صدقه نصف صاع اگر کند بر صاع شصت  
یا چیزی قلیل غیر مقدار بمقداری معین و همه مذکور است در کتب فقه و رسائل مناسک و جمله از آن در ساله فارسی مناسک بیان کرده ایم الفصل الاول عن عبد الله بن عمر  
رضی الله عنهما ان رجلا سال رسول الله رمی بر سید بنی نغمه خدا صلی الله علیه و سلم ما یلبس المحرم من الثیاب چه چیزها ناست که بر پوشیده از جامها چه  
چیز پوشد فقال پس گفت آن حضرت همه چیز پوشیده لیکن لا تلبسوا القمص پوشیده پیراهن را قمص بنشین جمع مقصص ولا العائم و پوشیده دستار و ولا السراويلات و پوشیده  
و ما یوشون فیس و سر و پیل پوشیدن آنها است بر وجه متعارف در آن چنانچه پیراهن را در بر آفتاب و قبان را در پایا کنند و الا اگر بر تن آفتاب مثل و یا چیزی لازم نمی آید زیرا که در نیصورت  
نمیکویند که پیراهن پوشیده و آرا پوشیده و لا البرانس و پوشیده برنس را و برنس بضم موحده و نون و سکون را در میان اینها تفسیر کرده اند و اقلنسوة طویل یعنی کلاه دوز و این  
قاصر است در معرفت آن و آنچه مشهور است این است که از بلا و شام می آید تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشد و لا الخفاف و پوشیده موزه را را الا  
احد لا یجوز فیلبس فیلبس خفین مگر کسی که نیاید نعلین پارس پوشد موزه را و لا یقطعهما اسفل من الکعبین و باید که بر دهر و موزه را پایا نترانند و پوشیده از موزه کی بر آید  
و لا تلبسوا من الثیاب شیامه زعفران و پوشیده از جامه یا چیزی که سوده است آنرا زعفران و لا دوس و نجامه که سوده است آنرا دوس نفع و او سکون را کیا ه رز  
که رنگ کرده میشود و آنرا اسپرک گویند متفق علیه و زاد النجاشی فی وایتیه و یاده کرده است بخاری در وایتی این عبارت را و لا تنقب المرأة المحرمة و تنقب  
بر روی می کنند زنی که محرم است و در بعضی نسخ لا تنقب تباین و تشدید قاف و نقاب کبرون روی بند و لا تلبس القفازین و پوشیدن زن بر دست قفاز از بضم قاف و تشدید فا  
و زای و آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که گشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن نمیده است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است  
که زنان در دستهای پوشند و من ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را  
که خطبه میخواند و حال آنکه وی می گفت اذ المجد المحرم نعلین لبس خفین و قتی که نیاید محرم نعلین را پوشد موزه را و اذ المجد اذ اللبس سوا و پیل چون نیاید بند یا پوشیدن  
و لیکن قطع میکند موزه را از بند یا پوشیدن چنانکه در حدیث سابق بیان کرد و جمهور برین اند و اگر بمان طور درست پوشد فدی و د و امام احمد میگوید قطع کند که در آن فصاحت مال است و  
بجام ضرورت چنانکه استند بحال خود می پوشد و فدی نیست و در سر و پیل نیز خلاف است و فر د امام ابو حنیفه پاره کند و از ساز و متفق علیه و عن اهل بیته و عن عین هار بن ابی  
بضم تیره و فتح قیم و تشدید تخانه صحابی است اسلام آورد و در قفح و حاضر شد خن و طائف را قال کنا عند النبی صلی الله علیه و سلم بالجحرانه اذ جاءه رجل اعراکی فکنت  
بودیم باز در آن حضرت رجعه که بر یک مرحله از کما است آن حضرت از آنجا عمره بر آورده بودند که آه و اوامردی ساکن بادیه علیه جبهه و هو متفصح بالخلق بر آن رجعه بود و حال آنکه  
آن مرد آلوده بود بخلق و قفح و قاف و آنرا نام طس است که عریان میسازد و در آن فخران می اندازند مشهور است میان ایشان و ضحی ضاده و فانی مجتهدین آلودن جسد بطیب چنانکه  
گویند بیکدیگر زوی فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله فی احرمت بالعمرة و هند علی بدستیکه من احرمتم بر اعمی سهره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود فقال پس گفت  
آن حضرت اما الطیب الذی بک فلغسله ثلث مرات اما خوشبوئی که باست و آلوده است بدن تو بدان پس بشوی آنرا سه بار از جهت آنکه استعمال زعفران حرام است بر بدن  
نه از آن جهت که تقای از طیب بعد از احرام مفید حرام است فافهم و اما المحبته فانزعها و اما جیده که پوشیده پس برکش آنرا و بر از بدن ثم اصنع فی حمرات کافضه فی حجاب  
پیشتر کن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو که یا آنرا عالم بود احکام حج نه شبیه و آن حضرت عمره را حج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و شرائط آن احکام عمره نیز همان است  
و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود و توقف بعرض و عدم آن متفق علیه و عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یمنع المحرم و لا  
منیج و لا یمنع بر سلف قطره و جزم و نیست منیج کند محرم خود را و نخند نخاح و دیگری را بولایت و کالت و خواستگاری نکند زن را خطبه کبیر خازن خراستن و این مذہب صحیح  
و جمهور و علامت لیکن نه از نخاح و نخاح تحریمی است و از خطبه تحریمی و نیز زاجا ناست همه و دلیل آنرا و میمونه است من دوا و مسلم و عن ابن عباس و عن النبی صلی الله  
علیه و سلم تزوج میمونه و هو محرم روایت است از ابن عباس که آن حضرت نکل کرد میمونه را رضی الله عنهما و حال آنکه آن حضرت محرم بود برای عمره قضا متفق علیه و عن  
یزید بن الاصم بن اخط میمونه و عن خواهر از میمونه بعضی گویند که او را روایت است و محالی است و صحیح آنست که تابعی است ثقه کثیر الحدیث عن میمونه روایت میکنند  
خاله میمونه و رسول الله صلی الله علیه و سلم تزوج بها و هو حلال کما آن حضرت تزوج کرد او را و حال آنکه محرم نبود و او مسلم قال الشیخ الامام محی السنه رحمه  
الله و الا اکثر و علی انه تزوجها حلالا لا گفت محی السنه اکثر از آنکه آن حضرت تزوج کرد میمونه را در حالی که حلال بود و ظهور است تزوج میمونه و هو محرم و ظاهر شد تزوج میمونه  
در حالی که آن حضرت محرم بود ثمنی بها و هو حلال پیشتر که رضی دخل کرد میمونه را و حال آنکه وی حلال بود بسبب حق طریق مکه نخاح میمونه و نای وی در سرف بود و نفع سیمین  
و کسرا و لغام موضعی است بر راه مکه بر د میسل از که و از عجایب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد و الا آنرا بخاطر مقدمی غایت نیست که بعضی را ساخته اند بآنکه  
حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم و در متعارض آمده حدیث ابن عباس ناطق است بآنکه تزوج میمونه در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود

و اصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن مسعود زیرا که ابن عباس افضل و کامل است در حفظ و اتقان و قهر و حدیث وی متفق علیه است مانند آنکه حدیث امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه  
وال است بر بنی ماول است بآنکه ما و آن است که نکاح و النکاح از نشان محرم و مناسب بحال و نیست که مشغول است بکار دیگر آنکه ما و تحریم است و آنکه محل کرده اند شافعی حدیث  
ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امتزج و بی در احرام باین اعتبار گفته است ترویج و به محرم تکلف است و معنی است که مایل محل اصلی است که قبل الاحرام بود و حال آنکه اکثر روایات در آن است  
که محل عارضی بود که بعد از احرام می باشد و برین تقدیر حدیث ابن مسعود را نیز خلیل متیون کرد که ما و آن است که ظاهر شد امتزج و بی در احرام بود و کلام در اینجا در کتب اصول زیاد و بر بنیت جمله را در  
در شرح ذکر کرده ام قد بر و عن ابی ایوب ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغسل رأسه و هو محرم و رایت است از ابی ایوب بخضاری که بود آن حضرت که می نشست سر  
مبارک خود را و مال آنکه وی محرم است متفق علیه بدانکه جایز است محرم در شستن سر از برای جنابت باتفاق و در ترویج خلاف است و بر چنین در شستن بخلی و مانند آن نیز خلاف است  
و در جای گفته است که لباس است و غسل کردن و بجام دادن و در شرح گفته است زیرا که بجز شستن نیز و زولید کی موی بلکه زیاده کند تلبید شعر و بر او نشوید سر و برین بخلی زیرا که وی نوعی  
از طیب است و وی می کشید بر او سر و بر او و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال اجتمع ائمتنا صلی الله علیه وسلم و هو محرم گفت ابن عباس که خون گرم در آن حضرت محل  
آنکه وی محرم بود و اکثر علماء بر جواز محاسن محرم مذکر موی شسته نشود و متفق علیه و عن عثمان رضی الله عنه حدث عن رسول الله حدیث که عثمان رضی الله عنه از پیغمبر  
صلی الله علیه وسلم فی الوحل اذا اشتكى عینیه و هو محرم و حق مردی که چون شکایت کرد مرده چشم خود را یعنی چون چشمان او بدو آید و بجا بالبرص تصنیف کند بر  
چشم البصر و قید عینیه اتفاق است اگر یک چشم نیز می آید دست است بطریقی اولی و صبر بفتح صاء و کسر موحده و سکون آن هائز نیست مکرر ضرورت شعر صبر و روی تلخ مشهور است که  
در چشم را بدن دو آکنند و در چشم می کشند و قیام بر جاست بستن است لغما و ده یعنی بصله و نهادن و او را بر جاست نیز کوبیدن که بر عصا به بستن شود و ظاهر آنست که مراد اینجا  
بستن عصا به باشد زیرا که وی می پوشد جزوی از روی را و محتاج است بر بیان کردن آنکه این چون حکم ضرورت است موجب جنابت با حرام نباشد و او را مسلم و عن ام الحسین  
صحابه است حاضر شد حجه الوداع قالت ولیت اسامة و بلالا و احدهما أخذ بخطام ناقه رسول الله گفت دیدم اسامة و بلال را رضی الله عنهما و یکی ازین دو کس کریمه  
بود و مارتا و پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و الاخر و اضع ثوبه فستره من الحرد و دیگر بردارند و بود جانه خود را که می پوشید آن حضرت را یعنی سایه میکرد و او را از گرمی آفتاب حتی  
در حجه العقبه تا آنکه می کرد آن حضرت حجه العقبه را و در روایتی آمده است بردارند و مانند تاج چیزی بر سر وی و این حدیث دلیل است بر جواز استظلال بر محرم را طیبی گفته  
که این قول اکثر علماء است و مالک و احمد کرده می دارند از او مسلم و عن کعب بن عجرة بن عیینة عن حماد بن عمار و اصحابی انصاری است از اصحاب شجره کونیکه او را بر تنی بود و کلمه  
پرستید آنرا و عباد بن صامت یا را و بود روی روی در آمدید کعب را پرستید از خانه بیرون آمد و عباد بن صامت در خانه او را بدست شکست و چون کعب دانه و بت شکسته دید و بگفت  
و خواست که و شام بن صامت کند بدین فکر گفت اگر درین بت چیزی بود نگاه میداشت خود را پس مصلان شدن رسول الله صلی الله علیه وسلم مرده و هو بالحلیه  
قبل ان یدخل مکة و رایت میکنم که آن حضرت کشته بروی وی و آن حضرت در حدیثی بود پیش از آنکه در آید بکعبه و هو محرم و هو لوقد تحت قد و حال آنکه کعب محرم  
بود و وی آتش می افروخت زیرا که وی و القتل تنهاقت علی وجهه و پشاهی افتاد بر روی وی فقال اتو ذبایک هو امک پس گفت آن حضرت آیا از میکنم که در پیشگاه  
تو قال نعم گفت کعب آری از میکنم قال فاحلق واسک گفت آن حضرت پس اگر اینچنین است تراش سر خود را و اطعم فراقین سنه مساکیین و بخور ان قیمت کن فرق  
میان شمسین و الفرق ففتح الفاء لثمة اصح و فرق سه صاع است پس بر سکین را نیم صاع است اگر کم بد و اصح جمع صاع و اصل وی اصوع قلب کرد تا اصع خواند و بگفت  
او جمع و از میکنم و اصم ثلثة ایام روزه و روزه و او انسک بضم سین بلقاء امر نسلیکه یا نرج کن زبیرا متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما ان الله  
سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یبغی النساء فی احرامهن عن التقادیر و النقاب و ما من الودس و العفوان من الثیاب ترجمه این از حدیث ابن عمر در  
فصل اول ظاهر شد و لتلبس بعد ذلک ما احبت من الوان الثیاب و باید که پیش از آنکه از احرام هر چه دوست دارد از اوصاف جامها و بیان کرد آنرا بقول خود محض  
او خزا و حلی او سراویل او متقیس او خفت فی الصلح مصفر نیک سرخ مصفر معروف و فرنگی حجه و از این نوعی از جامه و در قاموس گفته عصفربت معروف است مصفر جالبیک  
کرده شده بآن بنت معروف و صلی الله علیه وسلم از او را و اعتبار کرده و او را اورد او و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان الکرکبان میروند منابذ سوار بودند  
میکنند و ما و نحن مع رسول الله و یعنی رو جات آن حضرت صلی الله علیه وسلم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم معومات محرم بودیم فاذا اجازوا بنا سلات احلوا  
جلبا و پارس چون نزدیک آمد یعنی مردان از راه میگذشتند از پیش ما فرمودی پشت یکی از ما را بخواب و خود را من و اسما علی و وجهها از خود بردی خود و لفظ جاز و همچنین واقع شده  
از جواز در سنن ابی داود و در مصابح جاز و از مجاوزت و در بعضی الفاظ حاذ و اسما علی و جمله و ذال حمه نیز آمده فاذا اجازوا و پارس چون میگذشتند از پیش ما کشتناه و در میگویم ما چادر را از گردن  
و میکشادیم روی ما بر زمین میگردیم روی ما و او را اورد او و لایحین ملأه معناه و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یدهن فیهما و یقعد و یل بالزیت و هو  
محرم بود آن حضرت طلای می کرد و عن ندرت را بر خود و حال آنکه وی محرم بود و غیر لاققت اما زیت غیر مققت یعنی غیر المطیب زیت خوشبوی کرده نشده و مققت بضم میم تفسیر  
سازنی که ریخته شده و روی را با حین یا آنچنین شده بر و عنهای خوشبو وقت و تقطیت روغن دکل پروردن و نیز داما و بوضیف زیت مطلقا از طیب است زیرا که اصل او است که از آن  
رواه الترمذی الفصل الثالث من نافع ابن عمرو و جبال القوار و رایت است از نافع که مولای ابرج سر است که این عمارت سر وی و سر او خرد فقال گفت



القی علی ثوبایا نافع بنیاد بر من جامه را می نافع که سرودی مخمور نافع میگوید فالحقیت علیه بوسنا پس انداخت بر بالای ابن عمر برنی با قال القلی علی هذا وقلنا فی رسول الله  
 پس گفت ابن عمر ای ای اندازی بر من این را و حال آنکه تحقیق نمی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یلبسه المحرم نایک می باشد بر من را محرم ظاهر از منب ابی  
 اجتناب میخط بود مطلق بر نوع که پوشند و سابقا معلوم شد که اگر محض را پوشند بر وجهی که متعارف در آنست بکی نذر و یا از جهت احتیاط کرده اند علم و راه بود او و عن  
 عبد الله بن مالک ابن مجیشه مالک بنون است و این صفت ثانیة عبد الله است و بجهت ضم با و فتح حای ممل و سکون یا نام دارد عبد الله است و مالک نام پیداست  
 و اگر بنی بنون بخوانند لازم آید که بجهت دارد مالک باشد و حال آنکه زود است و این را در مواضع دیگر ذکر کرده ام قدر بر قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو محرم  
 خون کشید آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود و لحنی الجبل بفتح لام و سکون حای ممل و بلفظ حیوان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت من طریق مکه  
 فی وسط و اسد خون کشید در میان سر خود و سطر اینها بفتح سین تصحیح کرده اند و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است و گفته اند که این محمول بر سر و نیست  
 زیرا که بی قطع شعر نخواهد بود و لکن بعضی موضعی باشد که در اینجا موی نیست جائز است بی خدیه متفق علیه و عن انس رضی قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 و هو محرم علی ظهر القدام جماعت کرد آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود بر پشت پا من وجع کان به انصب دردی که بود و پشت پا و پا جای موی نیست عالیا و با و خو  
 آن در می هم داشت و راه ابو داود و النسائی و عن ابی رافع مولای آن حضرت و وی غنیمت غلام عباس بود که حضرت بخشید قطعی بوده چون خبر اسلام او عباس را رسانید  
 آزادش کرد و حاضر شد خداوند حق را نامش بعضی مصعب گفته اند بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش از بر بود و لیکن بدیده حاضر نشده قال تزوج رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم میمونه و هو حلال نکاح کرد آن حضرت میمونه را و حال آنکه آن حضرت حلال بود و بنی بها و هو حلال و دخل کرد آن حضرت میمونه را و حال  
 آنکه آن حضرت حلال بود و گفت انا الرسول بنیها و بود من میاخی میان آن حضرت و میمونه و راه احمد و الترمذی و قال هذا الحدیث حسن باب المحرم  
 میجنب الصید بدانکه صید کردن محرم و نه نمودن وی دیگری را بصید و اشارت کردن بدان حرام است باتفاق و اگر چیزی از این افعال کند لازم میگوید و در الامار و خوردن محرم صید  
 تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن وی یا بی اذن وی در اینجا مذکور است و قال است و علما  
 منذهب بعضی صحابه و تابعین و من بعدهم و ابن عباس و طاووس و ثوری آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقا بلیل اطلاق حدیث مصعب بن قیس که بگوید  
 و مالک و شافعی و احمد آنست که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام است و اما اگر غیر محرم صید کند برای خود و چیزی از آن برای محرم و دیگر  
 حلال است و منذهب امام ابی حنیفه و اصحاب وی آن است که حلال است اکل لحم صید محرم دیگر را و اما خود صید کند و امر بدان نکند و دلالت و اشارت بر آن  
 ننماید وی یا محرم دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود و چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد این است تحریر منذهب و احادیث دین بحسب ظاهر مخالف و متعارض آمده  
 و در شرح سفر السعادت این را بتفصیل بر چه نامتر استیفا کرده شده است آنجا باید بگوئیم و الله اعلم الفصل الاول عن الصعب بفتح صاد و سکون جین تین  
 بن جشامة بفتح جیم و تشدید مثله صحابی است ابن عباس از وی روایت واردات فی خلافة ابی بکر الصدیق رضی الله اهلای رسول الله روایت است از وی که بی  
 هیهات و برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حماد و حشیا که در شکار کرده بود و هو بالابواء و آن حضرت را با و بود و بفتح همزه و سکون موحده او بود آن با  
 در و آن بود بفتح و او تشدید و ال نام و موصع است میان مکه و مدینه نزد یکدیگر میزدند و میگویند که قبر عبد الله و الدان آن حضرت را با و است و ابن مصعب بن جشامة  
 ساکن بود و خود علیه پس برگردانید آن حضرت بروی و قبول نکرد فلما دای مافی وجهه پس میگفت که دید آن حضرت چیز را که در وی اوست از ناخوشی و انفعال  
 و اندوه از قبول نکرد آن حضرت و یا و قال گفت آن حضرت انما لم نؤده عليك الا انا حرم بر تنیک بزرگوار اندیده ای از بزرگواریمت آنکه محرم بنیم جمع حرام است بحکم  
 معنی و اجماع فی القانوس و در صحاح گفته که جمع حرام است متفق علیه پوشیده نماد که ظاهر این حدیث بدان است که مصعب بن قیس حصار و حشی زنده بصدیه آورد و محرم جا بر نیست  
 قبول آن و لیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که هر یک از حمار و حشی بود پس در روایات مسلم آمده که هر یک در سرین حمار و حشی را  
 که خون از وی میچکد و در روایتی آورده شق چهار را و شق یکسریه بر چیزی و در روایتی آورده و محضو را از وی و در روایتی پای او را پس بفرستد این روایات درین حدیث نیز همین مراد خواهد  
 بود و عن ابی قتاده رضی الله خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی قتاده صحابی مشهور که وی بیرون آمد همراه آن حضرت و این در عام حدیث بود  
 در سال ششم هجرت فتخلف مع بعض اصحابه و هم محرمون پس ما نذ ابوقتا و بعضی از یاران خود و یاران وی محرم بودند و هو غیر محرم و وی محرم نبود و فخر او احلال  
 و حشیا قبل آن پناه پس مدینه یان وی حمار و حشی را پیش از آنکه به مدینه وی آنرا فلما آورد و تو که پس به یکدیگر مدینه یا بان او گذاشتند او را و دلالت و اشارت نکردند بدان حتی  
 واه ابو قتاده آنکه دید آنرا ابوقتا و فوکب فوساله پس سوار شد ابوقتا و ده سی را که مراد او بود و فاسلم ان مینا و لوه سوطه پس سوال کرد ایشان را که به هند دست و تو  
 او را بعضی گفتند که مراد سوطا اینجا سیف است و در بعضی روایات با سوطه محمد نیز مذکور است فابو اس اباء و دنیا یان از دادن سوطه بدست وی بحسب امرام الا انهم یاید  
 اعانت بر صید قنایا و له پس فرود آمد ابوقتا و از اسب پس گرفت سوطا و در روایتی سوطا و جمع را فحمل علیه پس ملاء آورد و بتاخت بر حمار و حشی محصوره پس بی کرد و بگفتند  
 و بگشت او را ثم اکل فاکلو افس خورد ابوقتا و ده پسر خورد دنیا یان وی نیز فذل موا پس ایشان شدند بعد از خوردن که هر گوشت شکار در حالت حرام خوردن ابوقتا و ده پاره گوشت

[illegible]



[illegible]



معا و تین بنی بنیانیان و حدود حرم از همه جانب مساوی نیست و نزدیکتر از همه جانب بتخیل است و در تاریخ مکه همه را بتفصیل بیان کرده است و الله اعلم الفصل الاول  
عن ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة لاهجرة ولكن جهاد ونية كفت آن حضرت در روز فتح مکه نیست هجرت ولیکن  
باقی است جهاد و نیت بیا نش آنتست که هجرت از مکه مدینه فرض بود بر کسی که استطاعت دارد و بعد از هجرت آوردن رسول الله صلى الله عليه وسلم مدینه و چون فتح شد مکه سقط  
گشت آن هجرت که فرض بود بر آنکه مکه دار الحرب نمائند ولیکن باقی ماند هجرت از دیگر بلاد اسلام از برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل است تحت جهاد  
و نیت یعنی باقی ماند جهاد که کرده شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه قوت پذیرفته از هجرت و باقی ماند جهاد که تصحیح نیت و نیک کردن آن در هر عمل و درین نیز معنی  
هجرت است یعنی ترک هر امری نفس و بیرون آمدن از وطن طبعی و ترک کردن آنچه نمی کرد شرع از آن و از آن استغفرم و چون خوانده شود بجز آن فریده شود  
بجز آن فریده شود و بر آورده شود برای جبار یعنی حکم کند امام که بر آید بجنگ کافران و نصرت دهد مسلمانان را فافرو و پس بر آید و اجابت نماید و امثال کسبیده او را  
وقال يوم فتح مكة وكفت آن حضرت روز فتح مکه آن همد البلاد حرمه الله يوم خلق السموات والارض بدستیک این شهر یعنی مکه حرام گردانیده است و از خدا  
تعالی و نهی کرده است از آن کتاب چیزی چند در آن روزی که پدید کرده است آسمانها و زمینها را یعنی تحریم می دادیم و شریعت سابقه است و نیست از آن قبیل که حادث  
بود و مخصوص باشد بشری و در شریعتی یا مراد آنتست که این زمین مادر وقتی که پدید کرده است محرم کرده شده است و این صفت در وی نماده اگر گفته شود که در باب  
حرم المدینه باید که ابراهیم حرم گردانیده مکه را ساخته است و از حرم و من حرم گردانیده ام مدینه را ساخته ام و از حرم و اگر حرم ساختن وی قدیم باشد و جانشان  
آن ابراهیم علیه السلام چه باشد و البش آنکه اسناد تحریم ابراهیم حرم از جهت آن باشد که وی رسانیده و اعلام کرد حکم الهی را زیرا که حاکم بشر نفع و احکام خدای تعالی است  
و حکم وی قدیم است و استیلا صلوات الله و سلامه علیه هم رسانیده آن احکام اندیا چون برداشته شد خانه بیت المعمور با آسمان در وقت طوفان نوح هم مندرس و  
منطس گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام و بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت مکرر که منسیه تا آنکه احیا کرد و ابراهیم علیه السلام فهو حرام بحرمه الله  
يوم الفتح پس این بلد حرام است بحرام گردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت و از دلن بحیل القتال فیها لاحد قبلی و بدین شان این است که هرگز حلال  
نکرد و کارزار کردن در این بلد هیچ یکی را پیش از من و لم یحیل لی الا ساعة من نهار و حلال نشد مگر یکساعت از روز اشارت است بوقوع قتال از خالد بن  
الولید و لا بد آن بامروان آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و لهذا اکثر علما و امام ابو حنیفه را ایشانست میگویند که فتح مکه قبل از آنکه کتب فقه فتح  
غنوه میگویند و مذہب شافعی و بروایتی از احمد است که فتح او مصلح است زیرا که ایشان تنهی نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود بعد از دخول خالد رضی الله  
عنه و تعرض بعضی مشرکان مرا و او را و اخذ آن حضرت بحلال شدن قتال مرا و اساعی صریح است در وقوع قتال و فتح غنوه و ثمره خلاف آنتست که یکمیکوید فتح  
غنوه بود جائز نمی دارد و فر و ختن خانه و اجاره زمین و خانهای آنها را زیرا که آن حضرت گرفت آنرا از انکار و وقف گردانید میان مسلمانان و کسی که میکوید صلحا بود تجوز نمیکند  
بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر آن ملوک صاحبان است و باقی است بر ملک ایشان فهو حرام بحرمه الله الی يوم الفتح مکرر برای تهریر و تامل دست الاغصان  
شکر که بریده نشود و خا و چه جای شجار و دایه گفته که هر که خشیش حرم را درخت آزار بدهد که ملوک نیست و خود رسته است بر دست قیمت آن مگر آنچه خشک شده از آن  
و در آنکه خشک شده ضمان نیست زیرا که نامی نیست و چرانیده نشود و خشیش حرم و بریده نشود مگر از خر و امام ابو یوسف گفته باکی نیست بچرانیدن از جهت وجود ضرورت  
و تعدد منع و اب از آن و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد اسخید است و نیز برداشتن آن داخل مکن است پس ضرورتی نباشد و از غرضش است چنانچه حدیث بیاید  
و جائز است قطع او و دعی او و نکات نیز مستثنی است زیرا که از جمله نباتات نیست و نزد امام شافعی و بر هر موافق است جائز است دعی بیایم و کلام هر مذہب امام احمد سچو منیب  
است و شیخ امام اجل عارف و اربع بار عبد الوهاب متقی از عارضه می خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب مامدی بود که وی را احمد سقا میگفتند روزی  
کلی از حرم آورده دست مامی داد و بقتد بر آلتی سهوشد و آنرا بوی کردیم بجز بوی کردن الی درینجا و دوی چنانچه مورچه دود و دماغ رسید و از دماغ بهر دو چشم برآمد و در روز  
زیاد و شد تا رسید بجایی که رسید ما شار اند و یقده و لا یفر صید و دمانده و در بخانده نشو و شکار و چون تغیر حرام شد قتل و اطلاق بطریق اولی حرام باشد و که  
تغیر کرده هم در تغار پیش از سکون تلف شد ضامن کرد و لا ملیتقط القطة الامن عرقها و بر نه از بر زمین افتاد و حرم را مگر کسی که تعریف کند و بشناساند آنرا یعنی تعریف  
حرم نیست مگر تعریف تا آنکه یا بملک آنرا پس خرج نمیکند آنرا و مالک نمیکند و تصدق نمیکند چنانکه حکم قطعه قباغ و یکجاست که تعریف کند و اگر تغیر باشد خرج کند و بعد از آنکه  
صاحب او بیاید بهر دمانا بخانده یعنی دلفظ حرم جز تعریف نیست و این اظهر قولین شافعی است و اکثر علما فرق نموده اند میان قطعه حرم و غیر وی از آن مکن و مذہب ما  
نیز همین است و دلیل بر آن اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لفظ چنانکه در باب عطیایا یا انشأ الله تعالی و میگویند که معنی قول وی الامن عرفها مدخید است  
که تعریف کند تا کیسال درست چنانکه همه جا میکند و مخصوص بیایم موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای بیان فصل حرم مکه و ذکر خصائص است  
و اگر حکم قطعه وی حکم لفظا سائر قباغ باشد ذکر آنرا فایده نمی بینیم قدر و لا یختلی خلاها و بریده نشود خلف تروی و خلا مقصوره و خلف تروی خشک را گویند و قطع خشیش نیز  
درست نیست زیرا که حکم شوک دارد و بعضی خلا را ببرد و آیت کرده اند و آن خطا است که قال التورثی فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله لا الاذخر مکرر آنرا

استشاکن از میان خلأ و از خمر کفر و سکون ذال معجز نام یکایمی مشهور است خوشبوی فائده لغتیه هم زیرا که از خمر برای آهنگران مردم است و در بعضی روایات لغتیه تا قیون معج  
 قین ففتح قاف و سکون تخانیه آهنگر و صاحب نهای گفته آهنگر و در بعضی محتاج اند با خمر که امتن آهنگ و زر و لیبو ته و از برای خانه های مردم نیز کار می آید که بدان سقف خانه  
 می سازند و در روایت صحیح آمده فاما بجمله فی قبورنا و بیوتنا زیرا که ما میکروانیم از خمر در قبرها و خانه های ما از خمر را عرب در میان کور با نیر می انداختند فقال چون التماس کرد عباس  
 از خمر از آن حضرت وحی آمد پس استشاکر و فرمود الا الا و خمر که از خمر که رواست قطع کردن و در مذمب بعضی آنست که احکام مغضوب بود بوی صلی الله علیه و سلم هر چه  
 خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام کرد و بعضی گویند با جتنا و گفت و اول اصح و اظهر است و الله اعلم و فی روایه ای هر مروه لا یصلح یخبرها و لا یلتقط ساسی  
 الا منشد بر ناز و بر زمین افتاده که اگر منشد و نشاء و تحریف کم شده کردن و عن جابر بن رضی قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لا یحل لاحد  
 ان یحمل بمکة السلاح گفت جابر شنیدم آن حضرت را که می گفت و روایت دیگری را از شما که بردار و بلکه سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مروه است  
 مطلقا و قول اول صحیح تر است و قول جمهور علماء است زیرا که آن حضرت در مکه قضا بسلاح در آمد و لیکن کافران گفته اند که آنها را در قراب دارد و در فتح نیز مسلح آمد و واه مسلم  
 و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل مکة یوم الفتح و علی راسه الخضر و روایت است از انس که آن حضرت در آمد مکه و در فتح  
 و بر سر مبارک وی مغفوب بکسر میم و سکون غین مجمر و فتح فازه خود که در رکاه می پوشند که فی الصراح فلما نزع جابه و جل و قال ان ابن خطل متعلق با ستار الکعبه  
 پس هرگاه کشید آن حضرت مغفوب را بر سر آمد نزد آن حضرت مردی و گفت که ابن خطل ففتح مجمر و عملاً آنچه است پیرده های کعبه فقال اقتله پس گفت آن حضرت بکش او را  
 و ابن خطل مام و عباد است و بعضی گفته اند غالب مرتد شده و مسلمانان را کشته گرفته بود و آن حضرت را و مسلمانان را میزد و گفته اند که او را و واه بود مغفوب که بیو مسلمانان تخی میکردند  
 و نووی گفته که در حدیث دلیل است مکی را که روا شده است اقامت حد و دو قصاص در هر مکه چنانکه مالک و شافعی و نزد ابی حنیفه جایز نیست و جواب میدهند که حکم ابن خطل  
 مستثنی است چنانکه از قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم معلوم میشود و من دخل المسجد فمات من کسی که در آید مسجد را آمن است و نیز میگوید که اباحت قتل وی در ساعت  
 اباحت حرم بود و شاید که بر آورده کشته باشند و الله اعلم متفق علیه و عن جابر بن رضی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل یوم فتح مکة و علیه عامه  
 سوداء و روایت است از جابر که آن حضرت در آمد و در فتح مکه و بروی دستار سیاه بود و بغیر احرام و آمد بی احرام و واه مسلم در حدیث و دلیل است بر استحباب پوشیدن  
 سواد چنانکه مذمب خفی است و بعضی میگویند سیاه نبود بلکه بستعمال دهن و سودن آهن سیاه مینمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل شوند مکه را اگر  
 نیست حج و عمره کند و اصح قولین شافعی نیست و جواب مخفی را آنست که حلال کرده شد مرن آن حضرت را ساعتی و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم بغیر و جیش الکعبه غرامیکه لشکری کعبه را تخراب کند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و لشکر لشکر سفیانت پادشاه مصر در مکه  
 موجود و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست فاذا کانوا بیداء من الارض یخیف با و لهم و آخر هم پس چون می باشند بیابان از زمین در زمین خسف کردند و پیش  
 اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند بیداء نام موضعی است میان مکه و مدینه عایشه میگوید قالت گفت من یا رسول الله و کیف یخیف با و لهم و آخر هم و فهم سوال  
 و چگونه خسف کرده شود باول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشانند اهل بازارهای ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوخته است بمعنی رعیت و من یلس منهم مکه  
 نیست از ایشان یعنی شریک در کفر و محصیت و قصد تخریب کعبه و غارت کردن باهل آن بلکه ضعیف و بنده اند مثلا قال یخیف با و لهم و آخر هم گفت آن حضرت خسف کرده  
 میشوند باول ایشان و آخر ایشان ثم یجشون علی نیا ته و پست بر یکدیگر میشوند بنیات ایشان و همچنین است جریان عادت الهی غرامیکه هلاک میکند اخیر را بشومی اشرار که  
 فخلط اند میان ایشان بعد از آن تمیز کرده میشود میان ایشان و در قیامت متفق علیه و عن ابی هریره رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخرب  
 الکعبه ذوالسویقین من الحبشة ویران میکند کعبه را شخصی که ذوالسویقین میگوید که از حبشه است و سوبقه تصغیر ساق و سوبقین تشبیه است و جبهه اکثر ساقهای خرد  
 و خیف و باریک میباشد و ظاهر این شخص را ساقهای باریک و خرد تر از آنها باشد و حکم الهی بر آن رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست حبشه است و این محل عبرت است  
 که کعبه با نقدر و عظمت بر دست احرار الناس خراب میکند و دوسعیان با ن شوکت و عظمت بقصد تخریب وی هلاک شدند و بر زمین فرو رفتند و الله علی کل شیء قدیر و چون کعبه  
 خراب شود قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که تعالی این عالم و آبادانی و منوطه و مروطه و جود این خانه معظم و مکرم است متفق علیه و عن ابن عباس رضی عن النبی  
 صلی الله علیه و سلم قال کافی به گفت آن حضرت که یاکه من می بینم خراب کننده کعبه می بینم او را و وی حاضر است نزد من اسود سیاه است الفج و بغا و بتدیم حایم مکه  
 بر جمیع آنکه در دوپای وی فرج کشاده باشد و پایهای او از یکدیگر دور باشد و در شمی و مالای قدیم نزدیک باشد و در پاشنا دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود و چنانکه  
 شتر و گاو و کوفته زرد و شیدن کنند قلعها و حجرها میکند آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خواب خواهد کرد و احتمال دارد که این میرد  
 باشد و بوی لشکری بود و واه البخاری الفصل الثانی عن یعلی بن امیه قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال احتکوا الطعام فی الحرم الحاکم  
 غله نگاه داشتن تا کبارانی فرو شدند در حرم محصیت و تا فرموده کردن است احتکار در همه بلاد حرام و منی است و مکه که نخت تر است حرمت آن و الحاکم و از دین بر کشتن و ارتکاب آنچه  
 حرام است در حرم و واه ابو داود و عن ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مکة ما طیبات من بلدین پر عجب خوش شهری بودی تو احببت

الی وچعب دوست داشته شده تو بسوی من لولا ان قومی اخر جونی منك ما سکنت غیرک اگر نمیدیدایک قوم من بیرون می آورده اند ملاز تو کنوت میگردم من جز تو ندو واه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسناد او عن عبدالله بن عدی بن حصاة قرش زهری است وبعضی گفته اند ثقی علف بنی زهره صحابی است محد و داهل جمار قال وایت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واقفا علی الحزوة اساده بر حوزة بقیع حاد سکون زای مجمره فتح واد و تاد را بعضی بقیع زای و تشدید و اورایت کرده اند و عوام که تصحیف میکنند و غوزه میکنند بعین اصل تل مغیرا گویند و الا ان نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اجابت فقال والله انک لخیر ارض الله الی الله و احب ارض الله الی الله پس گفت آن حضرت خطاب بکلمه غطر کرده بدستیکه تو بهترین زمین خدائی و محبوب ترین زمین خدا نزد خدا و لولا انی اخرجت منك ما خرجت و اگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم و در بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر و دوست داشته شده تر نزد من و بسوی من و بود این قول از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد خروج وی از مکه در عمره قضا زیرا که قریش گفتند که بعد از سه روز بر آید و نشیند و بعضی گمان بردند که نزد خروج بجهت بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آن حضرت گفت و می سوار بود بر اطله خود و در خروج بجهت باین صفت بنود بکلمه نهان برآمده و در ترین این آنست که در تاریخ از قیام مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج بنود بکلمه نهان ذکر حال سابق کرده باشد و الله علم واه الترمذی و ابن ملجه الفصل الثالث عن ابی شریح العدوی بقیع عین و دال صحابی است روایت است از وی انه قال لعمر بن سعید که وی گفت مرعوب بن سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب جده الملك بن مروان و هو بیعت البعوث الی مکه و حال آنکه عمر بن سعید میفرستاد لشکر را بسوی مکه برای قتال عبدالله بن الزبیر پس گفت ابو شریح ان ذن لی ابها الامیر احد ثلث قولاً قام به رسول الله دستور می ده مرا ای امیر تا حدیث کنم ترا سختی که خطبه خواندند پیغمبر صلی الله علیه وسلم الخدم من یوم الفتح فرمای روز فتح مکه سمعته از نای شنیده است این سخن را هر دو گوش من و وعاء قلبی و یاد داشته است از اهل من و ابصرته عیناً و دیده است هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده حجب و چون یک کلمه به سبک میگوید آن حضرت آن سخن را حمد الله و انشی علیه شش کردم خدای را و ذکر کرد صفات وی تعالی را ثم قال ان مکه حرمها الله پسر گفت آن حضرت بدستی که مکه حرام گردانیده است او را خدای تعالی و لم یحرمها الناس و حرام نکرد اند و اندام مردم فلا یحیل الامر لی یؤمن بالله و الیوم الآخر پس حلال نیست مرد ویرا که ایمان می آورد بخدا و روز آخرت ان یسفل بهاد ما انیکه بریزد در کفون را و لا یعصند بها شجرة و نه حلال است که در دروی رختی را قاتل ترخص اجد بقتال رسول الله پس اگر حضرت جوید یکی و حجت آورد بکار پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیها در مکه و گوید که پیغمبر خدا قال کرد ما ینکیرم فقولوا له ان الله قد اذن لرسوله پس بگوید ما و را که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را و لم یلذن لکم و اذن نکرد او را شمر را و اذن لی فیها ساعت من نهان و اذن نکرد او است خدای تعالی را در وی مگر یک ساعت و زمان قلیل از روز و قد عادت حرمها الیوم محرمتها بالامس و تحقیق بازگشته است حرمت او و مردم چه حرمت او و روز و لیبلغ الشاهد الغائب و باید که برساند این حکم را هر که حاضر است و شنیده است از من هر که را که غائب است فتهیل لابی شریح ما قال لك عمرو بن لطفه شد ما ابو شریح را چه گفت مرا عمر بن سعید در برابر این سخن قال گفت ابو شریح قال گفت عمر بن سعید انا اعلم بذلك منك من دنا تر من باین حدیث که تو گفتی از تو یا ابو شریح یعنی من هم میدانم که مکه حرام است و لیکن ان الحرم لا یحید عاصیا بدستیکه حرم نپا نمیدانم کار را که خلاف امر و الی کند و خروج نماید بروی و لا فا و ابد م و نه نپا ه سید هرگز نیند را بخون یعنی کسی را بختی در حرم در آید و لا فا و ابد م بضم خای مجمر و سکون را و بقیع نیز گفته اند و بوجه فساد در دین و خیانت و بلیه یعنی اگر یکی فساد می دهد در دین کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال یکی را تلف کند یا حتی یکی را ضایع سازد و مجرم گرداند جزای آن از وی ساقط نکرد و مقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است و از طاعت امام برآمده و اگر از حرم بر آید آنجا نرشد میباید و اگر نه در حرمش میبایست متفق علیه و فی البغادی الخریه الخیانه یعنی در صبح بخاری تفسیر کرده خریه را خیانت و عن عیاش بقیع عین و تشدید تخانیه و شین مجمر بن بقیع بقیع را و کسر موحده المخرومی بجای مجمره زای صحابی است قدیم الاسلام برادری بوجل است از مادرش و آن حضرت او را دعایم کرد در قنوت اللهم انج عیاش بن بقیع چنانچه در باب القنوت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ترال هذا الامه بخیر ما عظموا هذا المحرمه همیشه از این امت بخیر و سلامت در دین و دنیا ما دایمیکه تعطیم کسند این حرمت را یعنی حرمت مکه و حرم خدا را و اجتناب کنند از ارتکاب آنچه نمی کرده اند مدان حتی تعظیمها چنانچه باید و شاید تعظیم وی کرد و مبالغه و احتیاط در آن نمود فاذا ضیعوا ذلك هلكوا پس چون ضایع گردانند آن حرمت را هلاک شوند و و ابن ماجه باب حرم المدینه حرسها الله تعالی احادیث در تحريم حرم مدینه طریقه آمده و اختلاف کرده اند علماء در ترتیب حکم تحريم بران و مذنب امام ابی حنیفه آنست که معنی حرمت در آن مجرم تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت مسجد و قطع شجر و زوم جزا و هر که بکند چنینی ازان آثم میگرد و جزای نیست بران و امنیت قول مالک و روایتی است از احمد و قولی است مر شافعی را و نووی گفت که مشهور از مذنب مالک و شافعی و مجهور علماء آنست که ضمان نیست در مسجد مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و توراتی گفته اند که قابل نشدند بجهت مسجد مدینه مگر چندین معده و در احباب و مجهور ایشان منکر نیستند اصطلاحاً و طریقه مدینه و نرسیده است ما را منی ازان بطریق که اعتقاد توان کرد بران و بعضی علماء گفته اند که واجب است در وی جزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ صلیب است از جهت حدیث مسلم که از

سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قابل نشده باین مکر شافعی در قول قدیم الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الا القرآن وما فی هذه الصحيفة کفتم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عن حضرت ازوی که فرمود آنرا و چیزیکه درین صحیفه است چون مردم گفته که علی را رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم مخصوص کرد اندید بصحیفه دیگر قرآن پس گفت وی رضی الله عنه که نوشتم از آن حضرت فرمود آنرا و آنچه درین صحیفه است دان و در قد بود که در وی احکام و بیات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب سیف وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که میگوید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة حرام ما بین عیرالی ثور مدینه حرام است و مدوی از غیر بفتح عین جمله و سکون و اداین نام دو کوه است بمدینه منوره که حرم است فمن احدث فیها حد ثاپس کیسه نوید آرد و دران بدعتی را یعنی آنچه نمی کرده اند در ارتحاب آن دین حرم او اوحی محمد ثایا جای دهد در وی و پناه دهد و اعانت کند حدث پیدا کننده را و محدث بفتح و ال نیز روایت است یعنی امر محدث مبتدع و آوی یعنی رضی یعنی خود کند بدعت یا رضی کرد و بدعت از غیر خود فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین پس بر و است لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه و لا یقبل منه صرف و لا عدل و پذیرفته نشود از آن کس مندریضه و نه نفل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را بشفاعت زیرا که آن باز میگرداند عذاب را از کسی که مستحق عذاب است و نیز زیرا که وی باز میگرداند بنده را از محصیت و تفسیر کرده اند عدل را بحدیث زیرا که وی معادل و مساوی مفیدی است و از جمله احکامی که در صحیفه نوشته بود این بود که ذمه المسلمین و احده یسبحی بها ادناهم عند مسلمانان یکی است سعی می کند بآن ذمه و ترین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه وضع و حقیر بود مثل بنده و زن امان دهد کافر را و عهد بندد و بوی و در پناه خود آرد و لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد و عهد را در زمان کوفت که نقض آن موجب مذمت است فمن اخفر مسلما پس کسی که عهد شکنی کند مسلمان را یعنی عهدی و وثیقتی که با مسلمانان بسته باشد و آن عهد باشد شکند و عهد کند یا همین عهد یک مسلمانان بنمی بسته است بشکند چنانکه در کلام ما آنت فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل و من والی قوما بغیر اذن موالیه و کیسه دوستی و پیوستگی کند بآن و بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان وی فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل بدانکه و لا و قتم است یکی را و لای موالاة گویند و عادت عوب بود که بیکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عهدی می بستند و سوگند می خوردند که در نیک نمیدیدند یکدیگر شریک و مدد و معاون باشند و باد و شان یکدیگر دوست باشند و باد و شان دشمن و در جاهلیت در باطل و ناحق نیز مدد و معاونت میکردند و در اسلام در حق می کردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند و عرب که با صحابه عقد موالاة می بستند و دومی و لای عتاقه است که هر که آزاد گردند و آزاد کنند و راقی و لای عتاقه ثابت شد و نزد عدم و ارثان قریب و ارث میکرد و از وی احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالاة باشند و معنی آن باشد که مراد موالی باشد پس بناید که قومی دیگر موالی گیر دلی اذن موالی خود که دارد و بی استشاره ایشان زیرا که درین نوعی از نقض عهد و اید است که نباید کرد و بعضی گفته اند هر که موالاة کند کافر را بقصد اندامی مسلمانان و احتمال دارد که ولای عتاقه مراد باشد پس معنی آن باشد که نسبت کند خود را بغیر معق خود مستحق لعنت کرد و چنانچه اگر نسبت کند بغیر پدر خود مستحق لعنت است متفق علیه و فی در ابله لهما من ادع الی غیر ابیه او قولی غیر موالیه و کیسه دعوی کند و انتساب کند بسوی غیر پدر خود یا ولای گیر عین موالی خود را فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل این روایت تأیید دارد و ولایت عتاقه میگوید چنانچه در حدیث آمده است القتل لمحکم العتق یعنی عتق پیوندی و رابطه است مانند رابطه نسب تنبیه اشکالی که در اینجا حدیث شده است اینست که غیر خود نام کو هست مدینه منوره اما جبل ثور پس آن ملک است بمدینه و آن کو بی است که آن حضرت مدغان بجهت مخفی شده بود اما در مدینه جبل مشهور نیست که او را ثور خوانند و لکن اکثر رواة بخاری آنرا هم که اشتد و بعضی علامت که نوشته و بعضی بجای ثور بیان کرده اند و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که اصل ابی عیسی الی احد بوده است و نزد احمد و طبرانی هم چنین واقع شد و بعضی گفته اند که غیر نام جبلی است بلکه و معنی حدیث آنست که حرم مدینه مقدار مسافت است که میان عیر و ثور است بلکه و شیخ محمد الدین در قاموس گفته که ثور جبلی است صغیر بمدینه و رضای جبل حدیثی است و ذکر صحیح است و و هم نیست چنانکه گفته اند برده اند و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح آنرا نقل کرده ام و عن سعد و رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احرم ما بین المدینتان یقطع عضاهما و یقتل صیدها کفتم سعد بن ابی وقاص که گفت آن حضرت بدستیک من حرام میکرد و انتم میان هر دو لایه مدینه که بریده شود در خان آن و کشته شود و ثور آن را بجهت نفی مکره و طوف مدینه شکنان است و مدینه در میان آن است و عضاه بکسر عین و ضا حجه و با در جمع عضه درخت کلان فار و دار و قال و کفتم آنحضرت المدینة خیر طعم لو کانوا لعلیون مدینه بهتر است مرا ایشانرا اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که بل و ا مصارف فتح خواهد شد و مردم از مدینه بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مرا ایشانرا اگر بدانند لایه عها احد و غنیه عنها الا ابدل الله منها من هو خیر منه فی گزار و مدینه را هیچ یکی از جهت لغواض کردن و در وی کرد اندین از آن ملک آنکه بدل میکند و بجای او می آرد خدای تعالی کسی را که آنکس بهتر است از وی و لای ثبت احد علی لا و انها و جهلها و پا بر جامانه میسر یکی و صبر نکند بر سختی و کرسکی مدینه و مشقت و محنت مدینه الا کنت له شفیعاً و شهیداً یوم القيمة مکرانک باشم من او را شفاعت کننده گان او را و کوهی دهند بر طاعتمای او و در قیامت و گفته اند و جهلها در نسخ





و درست و نیک گردان هوا می مدینه را صحت بمعنی تن درستی است و مراد تن درستی که بساکنان مدینه است و با واکل لنا فی صاعها و مد ها و برکت ده مارا در صاع نیت  
و مد مدینه و انقل حمایها و بجای دیگر برتیب مدینه را فاجعلها بالحجۃ پس بگردان و برتیب مدینه را بختیضم نیم و سکون های مملد و بغانام موضع است میان مدینه  
و مکه ساکنان او در آن وقت یهود نابینا بود و نه اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه و سلم زمین و با و با و تپ و بیماری بود پس دعا کرد آنرا که زمین کف  
رود و در نخیث دلیل است بر جواز و عابر کفار با مرض و استقام و موت و هلاک و فساد و بلاد ایشان متفق علیه و عن عبد الله بن عمرو بن حفی و ذریا النبی  
صلی الله علیه و سلم فی المدینة رایت امرأة سوداء ثائرة الرأس روایت است از عبد الله بن عمر در حدیث خواب دیدن آن حضرت در شان نیت  
و دیدم من فی راسیاه و ولید موی خوجیت من اللد نیت بیرون آمدن آن زن از مدینه حتی فزلت مهبیحة تا آنکه فرو آمد موضعی را که نام او مهبیحة است  
بفتح نیم و سکون با و فتح تخمین و عین مملد با و آخرقا و لتهاان و با و اللد نیت گفت آن حضرت پس تعبیر کرد من این را و یا یا آن زن را که آن تپ و بیماری مدینه بود نقل الی  
مهبیحة برده شد بسوی مهبیحة و هی الحجفة و مهبیحة نام حجفة است که در حدیث سابق مذکور شد فی الصراح و ما بعد و تفسیر بیماری عام که او را کار مری گویند و فی القاموس  
و با طاعون یا هر بیماری عام و در حرف نون کفسته طاعون و با و فی الصراح طاعون مریک و با و راه النجادی و عن سفیان بن ابی زهریر بضم زای و فتح ها و سکون  
تخمین صحابیت معدود در اهل مدینه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ینفتح الیمین فیا قی قوم یسیون ینفتح تخمین و ضم موحده و تشدیدین  
مملد گفت سفیان شنیدم آن حضرت را که میگفت فتح کرد ده شود یمین پس می آیند که دهی که سیر میکنند و نرم میسند و در ویرانند ستوران خود را پس سیر نرم و راندن ستور  
چنانکه در قرآن مجید واقع شده است و بست الجبال با فتیحملون با هلیهم و من اطاعهم پس کوچ میکنند با کسان خود و با کسانیک طاعت و فرمان برداری میکنند  
یعنی باهل و عیال و توابع و لواحق خود و المدینه خیر لهم لو کانوا یعلمون و ینفتح الشام فیا قی قوم یسیون فتیحملون با هلیهم و من اطاعهم و المدینه خیر لهم  
لو کانوا یعلمون و ینفتح العراق فیا قی قوم یسیون فتیحملون با هلیهم و من اطاعهم و المدینه خیر لهم لو کانوا یعلمون یعنی ولایتها را اسلام فتح میشوند  
و مردم برای طلب سحت معیشت و حطام دنیا و حظوظ فانیة و مدینه بیرون می روند و از جوار رسول خدا صلی الله علیه و سلم واقامت در مبنای وحی و منزل برکات  
اعراض می نمایند و اگر بدانند و بضمند حقیقت حال و سعادت مبداء و مال را اقامت مدینه بهتر باشد پس درین تذمیم و تحقیر حال مردم است و بعضی گفته اند  
که مراد آنست که مردم از ولایات و بلاد بر آیند و مدینه سکونت نمایند پس مقصود طرح مدینه و نازلان اوست و اول معنی اصح و اوجه است و اظہر است از حدیث  
و اسد علم متفق علیه و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرت بقبریة تأکل القری ام کرده شده ام من هجرت  
کردن بقریه که میخورد و قریه ای دیگر را یعنی غالب می آید و منبر و می برد همه را یعنی هر که در وی ساکن میگردد و وطن میسازد و غالب می آید و فتح میکنند همه بلاد این صحاب  
این بلده عظیم الشان است که هر که در وی آمد بر همه بلاد غالب کرد و بدینخت عاقله آید و آن غالب شدند و فتح کردند بلاد و ولایات را بعد از آن یهود ساکن شدند و  
غالب آمدند بر عاقله پس از آن انصار رسیدند و غالب شدند بر یهود و پیتر رسید المرسلین آمد صلی الله علیه و سلم و مهاجران رضی الله عنهم و فاکشتند و چه  
غلبه که ایشان را حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب و گرفتند و اخبار ساکنان این بلده شریفه و کتاب جند القلوب الی و یا را محبوب که تاریخ مدینه مطهره است  
ذکر کرده ام و یکی از اسامی این بلده مطهره الکاتہ القری و الکاتہ البلد آن است از جهت تسلط و غلبه و بر سایر بلاد و امصار و نفاذ امر وی بر تمامی اهل اقطار و صل کرده اند  
از بعضی بزیادت فضل و کرامت نسبت بفضائل بسیار اما کن کو یا فضایل همه مضحک و متواری اند و جنب فضائل وی چنانکه که را ام القری گفتند از جهت اصالت و  
عراقت وی نسبت بسائر بقاع ارض و گفته اند که مضمون الکاتہ القری المبع و اکل از معنی ام القری است چه اموست تفاضا میکنند موه هلاک را که ثبوت اصالت حق  
امومت را بخلاف اکل که نقصی تواری را ضحکال است و مر این بلده را اسما و القاب بسیار اند از حد متجاوز و بعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم بقولون پس  
میگویند مردم در زمان قدیم آن بلده را ثیرب و هی المدینة و نام وی الان مدینه است اسم این قعبه شریفه پیش از زمان نبوت ثیرب و اثر ب بود بر وی  
مسجد پس آن حضرت او را مدینه نام نهاد و از جهت تمدن و اجتماع مردم و استیناس و اتیلاف ایشان در وی و نمی کرد از خواندن بر ثیرب یا از جهت آنکه نام جاہلیت  
است یا بسبب آنکه شوق از ثیرب یعنی هلاک و فساد و تشریب معنی تویج و ملامت است یا بتقریب آنکه ثیرب در اصل نام صنمی یا یکی از جباریه بود و بخاری مد  
تاریخ خود حدیثی آورده که هر یک یکبار ثیرب گوید باید که ده بار مدینه گوید تا تدارک و طافی آن کند و در روایتی دیگر آمده باید که استغفار کند و بعضی گفته اند که تغیر  
باید کرد فائل آنرا و آنقدر آن مجید آمده است یا اهل ثیرب از زبان منافقان است که بیکر آن قصد امانت آن می کرد و بدعجب که بزرگان بعضی اکابر در اشعار  
لفظ ثیرب آمده متفق الناس کما ینقی البکر خبث الحدید میلند و در میگویند مدینه مردم بد را و پلید را چنانکه در و میگویند که آه بکزان چرخ و پلیدی  
آهن را و کیر بکسر کاف و سکون تخمین کوره که از کل بنا کنند که در وی آهن را بکند ز نایامشک که بدان بدمند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده کل را کوره  
گویند و مشک را که بدان در مدینه کیر خوانند و این قول اصوب و از جم است و مراد اهل کفر اند و شرک اند که آنجا بقوت اسلام بر آورده شده و ساحت قدس  
این مکان شریف از آن پاک کرده شد متفق علیه و عن جابر بن سمره بفتح سین و ضمیم صحابی مشهور و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است

رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله تعالى سعى للمدينة طاب له بدريتيك خدای تعالی نام کرده است مدینه را برزبان حبیب خود طاب و هم چنین طیب نفع طای و سکون تخماتیه و طیب به تشدید و طایب از جهت طهارت وی از انجاس شرک و موافقت هوای وی طایب سلیم را و طیب عیش و خوشی زندگانی در وی و طیب رایحه وی و همه چیز وی و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه و دیوار وی و رایح طیب می آید که درمی یابد آنرا کسی که شامه باطن وی بزرگام کفر و نفاق و خبث اعتقاد و زکوم نباشد و شاید که بشام بعضی از عرفای مخلص مشتاق نیز از آن رسیده باشد و بحسب باطن و ظاهر آن را دریافت باشد بخت در آن زمین که نسیمی وزد زطره و دوست چه جای دم زدن ما فحاشی تا نارسیت ابو عبد الله عطا گفته است شعر بطیب رسول الله طاب نسیمها فما المسک و الکافور و المندل الرطب رواه مسلم و عن جابر بن عبد الله ان اعرابیا بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت میکند جابر که باو در نشینی بعیت میکرد آن حضرت فاصاب الاعرابی و عات بالمدينة پس رسیدن اعرابی را پتی بمنزله فاتی النبی پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قال و کفنت یا محمد اقلنی بیعتی باز کرد آن مرا بیعت مرا که کرده بودم من فی الصرح اقال برانداختن بیع فاتی رسول الله پس ابا آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از برانداختن بیعت وی و قبول کردن قول وی ثم جاءه پسر بزرگام آن اعرابی آن حضرت را فقال پس گفت اقلنی بیعتی فاتی ثم جاءه فقال اقلنی بیعتی فاتی فخرج الاعرابی فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما المدينة کالکبر تتفق خبثها و تنزع طیبها منیت مدینه مکرمانده و آهنگر کرد دور میکند طیب خود را و خالص میگرداند پاک خود را یعنی دور میگرداند و بد میکند مردم طیب را و خالص از برین تقدیر طیبها مرفوع است و بعضی گفته اند ان نضع بمعنی خالص کرد ایندن و برین وجه طیبها مضروب است و بضم ن و بفتح نون و کسر صاد مشدود از تنضیع نیز روايت است و بتضیع موحده بجای نون و صاد و محله نیز روايت کرده اند از بضع بمعنی جمع و موحده و صاد و محله نیز از بضع بمعنی قطع لحم کذا فی مجمع البحار و طیبها بکسر طاء و سکون یا و ففتح طاء و کسری می شود و هر دو روايت است و ثانی اصح و اقوی است متفق علیه و گفته اند که این نفی و نضع یا در زمان آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم یا در آخر زمان خواهد بود و مشکال دجال بیرون می آید و جنبانیده و افتانده میشود مدینه بسه کرات پس بیرون آید و برود بجانب دجال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد حکایت آورده اند که چون عمر بن عبد العزيز مدتی از جانب هشام بن عبد الملك حاکم مدینه طیب بود چون بیرون آوردند او را گفت متیرسم از آنها نباشم که مدینه نفی آنها می کند و همچنین متیرسم هر که از آن مکان شریف برآمده است یارب کرم بضرورت بحکم شرع و رعایت حق شرعی برآمده باشد بخت ضرورت است و کرم خدای میداند که ترک صحبت جانان نه اختیار من است دوری از حضرت تو خستم با اختیار خود زره را زمره جانی چه در جور است فمال الله العاقبة و حسن العاقبة و عن ابی هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة حتى تنفی المدینة سثرا وها بر پانندشو و قیامت تا آنکه نفی می کند مدینه باز که در ونید کما ینفی الکیو خبث الحدید این حدیث ظاهر است در آن که نفی در آخر زمان باشد رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علی اقباب المدینة ملائكة لا یدخلها الطاعون ولا الدجال بر ایهایی مدینه فرشتگان نگاهبان اند که درونی آید مدینه را به گنجبانی آنها و بازو دجال نقب بفتح نون و ضم نیر آمده و سکون قاف راه در میان دو کوه یا فخر میان دو کوه بدرآمدن دجال بی شک در آخر زمان خواهد بود و گنجبانی تا در آمدن و یا هم در آن وقت خواهد بود یا همیشه است متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لیس من بلد الا سیطاة الدجال نیست هیچ شهری مگر آنکه نزدیک است که پی سپر کند آنرا دجال و در آید الاملکة و المدینة مکر مکر و مدینه لیس نقب من اقباب الا علیه الملائكة نیست هیچ راهی در راه های مدینه مگر آنکه بروی فرشتگان صافین صفه از ده مجر سونفا پس میدارند او را فینزل السجدة پس نزول میکند و فرود می آید دجال شوره زمین را که بیرون مدینه است و بنجه سین محله و موحده و خای محله مفتوحات و سکون موحده نیز آمده شورتان فتوح المدینة باهلها پس می جنبانند مدینه ساکنان خود را ثلث و حفات سه با جنبانیدن فیخرج الیه کل کافر و منافق پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق متفق علیه و عن سعد رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یکید اهل المدینة احد الا انما عکایا یباع الملح فی الماء به سکا لیکنه و اید آنکه اهل مدینه را هیچ کی مگر آنکه بکند از دوفانی کرده و عنقریب چنانکه میکند از دمنک در آب همچنانکه ظاهر شد از حال یزدی شقی که بعد از واقعه حره در اندک فرصت هلاک شد و بقتاب الهی و الم دق و سل بکذاخت و فانی شد متفق علیه و عن انس رض ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا قدم من سفر فظطری جد رات المدینة روايت است از انس که آن حضرت چون قدم می آورد از سفر پس نظر میکرد بسوی دیوارهای مدینه اوضاع و احوالته تیز میراند شترسواری خود را و انکان علی دابة و اگر سواری بود و بر دابه دیگر که مراد بدان اسب و شتر و مانند آن است حوکهها من جبهای جنبانیده آنرا جاذبه محبت مدینه استعمال ایضاً مخصوص شتر است و در غیر شتر تحریک استعمال می یابد رواه البخاری

بها اندازد مردم  
کمال از مردم  
نقد و تقیض  
و من بجهت  
نفسه است  
یعنی غلو و  
ناصح فاعلم

وَعَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَلَعَ لَهُ أَحَدٌ وَهَمَّ أَنْ يَأْكُلَ فَظَهَرَ لَهُ أَنَّ حَبْلَ صِدْقٍ يُقْبِلُ عَلَيْهِ فَنَظَرَ شَرِيفٌ وَهُوَ بَرَّانٌ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ كُنْتُ  
أَنْتَ حَضْرَتُ هَذَا جَبَلٍ يَجْنِبُنَا وَنَجِبُهُ أَيْنَ كُنْتَ هَيْتَ كَدُّ دَسْتٍ مِيدَارِ دَوْدَا وَدَسْتٍ مِيدَارِ يَمَّ مَادَا وَاللَّهِمَّ إِنَّ أَبْرَاهِيمَ خَرَّمَ مَلَكَةَ خَدَا وَنَدَا بِدَرْسِيكَ إِبْرَاهِيمَ  
حَرَامٌ كَرْدَانِيدَ كَرْدَا وَافِي أَحْرَمٍ مَا بَيْنَ لَانِيهَا وَبَدَرْسِيكَ مِنْ حَرَامٍ مِيكَرْدَانِمْ زَمِينِي رَاكِ مِيَانِ دَوَسْكَتَانِ مَدِينَةٍ اسْتَمْتَقَّ عَلَيْهِ اثْنَاتِ مَحَبَّتِ  
أَعْدَاءِ بَعْضِي تَاوِيلِ مِي كُنْشَنَدَ وَيَكُونِيدَ كَايِنْ بِهَمْ تَكْلِمَ بَحَا زَا سَبْتِ بَاعْتِبَارِ مَحَبَّتِ أَهْلِ آنِ كِهْ دَرَانِ مَوْثِقَانِ وَوَحْدَانِ بَاشَنَدَ اَزْ اَنْصَارِ خِيَا كِهْ شَا عَرَفْتَهْ اسْتِ  
مَصْرَعِ وَفِي مَنَدِ هِي حَبِّ الدِّيَارِ لَاهِلَا وَدَرِ مَقَابِلِ اَيْنِ دَرِ بَعْضِي رَوَايَاتِ زِيَادَهْ آمَدَهْ اسْتِ كِهْ عَيْرِ جَبَلِ مِيغَضْنَا وَنَبْغَضَهْ وَغَيْرِ  
بَعْضِ مَعْلُومَاتِ مَفْتُوحَهْ كَوِي اسْتِ كِهْ دَشْمَنِ مِيدَارِ دَوْدَا وَدَشْمَنِ مِيدَارِ يَمَّ مَادَا وَرَا زِيَا كِهْ سَاكِنَانِ وَهُوَ مَنَاقِقَانِ بُوْدَهْ اَزْ وَتَحْقِيقِ اسْتِ كِهْ اَيْنِ مَحْمُولِ بَرِ ظَاهِرِ اسْتِ  
اَزْ جَبْتِ اَبْدَاعِ عِلْمِ وَفَهْمِ وَلَوَا زَمِ آنِ اَزْ مَحَبَّتِ وَعَدَاوَتِ دَرِ جَاهِدَاتِ بَرَّانِ هِي كِهْ لَائِقِ كِبَالِ اَنَّمَا اسْتِ خُصُوصَا بَا نَبِيَا وَوَلِيَا خُصُوصَا سَيِّدِ  
اَنْبِيَا وَسُلْطَانِ اَوَّلِيَا كِهْ مَحْبُوبِ عَالَمِيَانِ وَمَحْبُوبِ پَرِوردِ كَارِ عَالَمِيَانِ وَهَرَكِهْ رَا خَدَا وَدَسْتِ دَاشْتِ هِمَّ چَسِيْدَهْ وَهَمَّ كَسِ اَوْرَا وَدَسْتِ دَارِ نَذِيرِ كِهْ مَرْجِي  
خَلْقِ وَمَحْكُومِ اَوَسْتِ وَخُسَيْنِ فَرَجِ بِنَفَارَتِ آنِ حَضْرَتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَوَّلِ دَلِيلِ اسْتِ بَرَّانِ وَخُسَيْنِ فَرَجِ مَدِيْتِ مَشْهُورِ اسْتِ كِهْ سَبْرِ جَدِّ تَوَاتُرِ  
رَسِيْدَهْ اسْتِ وَعَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ سَأَلَنِي كَيْفَ كُنْتُ إِذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ فَقَالَ اسْتِ كِهْ  
كُنْتُ اسْتِ حَضْرَتِ أَحَدِ جَبَلِ يَجْنِبُنَا وَنَجِبُهُ دَوَاةِ النَّجَارِي **الفصل الثاني عن سليمان بن أبي عبد الله** تَابِعِي اسْتِ  
بِيَارِي اَزْ مَاجِرَانِ رَا دَرِ اَيْتِهْ رَوَايَتِ مِيكَرْدَانِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ وَابِي هَرِيرَةَ وَصَيْبُ ثَقَفَ اسْتِ قَالَ رَأَيْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَاصٍ اخَذَ  
وَحْلًا يَصِيدُ فِي حَرَمِ الْمَدِينَةِ الَّذِي حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُنْتُ دِيمَ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رَا كِهْ كَرْتِ مَرْدِي رَا كِهْ شُكْرِي كَرْدِ وَدَرِ حَرَمِ  
مَدِينَةٍ كِهْ حَرَامِ كَرْدَانِيدَ آنِ حَضْرَتِ وَحْدَانِ تَعْيِينَ نَمُودَهْ وَدَرِ مَرَا زِيَا كِهْ تَكَا بَصِيْدِ وَخَرَّانِ دَرِ آنِ مَنَعِ كَرْدَهْ فَسَلَبَهْ ثِيَابَهْ پَسِ رُبُودِ سَعْدِ وَكَرْتِ جَاهِي اَيْتِهْ اَنْدُ  
رَا فُجَاءَ مَوَالِيَهْ فَكَلَمُوْهُ فِيْهِ پَسِ آمَدَ صَاحِبَانِ آنِ مَرْدِ پَسِ خَنِ كَرْدَنَدِ سَعْدَا دَرِ شَانِ اَوَكِهْ جَاهِ مَدِي اَوْرَا بِهْ فَقَالَ اَنْ رَسُولُ اللَّهِ پَسِ  
كُنْتُ سَعْدُ كِهْ نَخْمِيْ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَرَّمَ هَذَا الْحَرَّمَ حَرَامِ كَرْدَانِيدَ اَيْنِ حَرَمِ رَا يَعْنِي حَرَمِ مَدِينَةٍ رَا وَقَالَ مَنْ اخَذَ أَحَدًا يَصِيدُ  
فِيْهِ فَلَيْسَ لَهُ وَكُنْتُ هَرَكِسِ كِهْ كَبِيرِ دِي كِي رَا كِهْ شُكْرِي مِيَكُنْدِ دَرِ حَرَمِ پَسِ بَا يَدِ كِهْ كَبِيرِ وَرَخْتِ وَسَلَحِ اَوْرَا فُلَا اَوْدَ عَلَيْكُمْ اَطْعَمْنِيْهَا وَرَسُولُ اللَّهِ پَسِ بَا زِ  
نِيَكُوْ دَانِمِ رُشْمَا وَنَمِيْدِ خُوشِي كِهْ خُورَانِيدَهْ اسْتِ دَرِ آنِ خُورِشِ پَغِيْرَهْ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَطَانِيَكِهْ كَرْدَهْ اسْتِ بِنِ وَفِي الصَّرَاحِ طَعْمِ اَلْغُضْمِ خُورِشِ وَوَجْهَ كَسْبِ يَعْنِي هَرَكِهْ  
نَمِيْدِ هِمَّ اَزْ اَجَبْتِ اَنَكِهْ اَيْنِ عَطَا اسْتِ اَزْ آنِ حَضْرَتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَرَّانِ وَكُي اسْتِ كِهْ مَنِ بَعَزِ مَوْدَهْ آنِ حَضْرَتِ حَاصِلِ كَرْدَهْ اَمِ وَلَكِنْ اَنْ شَتْمِ دَفْعَتِ  
اَلْيَكُمُ كُنْتُمْ وَلَكِنْ اَكْرَمُوْهُ اَمِيْدِ شَمَا وَبِيَارِ بَجْدَا يَدِ مِيدِ هِمَّ رُشْمَا بِهِي كِهْ نَخْمِيْشِ خُودِ دَوَاةِ اَبُودَ اَوْدَ وَعَنْ صَالِحِ مَوْلَى لِسَعْدِ رَوَايَتِ اسْتِ اَزْ  
صَالِحِ كِهْ مَوْلَى بُوْدِ مَرْدِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رَا اَنْ سَعْدُ اَوْجَدَ عَسِيْدًا مِنْ عَبْدِ الْمَدِينَةِ يَقْطَعُونَ مِنْ شَجَرِ الْمَدِينَةِ سَعِيْدَاتٍ چَنَدِي غِلَامِ رَا اَنْ  
غِلَامَانِ اَهْلِ مَدِينَةٍ كِهْ مِي بَرِيْدَنَدِ بَعْضِي اَزْ دَرِ خَتَانِ مَدِينَةٍ رَا فَاخَذَ مَتَاعَهْمِ پَسِ كَرْتِ رَخْتِ وَجَاهِ اَنَّمَا رَا وَقَالَ يَعْنِي لِمَا لِيْهَمْ وَكُنْتُ سَعْدِيْعِيْ هُوَ  
اَيْشَا زَا وَتَقِي كِهْ طَلَبِ كَرْدَنَدِ وَدَرِ كَرْدَنِ آنِ مَتَاعِ بَسُوِي اَيْشَانِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ شَتْمَ نَخْمِيْ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبْهِي اَنْ يَقْطِعَ مِنْ  
شَجَرِ الْمَدِينَةِ شَيْئًا نَهِي مِيكَرْدَانِ اَنَكِهْ بَرِيْدَهْ شُوْدَ اَزْ دَرِ خَتَانِ مَدِينَةٍ چِيْزِي وَقَالَ وَكُنْتُ اَنْ حَضْرَتِ مَنْ قَطَعَ مِنْهُ شَيْئًا طَمِنَ اخْذَهْ سَلَبَهْ  
كِيَكِهْ بَرِ دَرِ دَرِ خَتَانِ مَدِينَةٍ چَسِيْرِي رَا پَسِ مَكُي رَا سَتِ كِهْ كَرَفْتَهْ اسْتِ اَنْ بَرْنَدَهْ رَا مَتَاعِ اَوْ دَرِ خَتَانِ اَوْ دَوَاةِ اَبُودَ اَوْدَ وَعَنْ الزُّبَيْرِ رَوَايَتِ اسْتِ اَزْ زُبَيْرِ  
الْعَوَامِ تَبَشَّرَ بِوَاوَكِهْ اَزْ عَشْرَهْ مَبَشِّرَهْ اسْتِ وَابْنِ عُمَرَ رَا سَتِ اَنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْ صِيْدَ وَجْهِ وَغَضَا  
كُنْتُ اَنْ حَضْرَتِ كِهْ شُكْرِي وَدَرِ خَتَانِ وَجْهِ نَفْجِ وَوَاوَتْشَدِ يَدِ جَمِيْ نَامِ وَادِي اسْتِ بَطَائِفِ حَرَمِ حَرَامِ اسْتِ حَرَمِ كَبَرِ حَامِي وَسَكُونِ رَا يَعْنِي حَرَامِ سَبْتِ  
مَحْرُومِ اَللَّهِ حَرَامِ كَرْدَهْ شَدَهْ اسْتِ بَرَايِ خَدَا اَنَكِهْ حَرَامِ اسْتِ دَوَاةِ اَبُودَ اَوْدَ وَقَالَ مَحْيِ السَّنَةِ دَحْمَهْ اَللَّهِ وَجْهِ ذَكَرُوا اَنَّهُمَا مِنْ نَاحِيَةِ اَطْلَاقِ  
وَجْهِ ذَكَرْ كَرْدَهْ اَنْدَ عِلْمَايِ مَدِيْتِ كِهْ وَهُوَ اَزْ جَانِبِ طَائِفِ اسْتِ وَقَالَ الْخَطَّابِيُّ وَكُنْتُ اسْتِ خَطَّابِي اَللَّهِ بَغْيِيْمِيْزِدَ كَرْمَلِ اَنَّمَا بَغْيِيْمِيْزِدَ مَوْثِقِ كِهْ دَرِ رَوَايَتِ مَحْيِ  
اَللَّهِ اسْتِ وَبَرِ هَرِ تَقْدِيْرِ رَا جِجِ بُوْجِ اسْتِ وَدَرِ اَسْمَايِ مَوَاضِعِ تَذْكِيْرِ وَتَانِيْتِ هَرِ دَوْدَسْتِ اسْتِ تَانِيْتِ تَاوِيلِ تَقْبَعِهْ وَنَاحِيَهْ وَتَذْكِيْرِ بَاعْتِبَارِ مَوَاضِعِ وَتَذْكِيْرِ  
وَكَفْتَهْ اَنْدَ كِهْ حَرَمِ وَجْهِ بَرِ سَبِيلِ حَمِي بُوْدَ كِهْ اَنْ حَضْرَتِ بَرَايِ اَهْلِ مَدِيْتِ كَرْدَهْ بُوْدَ نَظَرِ بِطَرِيقِ حَرَمِ وَاَكْرَ بِطَرِيقِ حَرَمِ بُوْدَ وَوَقْتِي بُوْدَ بَعْدَ اَزْ اَنْ مَنُوشِ  
شَدِ شَا فَعِيْهْ بَرِيْنِ اَنْدَ وَخَفِيْهْ مَثَلِ اَيْنِ دَرِ حَرَمِ مَدِينَةٍ نِيْزِ كُنْتُ اَنْدَ وَاَكْرَ عِلْمَا بَرِ اَنَكِهْ حَرَمِ مَدِينَةٍ وَجْهِ بَاعْتِبَارِ رَا عَايَتِ تَعْلِيْمِ وَاحْتِرَامِ اسْتِ نَبَا قَبْلِ اَنْ تَحْرِيْمِ  
جَنَابِ وَوَجْهِ جَزَا وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ وَضِي اَللَّهِ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اسْتَطَاعَ اَنْ يَمُوتَ بِالْمَدِينَةِ فَلَمِيْتِ  
بِهَا كُنْتُ اَنْ حَضْرَتِ كِيَكِهْ مِيْخَا هَكِهْ مِيرِدِ مَدِينَةٍ پَسِ كُو كِهْ مِيرِدِ دَرِ دَوِي يَعْنِي اَيْنِ قَصْدِ وَنِيْتِ مَبَارَكِ اسْتِ بَا يَدِ كِهْ فَعْلِ كَرْدَ اَوْرَا اَقَامَتِ كُنْدِ دَرِ دَوِي اَنَكِهْ مِيرِدِ  
دَوِي قَانِي اَشْفَعِ لِمَنْ يَمُوتُ بِهَا پَسِ بَدَرْسِيَكِهْ مِنْ شُعَاعَتِ مِيَكُنْمِ مَكُي رَا كِهْ مِيرِدِ مَدِينَةٍ وَدَرِ بَعْضِي نَخْمِ شَاخِ بَقَشَدِ فَا يَعْنِي مَقْبُولِ الشُّعَاعِ كَرْدَانِيدَهْ مَشْهُورِ



و دعای امیر المومنین عسر است که میگردانم از قنای شمشاد و فی سبیلک و اجعل موتی ببلد رسولک و تحقیق مستجاب شد دعای وی رضی الله عنه با تیرین دعا میکنیم  
 بامید اجابت آن انشاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آن حضرت را صلی الله علیه و سلم تمامه مسلمانان امید دارند و در موت مدینه واجب میکرد و  
 شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمامه کنایان و رفع مراتب و در جاست عظیمه یا این کنایت است از آنکه موت درین بلد مظهره البته برایمان  
 است چه شفاعت جز مومن را نباشد چنانکه در زوار قبر شریف نیز این توجیهات کرده اند و مثل این شجاعت در موت بجرم مکذوب واقع شده است چنانکه  
 بیاید و راه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا و عن ابی هريرة عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 اخذ قربة من قومی الاسلام خرابا بالمدینة فرمود آن حضرت آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است  
 همه عالم خراب کرد و مدینه منوره آبادان باشد و بعد از همه بجهان حکم الهی تعالی این نیز ویران و فانی کرد و قرینه اینجا بمعنی موضع است و  
 ترقیب اسم برین طریق است که قرینه است که بالاتراز وی بلد و بالاتراز بلد مدینه و فوق همه و جامعتر از همه مصر و بعضی بلد و مدینه را در یک تیره  
 نهاده اند و مدینه الان نام شهر حضرت سید کانیات شده است و بحسب شرف و فضل بالاتراز همه است و راه الترمذی و قال هذا  
 حدیث حسن غریب و عن جریر بن عبد الله دض صحابی مشهور است شریف و مطاع و جلیل و جمیل بود و بسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیر  
 المومنین عسر گفته است که منید اینم بچشمک را از امت خوب و از جریر مکرانگی حکایت کرده اند بما از حسن یوسف و صفات حمیده وی بسیار است  
 رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آن حضرت ان الله اوحى الى اى هو لاء اللکته  
 نزلت فھى دار هجرتک بدستی خدای تعالی و می فرستاد بسوی من که هر کدام ازین سه جا را که فردا آئی تو پس آن سرای و جای هجرت تست  
 یعنی مرا میترساختند که هر کدام از اینجا که خواهی جای تست المدینة یکی مدینه او البجرین بجرین که جزیره است بجرمان مشهور و قنبرین به  
 کسراف و فتح تون مشدده و سکون سین و کسراف فتح آن هر دو کسرون نیز گفته اند نام بلدیت از ملا دشام و در تاریخ مدینه میگوید که غیر ساخته  
 شد آن حضرت را پیش از هجرت میان این سه موضع و در آخر تعیین کرده شد در مدینه و راه الترمذی الفصل الثالث عن ابی  
 بکره بفتح موحده و سکون کاف صحابی مشهور است از اهل طایف و چون آن حضرت طائف را محصور ساخته بود وی خود را از قلعه در سخر چاه افکند  
 بجانب لشکر حضرت انداخت و اسلام آورد و ابو بکره نام یافت و بکره چرخ چاه را کونید عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 قال گفت آن حضرت لا یدخل المدینة و عب المسیح الدجال در نمی آید مدینه را ترس مسیح و جلال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل  
 باب ملکان در مدینه را در آن وقت که دجال آید و بیرون مدینه نزول کند ~~مفسد~~ خواهد بود بر هر در و فرشته نگهبان نشسته و راه البخاری و عن انس  
 رضی عن النبی صلی الله علیه و سلم قال روایت است از انس از آن حضرت که گفت اللهم اجعل بالمدینة ضحی ما جعلت بکله من  
 البرکة خداوند بگردان در مدینه و در چندان آنچه که آید در مکه از برکت چنانچه در فصل اول فرمود و شد معه و انجیث و امثال آن دلالت دارند بر  
 فضیلت مدینه بر مکه و این مسئله مختلف فیه است میان علما و دلائل جانیین را در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثم متفق علیه و عن  
 و جل من آل الخطاب و روایت است از مردی از اولاد خطاب عن النبی ان پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آن حضرت من زادنی متعلک اکان فی جوارحی یوم  
 القیمة کسی که زیارت کند مرا بقصد بطنیل کاری دیگر باشد آن کس در همسایگی من و پناه هست روز قیامت از بعضی عارفان می آید که وی حج کرد و زیارت نیامد گفت  
 زیارت آن حضرت را نمی خواهم که به تبع و طفیل حج کنم و این غایت تشوق و تاوب جناب رسالت آب صلی الله علیه و سلم است و لیکن صواب آن است  
 که قصد حج با قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود آنست که مشوب بغرض دنیوی و قصد سیر و تفرج نباشد  
 بیت رفت بر بوی سوزن زلف تو حقی بچمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض و بحقیقت در هر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امثال وی صلی  
 علیه و سلم هر دو جای تست یا بدر الدجا و من سکن المدینة و صبر علی بلائها کنت له شهید او شفیعا یوم القیمة و کسی سکونت ورزد در مدینه  
 و صبر کند بر بلاهای وی و شدت و محنت وی خصوصاً چنانکه در زمان آن حضرت بود و در بعضی روایات علی لا و انما چنانکه سابقا گذشت با شتم من در او را  
 گواه و شفاعت کننده روز قیامت گفته اند شهادت بر طاعت و شفاعت و در معاصی و من مات فی احد الحورمین بعثه الله من الاعمین یوم  
 القیمة و کسی که بمیرد در یکی از حرمین مکه یا مدینه را بیکزاد و را خدای تعالی از نبی بیان از عذاب روز قیامت و آمده است که مقبره مکه و مدینه را می نشانند در  
 بنشت همچنین بی سوال و حساب و کما جا و عن ابن عمرو و من مرفوعا من حج فزاد قبری بعد موتی کسیکه حج کند پس زیارت کند قبر اجدادش و موت  
 من کان کن زادنی فی حیوتی باشد همچون کسی که زیارت کرد و ملاقات نمود و در حیات من و یکی از فوائد و بشائر زیارت شریف آنست که زائر را از  
 نصیب صحبت معنوی و آنچه از لوازم و آثار آنست حاصل میگرد و و این مبنی بر ثبوت چیات است و آن حضرت را صلی الله علیه و سلم حیات حقیقی دنیاوی

بخلاف شهدا که بحیات معنوی شرف اند و این مسئله را بتفصیل هر چه تمامتر در جذب القلوب بیان کرده ام و بابت التوفیق در واهار روایت کرد این مرد و شهید  
 البیهقی فی شعب الایمان وعن یحیی بن سعید و رض یحیی بن سعید و است یحیی بن سعید قطان از کبار ائمه حدیث و ثقات ایشان روایت میکند  
 از مالک و شعبه و ثوری و خراشیان و یحیی بن سعید انصاری از تابعین است روایت میکند از وی مالک و شعبه و ثوری ان رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم کان جالسا و قبر یحیی بن سعید بالمدینة آن حضرت نشسته بود و کوری کنده میشد در مدینه فاطمہ و جمل فی القبر پس نظر کرد مردی در قبر فقال یس مصلح المؤمن  
 پس گفت آن مرد بدخواجگاه مومن است کور فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بلسا قلت بدر فی بود که تو گفتی که نکوشش کور کردی  
 برای سلمان قال الرجل انی لم ارد هذا کفایت آن مرد بد رستی که من مراد نداشتم باین سخن نکوشش موت برای مومن انما اودت القتل فی سبیل الله اراء  
 نکردم مگر مردی و تحمیل کشته شدن در راه خدا که اگر کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر ببرد و در جای خود بمیرد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا  
 مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن مدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن مدینه افضل و اکمل است ما علی الارض بقعة احب الی ان  
 یكون قبری بها منها نیست بر روی زمین هیچ جای که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من در آنجا از مدینه ثلث موات سه بار گفت این سخن باین چنین تقریر  
 کرد و طبعی این حدیث را و از اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در وی افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای دیگر و این حدیث المبح و  
 ادخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در وی اما پوشیده مانده که ظاهر ترین تقدیر آنست که گفته میشد نیست قتل در راه خدا مانند موت مدینه و حفظ  
 حدیث احمال بنم دارد که گفته شود ادا آنست که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم ای نیست موت مومن مدینه مثل قتل فی سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است  
 از همه و لیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در وی افضل است از موت در سایر بلاد و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت مدینه از موت  
 در سایر بلاد و لیکن باقی میماند افضلیت شهید کشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمراد و رواه مالک و مسند و روایت کرده و محبت این حدیث را  
 مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاریست که تابعی است و اما مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت  
 دارند نه یحیی بن سعید بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از کبار ایشان است چه وی روایت از امام مالک و از هشام بن عروه و یحیی بن سعید  
 انصاری و شعبه و ثوری دارد و قد بر و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را و هو بوادی العقیق و قال انک ان حضرت در وادی العقیق بود که نام  
 وادی ست از او و مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آن حضرت آنجا میرفت و نماز میکرد و یقول میگفت آنحضرت اما فی  
 اللیل آت من ربی آمد مرا مشب آینه یعنی فرشته از جانب پروردگار من فقال صل فی هذا الوادی المبارک بجز نماز درین وادی مبارک  
 و قل عمره فی حجة و بک عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را و برابر کن با عمره که در حج باشد و قول استعمال کرده میشود در جمیع افعال و فی روایقه و  
 قل عمره و حجة مقصود بیان فضیلت نماز است درین بقعه شریفه که

حکم عمره و حج دارد و راه بخاری تمام شد کتاب

المناسک بعون الله تعالی و حسن توفیق

ثم تلیوه کتاب النبوة

قد تمه النسبة المبارکة الملیونة الشرفیة المسماة بشرح مشکات شریف تصنیف مولانا عبدالحق دهلوی فی احادیث رسول الله الباری فی یوم النحر عشرين شهر  
 ذی الحجة الحرام سنة سبع و سبعین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علی صاحبها الف الثناء و التحية و بعد فان هذا کتاب المشکوة افضل الكتب  
 بعد القرآن و آخر الصحف فی الازمان و قد ثبت شرفا و جماعت علماء الفحول بعد کلام الله کلام الرسول و فی الحقيقة ان یتامل فی هذا الکلام بلا  
 اشتباه انکان کلام الله کلامه و لیکن کلام الله لا یساها هذا الکتاب بترتیب الاجزاء و الفصول و الابواب کانه سما بلا غة قلات فیها کواکب الانوار  
 و جنة خلده تجری من تحتها الانهار حکم ابتمت فیها الازمان من مسائل الشرع العراء الفائق و سمجت اطیار القدس علی قصب براعتا معان رائق و کان  
 اسطره غصون الاشجار فی روضة الفردوس و الفاطة کالثمار اللذیة ذات الکوس و من النقاط فوقه من جام و من الاعراب علیهم جماسم  
 مداد طو زاسود من ذائب الحور و الودان و بیاض طرفی سطره فیها عینان نضاتان و تجری من کل نقطة عیون علوم المغنویة کالسبیل و انجل شره  
 فصحا العرب و هم کانوا فی الشعر افضل من تحلیل جواهر نظم المنشورة معلقة بالعرش کالتعذیل و قد نحت من کلمته سبع معلقات الباعلا و دلیل و کیف لا  
 و هو کلام النبی الامی المحرم الفصح العرب و العجم و من علومه علم اللوح و العلم ما یطلق عن العوی ان هو الا و می یوحی رسول الله المحمدي محمد المصطفی صلی الله علیه

وعلى آله واصحابه بنجوم الاهتدى لمن اقتدى ولقد اهتم في طبعتها وتبينها زبدة الانجاب عمدة الاطياب المستجمع بكلام الاخلاق وقد اضاء ذكره بجميع الافاق مصدر  
الفضائل والاوصاف مرجع القوم نيل والاشراف النصار النخالص النصير والجوهر الفرد العديم الظير انجباب المكرم والمجده المحرم محمد المشايخ والاخصائي الشيخ  
عبد الوهاب بنجل المقدس المبرور والمورع المغفور غريق بحار رحمة الله المهيم الشيخ محمد مؤمن وبذل جده في تصحيحها وتمييزها حرفا حرفا وتنزيها عن شوائب  
الغلط والسهو طرفا طرفا وسعى فيه غاية المنى ليطابق الاسم بالمسمى باتمام القالبه مع نسخ الصحيحه المعبرة لاسيما بالنسخه المطبوعه في الكلكته لانه اصح نسخ في هذا الشأن  
وبما يحكمه من العدل المعبرة قالموا بصرفه كم من الفضلاء المعتمده توافقه وورقه ورقيه مطبوعه مع كمال حسن طبعها وكتبا وصحة ما رأت عيون الدهر كتمانها اصح من هذا الكتاب  
انطبعت في مطبع الزمان سنة احسن منه عند ذوى الاتصاف خراسان الله تعالى خيرا لخير الانبياء والآخرة اللهم اغفر لمن كتبه وقراه وقالبه وطبعه واهتم في تصحيحه وبني  
وصرف من رسمه ونظرفيه وتلفظ لفظا منه وسعى في نشره بين المسلمين وانفعوا انتفع به واعان فيه وعظمه وتمكنه عنده بجاه صاحب هذا الكلام الشافع في يوم القدر

عليه الصلوة والسلام وعلى آله واصحابه واتباعه ذوى المحجد والاحترام

بطفلك وجودك يا ارحم الراحمين وخير الناس من آمين

يارب العالمين

١٢٧٧

هجري







